بسمه تعالی شانه العزیز

کتاب مستطاب

کشف الستره فی حدیث الفترة من

تالیفات العالم الفاضل العامل الکامل المحدث

العلیم الفقیه آقای آقا شیخ محمد آقا

ترک کرفسی سلمه الله تعالی و بمباشرت

و معاونت جماعتی از مؤمنین امامیه در دار الخلافه

طهران صانها الله عن الحدثان در دار الطباعة

منوره علمی بزیور طبع آراسته گردید

... الثانی ...

... النبوی صلعم

بسمه تعالی شأنه العزیز

کتاب مستطاب

کشف الستره فی حدیث الفتره

من تألیفات العالم الفاضل العامل الکامل المحدث العلیم الفقیه آقای آقا شیخ محمد آقا ترک کرفسی سلمه الله تعالی و بمباشرت و معاونت جماعتی از مؤمنین امامیه در دار الخلافه طهران صانها الله عن الحدثان در دار الطباعه منوره علمی بزیور طبع آراسته گردید فی منتصف شهر ربیع الثانی

من سنه ۱۳۴۹ من الهجرة النبویه صلعم

بسمه تعالی شأنه
العزیز

کتاب مستطاب

کشف الستره فی حدیث الفترة من

تالیفات العالم الفاضل العامل الکامل المحدث
العلیم الفقیه آقای آقا شیخ محمد آقا
ترک کرفسی سلمه الله تعالی و بمباشرت
و معاونت جماعتی از مؤمنین امامیه در دار الخلافه
طهران صانها الله عن الحدثان در دار الطباعة
منوره علمی بزیور طبع آراسته گردید
فی منتصف شهر ربیع الثانی

من
سنه ۱۳۴۹ من الهجرة
النبوی صلعم

کتاب مستطاب هذا
کشف السترة فی حدیث الفترة

بسم الله الرحمن الرحیم

أَلَا إِنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ قُرَیْشٍ
عَلِیٌّ وَالثَّلَاثَةُ مِنْ بَنِیهِ
فَسِبْطٌ سِبْطُ إِیمَانٍ وَبِرٍّ
وَسِبْطٌ لَا یَذُوقُ الْمَوْتَ حَتَّی
الغوث یا صاحب زمان بر صفحهٔ اعلی رسد
اشباح ارواح مطیعان مؤسسان در انتظار
یا صاحب النصر اللواء فریاد رس یا ابن الحسن
بینم سر شاه شهید اندر کف خود در حساب
در دست دیگر اصغر خونین گلوی شیر خور
ای آفتاب پشت ابر تاریک شد نور فضا
آه جگر خون بصر از فرقت یا ابن الغرر
از عدل و داد و امن و اعلیحضرت مهدی ما

وُلَاةُ الْأَمْرِ أَرْبَعَةٌ سَوَاءٌ
هُمُ أَسْبَاطُهَا وَالْأَوْصِیَاءُ
وَسِبْطٌ قَدْ حَوَتْهُ کَرْبَلَاءُ
یَقُودُ الْجَیْشَ یَقْدُمُهُ اللِّوَاءُ
از طول غیبت این عقاید رتبهٔ سفلی رسد
تا کی صدائی صیحه از افلاک بر غبری رسد
بین در بقیع بر مضجع ابرار چون طوبی رسد
با قاتل خود در فضای عدل آن محشر رسد
آهی از آن ساعت خدا صدیقهٔ کبری رسد
نور از طلوع طلعت آیا بابن عباس رسد
آه از شماتت زهر آن بر قلب زهراء رسد
بر سمع اهل عهد خود البشر الطوبی رسد

مخفی نماند بر ارباب بصیرت که نوع انسانی متفاوت و متخالف هستند در کمالات و ادراکات و تدبیرات و سیاسات و عقول و هر کسی مصلحت خود را بر خلاف و مضاد مصلحت دیگری داند و در این صورت اجتماع آراء

وجوب نصب حجت بر خدا

مختلفه بر مصلحت واحده مستبعد بلکه محالست نظر بانیکه طبایع بشر مجبول بشهوات و غضب و تحاسد و تنازع و تخاصم است و بملاحظه دفع این ناخوشی مقابات و هرج و مرج و اختلال نظام باید یک رئیسی باشد مطاع که جامع آراء مختلفه و ناصر مظلوم و قاهر ظالم و مانع از تعدی و ظلم و قهر و غلبه باشد و باید این کس ممتاز باشد از اهل هر زمان دارای اوصاف حمیده و خصایص و ملکات پسندیده از عدل و انصاف و عالم باحکام و حدود الهی علوم کسبیه و نظریه در نزد او فطریه باشد و قوهٔ قدسیه او غالب بر قوای شهویه و غضبیه و وهمیه باشد تا اینکه برای مکلفین عبرت شده بسبب آن نزدیک بعبودیت و دور از معاصی باشند و ایضا منزه و مهذب و منزه از اوصاف رذایل و عیوب و نقایص از هوا و هوس و میل و زلل و خطا و سهو و نسیان شده تا اینکه زیاده و نقصان و افراط و تفریط در احکام و حدود الهی لازم نیاید و الا لازم آید ترجیح بلا مرجح یا ترجیح مرجوح بر راجح که باعث نقض غرض است و کسیکه دارای این اوصاف باشد عادتا بلکه عقلا محالست پس باید از قبل الله منصوب باشد تا اینکه مطاع خلایق و اختیار و ولایت اموال و نفوس و امور معاش و معاد در دست او گردد کما اینکه تنبیه فرماید بر این مطلب آیه مبارکه وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ پس بنا بر این در هر عصری از اعصار وجود همچو کسی لازم است و آن شخص در این زمان امام عصر **محمد بن حسن العسکری صاحب** الزمان عجل الله تعالی فرجه میباشد زیرا که اگر زمان خالی از وجود امام باشد باید وجود نبی باشد زیرا که اگر زمان خالی از وجود نبی و وصی باشد لازم آید که احکم الحاکمین که خلایق را در معرض تلف

خلق کرده باشد وا بهمال گذاشته باشد نظیر گله و رمه گوسفند که اگر راعی نداشته
باشد در معرض تلف است بدیهی است که راعی باید کسی باشد که سفهاء و جهال را
رادع باشد از کار سفهی و شهوی پس بمقتضای آیه مبارکه وَمَا كَانَ
مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ
این است نبی نیست بعد از محمد ص و بدلالت ایماء و اشاره تصدیق
پیغمبر باید بر وجود امام ع **بدانکه** در اینمقام ممکن است استدلال بر وجود
امام زمان ع با دله عقلیه و سمعیه **اول** اینکه جمیع فرق خارجه از یهود
و نصاری و کثیر از مشرکین و مخالفین اسلام متفق هستند و مؤمن
و مصدق اند بر اینکه ثواب و عقاب و حساب و نشور و بعث هست
و لازمه آن اینست که تکلیف الهی در هر زمانی از ازمان باقی بماند
الی یوم القیامة و لازمه اینمطلب وجوب نصب امام است بر احکم
الحاکمین در هر زمانی که اقامه حدود و اجراء قوانین دین در دست آن
باشد و شناختی که منصوب از قبل الله باید دارای تمام صفات حسنه
و ملکات مستحسنه و منزه از رذایل مقبحه باشد بدلائل عقلیه قطعیه که
شناختن وجود امام لازم است و آن نیست مگر امام زمان محمد بن
الحسن علیهم السلام **دویم** اینکه عقلاً و عادتاً محالی نیست که کسی زنده
باشد و مدت تمادیه عمر نماید که نوع بنی آدم در آن مدت عمر نمیکنند
بیان این مطلب باین است آنچه که در عقل متصور نیست این است که نمیشود
کسی در روی زمین هزار یا دو هزار سال زنده باشد معلوم نشود در کدام
نقطه زمین است و کسی از حالات آن خبری نداشته باشد و معلوم
نشود که امور معاش و لوازم زندگی آن از کجا میرسد جواب دهیم امتناع
قضیه خارجیه در نظر ناشی هست از امتناع تصدیق آنست در عقل
کما اینکه امکان قضیه خارجیه در نظر فرع امکان تصور آنست در عقل بعینه

و گاهی صورت شیئی در عقل موجود است و آن صورت را انسان سرمشق قرار داده
در وجود خارجی صنایع عجیبه میآورد و گاهی بعکس است که در عقل متصور نیست
بلکه ممتنع است ولکن در خارج وجود فعلی دارد و بمجرد اطلاع بآن وجود خارجی امتناع
عقلی منقلب گردد بتصدیق بآن فضلاً عن التصور پس گاهی صورت و تصور
عقلی علت میشود تحقق آن در خارج و گاهی تحقق و وجود خارجی شیئ علت
میشود تصور و تحقق آن در عقل بعد از مقدمه میگوییم وجود امام زمان **محمد بن
حسن** علیهما السلام در این طول مدت در بعض عقول قاصره اگر ممتنع است
ممتنع نباشد بلکه مذعن بمذعن مصدق باشد بوجود آن حضرت زیرا که
از فرق یهود و نصاری و از جمله مشرکین تصدیق دارند که حضرت عیسی علی
نبینا و آله و علیه السلام از زمان خود تا این حال زنده و موجود است در
آسمان که در وقت ظهور مهدی ع نازل خواهد شد و اقتداء بآن حضرت
نماید و همچنین حضرت ادریس از زمان خود الی الان زنده است در آسمان
و همچنین حضرت خضر از زمان خود الی الآن زنده و موجود است و زنده بودن
سه انبیاء در این مدت در کتب سماویه از قرآن و انجیل و تورات مذکور
است بلکه در آثار و اخبار جمیع ملل کتابیه اینمطلب ثابت است کسی که
عقلاً ممتنع میداند وجود ولی عصر را در این مدت یا اینست تصدیق بوجود این
سه نفر انبیاء دارد یا آنها را نیز ممتنع پندارد اگر آنها را تصدیق دارد
ملزم است بهر حجت و براهینی که تصدیق بوجود آنها نموده تصدیق بر وجود
ولی عصر ع نیز بنماید و اگر تصدیق بر وجود این سه نفر انبیاء ندارد لاجرم
باید مذهب براهمه را اختیار نماید که منکر رسل و کتب را کلیتاً میباشند
ما با هیچ کسی سخن نداریم بلکه با کسی تکلم مینماییم که رساله و انبیاء را تصدیق
داشته باشد **سیم** از ادله عقلیه این است ممکن است دفع استبعاد
و امتناع غیبت ولی عصر عجل الله تعالی را از بعض عقول قاصره بتتبع و استقراء

موارد جزئیه وقضایای عجیبه که در این عالم اتفاق افتاده که بتواتر ثابت شده صدق وصحت آنها من جمله آنها است حکایت اصحاب کهف که حضرت حق تعالی جل ذکره اخبار میفرماید از حکایت آنها اَمْ حَسِبْتَ ظاهر اینست کلمهٔ ام در معادل مقابل ما قبل است که میفرماید وَاِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَیْهَا صَعِیْدًا جُرُزًا خداوند عالم جل ذکره در مقام بیان وقایع وحوادث عجیبه وغریبه است یعنی بدرستی که ما مقرر فرمودیم در روی زمین آیات وعجایب غریبه که از جمله آنها است که روی زمین بیضاء بلا نبات را گاهی مزین مینمایم بخضراء وسبزه گاه خوش منظر وآبهای مصفی وعلف وگلهای رنگارنگ وعطرهای آنها را نسیم صباح از چهار جهت بمشام میرساند وگاهی همین زمین را مبرا ومبیض مینمایم از بهجت وزینت بازاله نمودن همه آنها کَاَنْ لَمْ یَکُنْ از خشکی آب وخزان نبات خضراء مشبعه واماطهٔ حسن وابطال زینت واماتهٔ حیوان وآنچه در روی زمین است وثمرهٔ آنها این است که خود فرموده لِنَبْلُوَهُمْ اَیُّهُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا ای لنختبر الناس فاظرین الی ذلك امتحان واختیار فرماید مردم را که مشاهده این آیات میکنند تا معلوم گردد افعال واعمال حسنه از قبایح اِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَیْهَا صَعِیْدًا جُرُزًا ما عبارتست از این زینت که در روی زمین است ضمیر علیها راجع بارض است صعیدا جرزا زمین بی آب وگیاه است اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحَابَ الْکَهْفِ وَالرَّقِیْمِ کَانُوْا مِنْ اٰیٰتِنَا عَجَبًا خطاب بسید الانبیاء از باب مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَاَخَّرَ ومراد مردم است از باب ایاك اعنی واسمعی یا جاره مراد اینست که آیات وعجایب اعظم واعجب است از قصهٔ اصحاب کهف وبقاء آنها در حال حیوة در مدت طویله کهف غاریست واقع در جبل ودر معنای رقیم اختلاف است در بعض کلمات اسم سگ آنها است ودر بعض لوحی است از رصاص که اسامی اصحاب کهف مکتوبست ومنصوب است در در غار ودر بعضی اِنَّ النَّاسَ رَقِیْمُوْا نَفَرًا فِی الْجِبَالِ ودر بعضی

رقیم

آن وادی است که غار واقع در آن بیابانست ودر بعضی اسم کوه است ودر بعضی اسم قریه آنها است ودر بعضی اسم مکان آنها بین عضبان وایله دون فلسطین است اِذْ اَوَی الْفِتْیَةُ اِلَی الْکَهْفِ فَقَالُوْا رَبَّنَا اٰتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً اوی منزل وماوی گرفتن است فتیة جمع فتی است یعنی جوانان کهف وقتی که رسیدند در آنجا منزل نمودند گفتند خداوندا بارالها از نزد خود وخزاین کرامت مغفرت ولطف وامنیت خود ترحم نموده از شر کفار واعدا محافظت فرما وَهَیِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا از تهیه بمعنی اصلاح است یعنی در این امر وقضیه که مفارقت اعدا نمودیم خود ما را نجات داده از هم وغم خلاص امر ما را اصلاح بفرما فَضَرَبْنَا عَلٰی اٰذَانِهِمْ فِی الْکَهْفِ سِنِیْنَ عَدَدًا ضرب اذان کنایه از خواب سنگین وثقیل است که صداهای بلند وصوتهای شدید در گوشهای آن خفتگان بهیچ وجهی تاثیر ندارد ومفعول ضربنا محذوف است که حجاب باشد یعنی القینا الحجاب والغطاء فی آذانهم در گوش آنها حجاب وپرده انداختیم وبخواب بردیم در سالهای معدود ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ اَیُّ الْحِزْبَیْنِ اَحْصٰی لِمَا لَبِثُوْا اَمَدًا ای متضمن معنای استفهام است لنعلم ملغی شده از عمل در ای بلکه رفع ای بنابر ابتدائیت است وجمله مفعول نعلم است وبصیغهٔ غائب مجهول هم خوانده شده ونائب فاعل مضمون جمله است یعنی پس از ضرب حجاب بر گوشهای وخوابانیدن جوانان کهف دوباره از آنها کشف حجاب ونقاب خواب را برداشتیم واز خواب بیدار نمودیم تا اینکه عبرت باشد که ما قادر هستیم بر همه چیز وتا اینکه معلوم گردد بر مردم اختلاف جوانان کهف در مدت لبث وخوابشان زیرا که وقتی که بیدار شدند اختلاف نمودند که آیا چند مدت است که خواب بودند قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ کَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوْا لَبِثْنَا یَوْمًا اَوْ بَعْضَ یَوْمٍ بعضی گفت تمام روز را خوابیده ایم یا بعضی از آن وَقَالُوْا رَبُّکُمْ اَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ وبعضی گفتند خداوند بهتر داند که چه مقدار خوابیده ایم واحتمال دارد که

احزاب مختلفین غیر آنها باشد واحتمال دارد که خود اصحاب کهف باشند کشاف
گفته أَحْصَى فعل ماضی است بمعنی ضبط است و افعل التفضیل گرفتن در غایت بعد است
زیرا که بنا آن از غیر ثلاثی مجرد قیاسی نیست ونحو اعدی من الجرب و
افلس من ابن المذلق شاذ است وقیاس بر شاذ در غیر قرآن ممتنع است فضلا در
قرآن وشاهد این مطلب اینکه أَمَدًا اگر منصوب با فعل باشد عمل در نصب آن ممتنع
است واگر بواسطه لَبِثُوا باشد اختلال در معنی روی دهد اگر گوئی نصب آن ممکن
است بواسطه اضمار باشد که احصی دلالت بر آن دارد نظیر قول شاعر
واضرب منا بالسیوف القوانسا علی نضرب القوانس جواب گوئیم
این کر علی فر شد زیرا که غرض تو این بود که احصی فعل نیست وخودت ملتزم بفعلیت
شدی ومخفی نماند که غرض اصلی در جمله لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا
نیست که خداوند عالم بحقایق بداند مقدار خواب آنها را زیرا که حضرت حق جل
ذکره علمش احاطه دارد بر ذات وحقایق اشیاء قبل از وجود وبعد از وجود ومع وجود
بلکه غرض اظهار قدرت وازدیاد ثبات واعتقاد وتوفیق است بر جوانان کهف
کما اینکه تنبیه واشعار دارد براین مطلب قوله تعالی وَزِدْنَاهُمْ هُدًى
وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ یعنی تقویت دادیم قلبهای آنها را بر تثبت در ایمان
وصبر در هجران وفراق از اهل واولاد واوطان ونعمت وعزت وجاه ومنزلت
وفرار کردند بجهة حفظ دین در صحراها وبیابانها وبلدان وقلوب آنها قوت گرفت در
تجسر بر قیام ورواج کلمه حق واظهار اسلام در خفاء واعلان واشعار دارد براین
قوله تعالی إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ
مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا اذ متعلق وربطنا است یعنی از شدت
قوت قلوبشان ایستادند در مقابل سلطان جبار دقیانوس بدون ترس وخوف
ومبالات در آنساعت که آنسلطان عتاب کرد بر آنها وتوعید کرد بر ترک عبادت
اصنام وگفتند رب وخالق ما همان پروردگار است که خالق آسمان وزمین است

حاشا وکلا که غیر از او خالقی والهی را بخوانیم که قول ما است با فراط در کفر والحاد وشرک
وبعد از حق ولفظ شططا که معنی آن افراط در ظلم وکفر است اشعاری دارد براین
معانی هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قومنا بیان هؤلاء است یعنی
اینقوم وطایفه ما غیر خداوند را گرفتند وپرستش نمودند لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ
بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ لولا بمعنی هلا است که سرزنش وتعییر بر خصم است یعنی این
قوم عبده اوثان واصنام عبادتشان بر آنها از روی اشتهای نفس تقلید
بشیاطین بوده زیرا که حجت وبرهان واضح که قاطع باشد نبوده فَمَنْ أَظْلَمُ
مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا پس آنها ظلم بر نفسهای خود کردند وافترا بحضرت
حق بستند ونیست ظالم تر از کسی که افترا بخدا می بندد وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ خطاب
نمودند بعض اصحاب کهف بر بعضشان در آن وقتی که اراده فرار کردند گفتند اعتزال
ودوری نمودید از اوثان واصنام وموفق ونائل شدید به بندگی حضرت حق وَمَا
يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ احتمال دارد که استثناء متصل باشد بنا بر روایتی که آن
سلطان ورعیت اقرار داشتند بخالق ولکن شریک قرار میدادند باو مثل اهل مکه
واحتمال دارد که استثناء منقطع باشد وضمیر جمع باصحاب کهف برگردد فَأْوُوا
إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا
پس رسیدند بغار خداوند تبارک وتعالی باب رحمت خود را باز نمود وَتَرَى
الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ تزاور بمعنی تمایل است
یعنی آفتاب در هنگام طلوع که تمامی روی زمین وکوهها شعله وشراره آن فرا گیرد
از غار که سنام آنها است میل میکند بجهت یمین که شراره ونور آفتاب بر ابدان
آنها نتابد وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ فجوه
فضای واسع است وحاصل معنی ظاهر اینست که آفتاب در وقت طلوع با آن غار
که بی سقف بوده میل میکرده بطرف راست ابدان آنها که از طرف چپ سایه بروی
آنها میافتاده ودر وقت غروب میل میکند بطرف چپ که از آنطرف راست سایه

بروی آنها میافتاده بهرحال آفتاب بر بدن آنها تابش نمیکند با بودن آنها در یک فضای بی شقف وحایل و آیا این عجب است یا طول غیبت امام عصر البته این قصهٔ اصحاب کهف اعجب است که سر مبارک آن تشنهٔ مظلوم کربلا روحی له الفداء در نوک نیزه در مقام استعجاب و استبعاد از کار امت جد خود میفرماید آمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحٰابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا

این لب عطشان که آیات تعجب را تلاوت میکند ... گوئیا بوس از لب ختم رسل بر این لب ضماء رسد

اعجب از حالات اصحاب رقیم است ای حجاب حسین ... کاندران طشت طلا خیزران آن اشقی رسد

شد دلم بریان از آن لبها که پیغمبر همیشه میمکید ... کی روا باشد که این جور و جسارت بر مولی رسد

نی غلط کردم جسارت شد ولی العصر یا صاحب زمان ... ذکر طشت و سر نباید مجلس ابناء این دنیا رسد

بلکه آن لبهای جدت مظهر آیات حق کردگار را ... کز او نور از سطح خولی بعرش از هر فرازهرا رسد

یا ولی الله غایب یا غریق بحر عصیان خطایم ... دادرس تا این یادی برخطا بر دامن والا رسد

تلاوت کردن سر بریده آیهٔ قران و نه تابیدن آفتاب بر ابدان اصحاب کهف با بودن آنها در یک مکان واسع منفتح که معرض اصابهٔ آفتابست و در خواب بودن آنها در آن غار و باز بودن چشمها در خواب که هرگاه کسی مشاهده نماید گمان میبرد که اینها بیدارند کما اینکه صریح آیهٔ وَتَحْسَبُهُمْ اَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ همین است رقود جمع راقد نیام و خوابست ایقاظ انتباه و بیداری هاست و بین مفهوم ایند و لفظ کمال تناقض و تهافت است و دفع تناقض باینست که آنها در آن حالت لوازم خواب و بیداری داشتند اما لوازم بیداری را دارا بودند چونکه چشمهای ایشان مثل چشم آدم بیدار نظر میکرده و موها و ناخنهای آنها بلند میشود و اما دارای لوازم خواب را بودند از جهت اینکه ایشان را اکل و شربی نیست بَلْ بَنَا لَهُمْ فِي الْكَهْفِ دَوْحُ الْهَوَىٰ وَ بَرْدُ النَّسِيمِ وَلَا يَحْسُونَ كَرْبَ الْغَارِ و بعضی گفته اند کسی که هیئت آنها را نظر نماید گمان میکند که بیدارند از کثرت تقلب و حرکت ایشان کما اینکه اشعار دارد بر این قوله تعالی

ونقلبهم

وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ و بعضی گفته اند هر سالی دو دفعه حرکت می کنند و بعضی گفته اند هر سالی یکدفعه حرکت میکنند **و آن** هم در روز عاشورا و از عامه در تفاسیر خود شان قائل باین است و تعلیل نموده اند لِئَلَّا يَأْكُلَ التُّرَابُ لُحُومَهُمْ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا بالتخفيف والتشديد هو الخوف الذي يرعب الصدر اى يملؤه وذلك لما البسهم الله من الهيبة وقيل لطول اظفارهم وشعورهم وعظم اجرامهم وقيل لوحشة مكانهم **درخبر است** در غزوهٔ روم معاویه گذارش از کهف افتاد گفت اگر ممکن باشد بر ما کشف حال اصحاب کهف نظر میکردیم و مطلع بر حالات آنها میشدیم ابن عباس گفت این مطلب بر تو ممکن نیست زیرا که خداوند منع فرموده این کسانیرا که بهتر است از تو فرموده لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ الآية معاویه گفت رد نخواهم شد تا بحال آنها مطلع شوم فرمان داد بجماعتی گفت باید بروید بر حکایت و قایع اینها مطلع شوید و خبر بیاورید رفتند در هنگامیکه خواستند وارد غار شوند خداوند قهار بادی را بر آنها مسلط نمود در همانساعت سوختند و خاکستر گشتند **پس فرقه** یهود و نصاری وغیرهم حکایت اصحاب کهف را که شنیدی همه قبول دارند و قرآن و اخبار ما هم حکایت آنحال از عجایب را میکند و این اتفاق عجیب قبل از بعثت حضرت عیسی شده است و ظاهراً هم آنها باقی در حالت عجیبه هستند تا روز قیامت وقتی که این مطلب بزرگ عجیب اتفاق افتاد و معلوم و محسوس شد بر اهل عالم چرا ممکن نباشد که خداوند کسی را انتخاب نماید و ذخیره کند در غیبت و اراده حق و مشیت الهی قرار گیرد که کسی بر حال و مکان آن مطلع نباشد مثل حال اصحاب کهف که کسی بر حال آنها مطلع نیست **چهارم** از ادلهٔ عقلیه این است مطالب عجیبه و غریبه هر چند اخفاء و غامض باشد عقول متعارف مردم که ناقص است تصور آنها را نمیکنند فضلا از اینکه تصدیق نمایند بلکه از

شده

شده از تصور و عدم امکان تصور را ممتنع پنداشتند زیرا که هر چیز را بطاییر و اضداد او باید شناخت و امکان و امتناع چونکه از قبیل اضداد و نظایر نیست بلکه از باب نقیضین است و در وقتی که امتناع در عقول قاصره ثابت گشت دیگر محال است نقیض آن که امکانست در آن عقول ثابت باشد زیرا اجتماع متناقضین محال است و سر اینکه حضرت حق جل ذکره را عقول انسانی نمیتوانند ادراک کنند اینست که حصار عقول در معانی عالیه بالذات عاجزند باید بتعلم و یا تدبر در محسوسات بکنند تا پی بمعقولات ببرند و ذات حضرت حق جل ذکره منزه است از اضداد و انداد که آنها عبرت بر معرفت الله باشد و اشعار دارد بر این مطلب فرمایش مولی الموحدین در دعای صباح وَتَنَزَّهَ عَنْ مُجَانَسَةِ مَخْلُوقَاتِهِ که آنچه مخلوقات حضرت حق است از محسوسات و معقولات که همه آنها ذات الاشباه و الاضداد و الانظار است خداوند منزه است از همه آنها پس در صورتیکه نه تعلم ممکن است و نه تدبر در اشباه و اضداد ممکن است چه طور میشود معلوم و معروف گردد

ره عقل جز پیچ در پیچ نیست	بر عاشقان جز خدا هیچ نیست
توان گفت این حرف با حق شناس	ولی خورده گیرند اهل قیاس
که این آسمان و زمین چیستند	بنی آدم و دیو و دد کیستند
بگو آنچه بینی تو زان کمترند	که با هستیش نام هستی زنند

از این جهت است که سید انبیاء میفرماید مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ مرحوم میرزا در کتاب سؤال و جواب میفرماید صاحبان فهم و عقل که در راه معرفت خدا کمال اهتمام داشته در پی این در آمدند که بحقیقت ذات الهی برسند و هر چند فکر کردند که موجودی باشد در جائی نباشد چگونه میشود و از عقل نتوانستند بکنه کار برسند بنا را گذاشتند بر ریاضات کشیدن و تصفیهٔ باطن و مخالفت نفس اماره کردن و تربیت نفس ملکیهٔ انسانی که از آنجا بمقصد برسند و چون وصول بانمطلب صورت امکان ندارد و لهذا بعضی را

مجاهدات شاقه و سخانه جسم و بدن از کم خوابیدن و کم خوردن و غیره چنان هشار سوء مزاج شد که بسبب غلبهٔ سوداء اصحاب صاحب مالیخولیا و متابعت خیالات فاسده نمود معراجهای بسیار از برای خود بچشم خیالش آمد تا آخر از جملهٔ افکار فاسدهٔ او همین شد که تو خدائی تمام شد کلام ایشان اعلی الله مقامه میگوئیم اختلاف مردم در مذاهب متشتته منشاش همین عدم ادراک بحقیقت آنها است بلکه ادیان و مذاهب مختلفه باطله سببش اضلال گشتن یک و دو نفر است که یک اندازه ادراک و عقل مغلوب شهوات نفسانی دارد بجهت طمع جاه و ریاست متابعت شیطان و نفس اماره را نموده جماعتی بسیار از عوام کالانعام را از راه در میکنند و از روی تقلید آن راه بی اساس را پیش میگیرند از باب تبعیت دم بسر که هر جا سر میرود دم به تبعیت آن میرود و غرض اصلی در انمقام اینست که اغلب مردم در عقاید متزلزل و سست میباشند منشاش عدم ادراک و عدم تعقل است حکایت شده که از بعض علماء سؤال کردند از بعض مسائل جواب نداد و ندسائل عرض کرد آیا نشنیدهٔ فرمایش رسول خدا را که فرمود کسی که کتمان کند علمی را که نافع است در روز قیامت وارد صحرای محشر شود در حالتی که لجام آتشین در دهن دارد آن عالم گفت بگذر از لجام و برو اگر کسی سؤال نماید که در حق آن نفع داشته باشد کتمان کنم جواب بده هم لجام بر دهنم زنند غرض اینست که طول غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه اگر چه در عقول قاصره بعضیها بعید است جهت استبعاد ضعف و مغلوب بودن قوهٔ ملکوتی عقل است نظر باینکه اسباب ظاهریه دنیویه که از برای بعضی اشخاص فراهم است بیشتر باعث تزلزل عقاید شده چونکه تمام قوای شهوی حیوانیه منصرف در این طرف است و چونکه این دو قوه یعنی قوه ملکوتی روحانی و قوهٔ شهوی حیوانی ضد هم است هر گاه اسباب تقویت هر کدام بیشتر شد و اسباب دیگری ضعیف گردیده باعث قوه آن دیگری شود و چونکه

اسباب قوهٔ شهویه محسوس است در جلو چشم دیده میشود که تجلات دنیویه ظاهریه
است از مال و اولاد و ملک و اثاث وغیر ذلک و اسباب قوه ملکوتی روحیه
غیر محسوس بلکه اثبات آن محتاج است باستدلال و نظر و فکر و تعمق در مطالب
غامضه است و اسباب قوهٔ شهویه حیوانیه موافق شهوت و فطرت انسانست
لذا همیشه قوهٔ شهویه حیوانیه غالب است مگر اینکه آن قوی بواسطهٔ توفیق حق
مغلوب قوای روحانی باشد بواسطه ریاضات مشروعه و عبادات محبوبه و نظر و فکر
در آیات مطلوب که میفرماید فَکّرُ ساعَةٍ خَیرٌ مِنْ عِبادَةِ سَبْعِینَ سَنَةٍ
تا اینکه کم کم آن قوای شهویه فطریه منقلب بقوای روحانیه ملکوتیه که حاصل از
نظر یاتست گردد بدیهی است که هر صدمه و بلائی بر انسان رسد از جهل و
عدم قریحه است این عقول ناقصه با اینکه از مهد الی اللحد همیشه شنیده است
که انبیاء آمده اند اخبار از حساب و عقاب و حشر و نشر و عذاب قبر داده و سکرات
موت را خود در مردم مشاهده میکند که تلاوت عدیله و یس و سایر ادعیه و آیات
قرانی در بالای سر محتضر نافع است مع ذلک کله مغمور در شهوات محضه است دیگر
آن همان که شهوات فطری ذاتی که قرین جهل است با محسوس بودن اسباب
موافق آنشهوت فطریه ذاتیه و کسبی بودن جنبهٔ روحانی با غایب بودن بهشت
و جهنم و الم و لذات اخروی باعث شده قوای حیوانیه را منصرف بمحسوسات
نموده که بکلی از آخرت غافل شده پس این عقلهای قاصره که مقهور قوه شهویه
حیوانیه است با اینکه شنیده است مسئله حساب و عقاب و حشر و نشر را
که یهودی و نصاری و تمام مذاهب متشتته متفق هستند بر حقانیت آنها
مع ذلک در غفلت محضه است چگونه میشود هیچ عقلی اذعان و اعتقاد بر وجود
ولی عصر در اینمدت متطاوله داشته باشد با غامض بودن جهت و علت
طول غیبت آن بزرگوار و ناقص بودن آن عقلها گنجایش بحر در سبو ممکن نیست
اگر القاء بعض مطالب غامضه بر عوام الناس بشود از قبیل صفات تعالی

وکیفیت اینکه بعضی صفات عین ذات است و قولهم اَلْواحِدُ لا یَصْدُرُ مِنْهُ
اِلَّا الْواحِد و بیان کیفیت حالات ائمه هدی و اوصاف علمشان وغیر ذلک از
مطالب سریه غامضه هر آینه گمراه و ضال و از جادهٔ مستقیمه بیرون خواهند شد
کما اینکه از زمان ائمه معصومین ع تا باین زمان اینها که گمراه شدند جهت همین بوده
که بعضی از شیاطین صفتان القاء مطالب باطله متشابهات از آیات قرآنیه
و حدیث نبویه و اخبار ولویه که نه سر آن مفهوم واضحی دارد و نه ذیل آن
بیان صریحی دارد و نه سند محکمی دارد مثل حدیث خطبة البیان که طایفهٔ
متصوفه صدور آنرا نسبت بامیر المومنین ع که از ظواهر بعض کلمات آن
بلکه غالب فقرات که بظاهر کفر و شرکست انسان قطع پیدا میکند که این
نسبت صحت ندارد و بر فرض صحت کلام حضرت امیر المومنین ع
که فوق کلام مخلوق و دون کلام الخالق است محکم دارد و متشابه دارد باید بر حسب
قواعد عقاید عدلیه که از نبی و اوصیاء او رسیده از ظاهر منصرف نمود
مثل اینکه نسبت داده اند که آنحضرت فرموده اَنَا صَلٰوةُ الْمُؤمِنِینَ وَ زَکوتُهُمْ
وَ صَوْمُهُمْ وَ حَجُّهُمْ وَ جِهادُهُمْ که میگویند هر که نبی یا امام را شناخت
نماز و زکوة و روزه و حج و آنچه که آنها فرموده اند ساقط میشود و هرگاه کسی
بگوید معنای الفاظ حدیث این است آن مشرکست و کافر است بلکه
حضرت امام صادق ع فرموده در جواب مفضل بعد از اینکه عرضه داشت
این کلمات را بر آنحضرت که جماعتی از شیعه هستند که نیکو کردارند و با تقوی
و ورع و خشوع و پرهیزکاری ولکن بعضی سخنان می شنوم که میگویند دین
همین شناختن مردانند و همین قدر که مردان دین را شناخت تکالیف
ساقط است هر چه خواهد بکند و گمان میکنند که نماز و زکوة و روزهٔ ماه رمضان
و حج و عمره و مسجد الحرام و بیت الحرام و مشعر الحرام و وضوء و غسل جنابت
و هر تکلیفی که خدا معین کرده مردان معصومین ع هستند که شناختن آنها

موجب سقوط اینها گردد و گمان میکنند که مراد از حرام بودن مادر و دختر و عمه
و خاله و دختران برادر و دختران خواهر و سایر محرمات نسبیه و سببیه که در
قرآنست مراد زنها و دخترهای و سایر انساب پیغمبر است و غیر از آنها هر که
باشد بر مردم حلالست اگرچه مادر و خواهر خود باشد و گمان میکنند که چند مرد قوی
یکزن نگاه دارند و گویند شهادت دروغ عیب ندارد و گویند قرآن ظاهری دارد
و باطنی دارد ما مکلف بر باطن هستیم و اخذ بظاهر بجهت دفع مفسدهٔ مردم
است حضرت در جواب مفصل فرمود اینها که تو گفتی همه کفر و شرک و الحاد
است و آنچه که بگوش آنها رسیده است که نماز و روزه و عبادات پیغمبر است
حق است و لکن معنی آن این نیست که فروع دین عین پیغمبر و امام است بلکه
که اصل دین معرفت پیغمبر و امام است پس اگر آنها را شناخت اعمال و نفعی
در او دارد و الا فائده ندارد و صحت ندارد احقر میگویم همین طور که لَوْلَاكَ
لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ علت غائی ذوات خلقت موجوداتست که در قوهٔ
علت عامه است همچنین علت غائی اوصاف صحت عبادات عبادات است
که در قوهٔ علت خاصه است پس اگر کسی پیغمبر و امام را شناخت نماز و روزه
و اعمال او نفع باو می بخشد و کسی که آنها را نشناخت نماز و روزهٔ او صحیح
نیست و حاصل جواب اینکه چون آن طایفهٔ ضاله شنیده اند که پیغمبر پدر امت
است و زنهای آنحضرت مادر آنهااست چنانچه آیهٔ مبارکه در قرآن ناطق
است بآن از اغواء و اضلال شیطان آیات تحریم محارم را حمل نمودند بر
زوجات پیغمبر با اینکه آیهٔ که در تحریم محارم است در سورهٔ نساء است که نص
است بر تحریم محارم که بهیچ وجه من الوجوه قابل تاویل و حمل نیست و حرمت
زوجات نبی بآیهٔ دیگر ثابت است در سورهٔ احزاب وَلَا تَنْكِحُوا اَزْوَاجَهُ
مِنْ بَعْدِهِ اَبَدًا و منشأ این خیالات فاسدهٔ آنها همان بوده که اشاره شد
و آن این است که اسم مادر در آیهٔ اطلاق شده بر زوجات پیغمبر و این را منشأ

اغراض فاسده خود قرار داده گفتند هر آیه که در تحریم مادر نازل شد همان زوجات
پیغمبر است که اسم مادر بر آنها در قرآن اطلاق شده غافل از این که تحریم
محارم در خصوص مادر تنها نیست بلکه بنات و اخوات و بنات الاخ و بنات
الْاُخْتِ وَاُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُ و عمات و خالات همه اینها حرام
است بمجرد اطلاق اسم مادر بر ازواج نبی باعث حلیت اینها نمیشود فَذَرْهُمْ
يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتّٰى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِيْ يُوْعَدُوْنَ بحال خودشان
باشند تا روز ملعبه و رقصشان منقضی شود تا روز موعود را انشاء الله تعالی
ملاقات نمایند جواب از اینکه در مذهب شیعه جایز است اجتماع مردان متعدد
بر یک زن اینست که منشاء این حرف از متعه است حاشا و کلا تا انقضاء متعهٔ
نشده کسی آنرا متعه کند حتی اینکه در زنان معروفه هم در مذهب ما عده دارد و آن
چهل روز است فَاَمَّا الَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُوْنَ مَا تَشَابَهَ
مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَاْوِيْلِهِ الخ ظاهر آیهٔ مبارکه اینست که
سعی کردن در تاویل آیات متشابه اشخاصی هستند که قلوب آنها قلوب شیاطین
است اگرچه صورت ایشان صورت انسانی است زیرا که اهل البدع و طالب
گمراهی مردم و اضلال آنها از و نیشان آنان است که در قلب آنها مرضی است که
علاجی ندارد غیر توفیق و هدایت حق **و اما جواب** از اینکه در مذهب شیعه جایز
است شهادت بدروغ حاشا این افتراست عمل شیعه در باب شهادت بطریقه
قرآنست که در تمام کتب فقهاء این احکام مزبور است و اما جواب از اینکه
گمان کردند که پیغمبر خدا است همچنانکه طایفهٔ دیگر علی را خدا دانسته اند
اینکه هر وقایع و قضایا که امم ماضیه حادث شده در این امت هم میشود چنانکه
نصاری قائل بالوهیت عیسی شده اند و یهود قائل بالوهیت عزیر شدند بلکه
بعضی ها قائل بالوهیت اوصیاء شدند چنانچه گفتند یوشع خدا است
و لعل منشأ گمراهی آنها اینست که از حدیث قدسی که میفرماید كُنْتُ كَنْزًا

مَخْفِیًّا فَاَحْبَبْتُ اَنْ اُعْرَفَ فَخَلَقْتُ خَلْقًا لِاَنْ اُعْرَفَ توهم کردند که پیغمبر
خدا است نظر باینکه خداوند عالم پیغمبر خلق فرمود که وسیله باشند از برای شناسائی
خداوند پس شناختن خدا بشناختن پیغمبر است و شناختن پیغمبر شناختن خدا است
واز این نتیجهٔ فاسده گرفتند که پیغمبر خدا است وهمچنین در فقرات خطبهٔ
البیان بعض توهمات فاسده کردند که فرموده اند اَنَا الَّذِیْ اَوْجَدْتُ
السَّمٰوٰاتِ السَّبْعَ اَنَا اَخْلُقُ اَنَا اَرْزُقُ که معنی آنها صفات ثبوتیه حضرت
احدیت است واز این توهم فاسد قائل شدند که حضرت خدا است ولکن
معنی آنها اینست که من واسطهٔ ایجاد سموات و واسطهٔ خلقت عالم و واسطهٔ رزق مافی
وجه الارض از حیوانات وانسان هستم **واز احادیث** بسیار ظاهر است که
آن بزرگوار علت غائی خلقت اند و در بعضی از عبارات خطبهٔ مذکوره است اَنَا
اَقَمْتُ السَّمٰوٰاتِ السَّبْعَ بِنُوْرِ رَبِّیْ وَقُدْرَتِهٖ وظاهرا مسئله تفویض را
از آن و نظایر آن گرفتند وچنانچه طایفهٔ غلات کافرند طایفه مفوضه نیز کافرند
وسبب کفر واضلال مردم همین توهمات فاسده است که از آیات متشابهت و
احادیث مجمله خیال کردند ولکن باید همهٔ جهات را واطراف مطلب را ملاحظه نمود و
آیات واحادیث دیگر را هم تصور کرد وکیفیت تعارض و قواعد ترجیح را سنجید
تا نتیجهٔ که موافق مذهب عدلیه است گرفت وآیات کثیرهٔ دلالت میکند بر جبر و
اینکه افعال بندگان از خدا است که سبب ثواب و گناه است یعنی خداوند عالم
ایجاد اسباب قریبه حتی سبب مشرف بفعل که علت است خلق فرموده وبندگان
مباشر است بلکه بمنزلهٔ آلت است مثل یُضِلُّ اللّٰهُ مَنْ یَشَاءُ وَیَهْدِیْ
مَنْ یَشَاءُ ومثل اَمَرْنَا مُتْرَفِیْهَا فَفَسَقُوْا فِیْهَا یعنی در وقتی که اراده
ومشیت حضرت حق تعلق گرفت بر هلاکت وباقی نماند از زمان عمر شان الا قلیل
امر میکنیم آنقوم را بر فسق ونظایر این آیات که دلالت بر جبر دارد انسان عاقل
نباید بمحض شنیدن آیهٔ از آیات قرآنیه یا حدیثی از احادیث معصومین که دلالت

آنها بر خلاف عقاید حقه است اذعان وتصدیق نماید بلکه باید رجوع نماید باشخاص
صحیح عالم بحقایق واحادیث ومعانی قرآن بپرسد و بکنه مطلب برسد تا اینکه گول
اشخاص مفسدین ومبدعین نخورد واز جادهٔ مستقیم منحرف نشود زیرا که قرآن
واحادیث اهل عصمت محکم دارد متشابه دارد ناسخ دارد منسوخ عموم دارد خصوص
دارد مطلق دارد مقید دارد مجمل دارد مبین دارد وهر کدام اینها منافی ومناقض
دیگری است کما اینکه در محل خود ثابت است مثلا در مقابل آیات متشابه که
شنیدی دال بر جبر است آیات دیگر است که نص است بر اینکه انسان فاعل
معاصی است مثل وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلٰكِنْ كَانُوْا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ
وَمَا اَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيْبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ اَيْدِيْكُمْ وَمَا كَانَ اللّٰهُ يُرِيْدُ ظُلْمًا
لِلْعِبَادِ وغیر اینها از آیات که محکم است وهمگی دلالت دارند بر اینکه
بهشت وجهنم وثواب وعقاب در اختیار خود انسانست وعقل هم شاهد بر این
است که نمی شود که خدا تکلیف را از بندگان بطلبد و خودش فاعل باشد والا
لازم آید اتحاد طالب و مطلوب عنه وحکمت اینکه قرآن دارای متشابه وعام وخاص
ومجمل ومبین وغیر ذلک است که شنیدی تناقض وتباین وتنافی آنها را چند چیز است
اول اینکه متعارف مردم قریحه وطاقت ادراک وتعقل معانی آنرا ندارد
زیرا که از برای ظاهر قرآن هفتاد هزار باطن است بلکه متصل است باطن قرآن
ببحر نامتناهی صفات الهی از جهت غیر متناهی **در حدیث** نبوی است
وَلَهُ ظَهْرٌ وَبَطْنٌ فَظَاهِرُهُ حُكْمٌ وَبَاطِنُهُ عَمِيْقٌ لَهُ تُخُوْمٌ وَعَلٰى
تُخُوْمِهٖ تُخُوْمٌ لَا تُحْصٰى عَجَائِبُهٗ وَلَا تُبْلٰى غَرَائِبُهٗ مَصَابِيْحُ الْهُدٰى
وَمَنَارُ الْحِكْمَةِ وَدَلِيْلُ الْمَعْرِفَةِ لِمَنْ عَرَفَ الصِّفَةَ یعنی از برای قرآن
ظاهری هست وباطنی هست ظاهر آن احکام و قوانین بندگان است و
باطن آن دریائی است عمیق واز برای عمق آن دریای بی پایان تخوم و باطن
عمیق غامض است واز برای آن تخوم تخوم دیگر است وعجائب آن بی شمار

واز برای غرائب آن از کثرت مقدار و وزنی بینت و سبب ضیاء و وضوح
و نور و روشنی راه و طریق هدایت انسان است و منبع و منشاء اسرار و
حکمت است و دلیل و مرشد و اسباب معرفت است از برای کسی که عارف و عالم است
باین اوصاف عارف ببزرگی قرآنست **وعن امیر المؤمنین** ع فی حدیث
طویل قال سمعت رسول الله یقول انما ستکون فتن قلت فما
المخرج منها قال کتاب الله فیه خبر ما قبلکم و نباء ما بعدکم و حکم
ما بینکم هو الفصل لیس بالهزل هو الذی لا تزیغ به الاهواء ولا تشبع
منه العلماء ولا یخلق من کثرة الرد ولا تنقضی عجائبه وهو الذی من ترکه
من جبار قصمه الله ومن ابتغی الهدی فی غیره اضله الله هو حبل الله المتین
والصراط المستقیم هو الذی من عمل به اوجر ومن حکم به اعدل ومن
دعی الیه دعی الی صراط مستقیم **وفی حدیث اخر** عنه صلی الله علیه
واله وسلم فاذا التبست علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن
فانه شافع مشفع الحدیث همین قرآنست دارای علوم اولین از اول خلقت عالم
تا روز یوم قیامت خبر میدهد از احکام و حوادث و واقعشده و میشود و بعد از این
و این قرآن است که داد ما میرسد در آن تنهائی قبر و شدائد سکرات مرگ و شفیع
ما است در آن روز لا ینفع مال ولا بنون ای وای بر حال ما مسلمین این
قرآن را کنار گذاشتیم خودمان مشغول خواندن کتابهای خارجی و اطفال ما تعلم زبان نصاری
وارسی که باعث ترویج ملت نصاری و یهود است از اصل مطلب دور شدیم غرض
اصلی این بود که حکمت اینکه قرآن مشتمل بر متشابهات و مجملاتست این است که ظهور
عجز و جهل انسانی است در معانی و متشابهات از احتمالات حقه و باطله را که دارد
و انسان متحیر است که مراد کدام است پس درا ینصورت احتیاج دارد بیکنفر
که تمیز بین حق و باطل را بدهد و بیان نماید که مراد از آیات متشابهات فلان
احتمال است و آن شخص باید مؤید و حجت از جانب خدا باشد و مادامی که این قرآن

درمیان این سلسله بنی آدم هست باید آن حجت حی و باقی و معصوم مطلق و عالم باشد
زیرا که اگر قرآن باشد و آن انسان هم تابع نفس و اسیر شهوت یا غیر معصوم مطلق یا جاهل
یا ناسی یا فانی باشد لازم میآید که خداوند اغواء و اغراء و اضلال خلق کرده باشد
تعالی الله علواً کبیراً و شاهد بر صدق این برهان حدیث شریف است که عامه و
خاصه متفقند بر صدور آن از **حضرت ختمی** مرتبت ص و متواتر است که فرمود
انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض
دلالت آن واضح است که عترت همان حجت الله عالم است و از قرآن جدا نخواهد
شد تا روز قیامت گفته نشود که غیبت در اینمدت متطاوله که دست کسی نمیرسد منتفع
شود بسوآل کردن از احکام آیات متشابه افتراق است جواب گوئیم قرآن همیشه در
حضرت ایشان هست کما اینکه صاحب ولایت ع خبر داده و اما جهت عدم
انتفاع از آن وجود اقدس در این زمان حکمتهای بسیار هست مثل همان حکمتها
که در غیبت حضرت عیسی و ادریس و خضر هست و من جمله از حکمت این است که
خداوند عالم است که آن ولی عصر عجل الله اعداء و دشمن دارد که در صدد اذیت
وقتل و سبی حرم ایشانست کما اینکه تمام اجداد طاهرین آنحضرت را شهید نمودند و
اهل بیت ایشان را اسیر نمودند و اگر حضرت حق دست دشمنان را کوتاه کند قهراً و قسراً و جبراً منافی
حکمت است زیرا که مسئله ثواب و عقاب و حساب باطل میشود پس بجهت جمع بین امور
مزبوره یعنی بقاء تکالیف که وسیله ثواب و سبب عقابست و بقاء امام عصر که ممیز بین حق
و باطل است و دفع شر و فساد و اذیت شیاطین انسی را از آنحضرت این است که
باید از انظار خلق غایب نماید که دست اذیت از آنحضرت کوتاه شود و وجه دیگر از وجوه حکمت
این است که اقامه حدود در میان مردم لازم است مثل تحصیل حقوق و قطع و حبس
و صلب و قتل کما قیل ما نزع السلطان اکثر مما نزع القرآن وقد نطق به القرآن بمثل
قوله تعالی لانتم اشد رهبة فی صدورهم من الله که منطبق است بر اهل
این زمان پس باید خداوند کسی را نصب نماید تا کوتاه کند دست اعداء را از اولیاء خود و آن

کس لازم است که غافل از حقوق و از حدود نباشد و غافل از محدود و غیر محدود نباشد
زیرا که همهٔ اینها منافی ولایت است که ولایت امور عامه باید در دست کسی که دارای
این اوصاف است و قصور نداشتن در این امور مبتنی بر این است که محکم و متشابه
و ناسخ و منسوخ و مجمل و مبین و غیر ذلک را از آیات قرآنیه در نزد او فطری و جبلی باشد
دویم از حکمت اشتمال قرآن بر متشابهات امتحان و ابتلاء بندگان که متمسکین
بقرآن هستند که آیا دین خودشان را ببرهان و دلیل محکم کردند یا بمحض شبههٔ که
از یک لفظ و کلامی حاصل شود متزلزل میشوند **سیم** رسیدن بدرجات
عالیه و بثواب بی پایان ببذل کردن جهد و سعی در فهم آیات و احکام و تمیز حق و
باطل است زیرا پر واضح است که هرگاه راه یک راه واضحی باشد و هیچ شبههٔ
نباشد مکلف کاری نکرده که مستحق ثواب و اجر عظیم باشد هرچند محنت زیادتر و
زحمت بیشتر میکشد و با اعداء الهی از شیاطین انس و جن و شبهات و خیالات فاسده
مجادله و ستیزه بیشتر میکند اجر او زیادتر گردد که میفرماید افضل الاعمال احمزها
امتحانات الهی در دنیا بسیار است از جمله دلیلهای مختلفه است بر مذاهبهای
مختلفه که موجود است و یکی فهم زیرک انسانی است که لمحهٔ بجائی میرود و مطلبهای
دقیق میفهمد و در برابر کلام خدا و رسول مخالفات بسیار میفهمد با وجود این باید
دست از فکرهای خود بردارد و متابعت شرع بکند مانند صدای خوش که حق تعالی
به بنده کرامت میفرماید و او را منع میکند از غناء خواندن و شنیدن و از جملهٔ
امتحانات ابتلای اولیاء و دوستان خدا است بشدائد و محن و گرسنگی
و درد و مرض و قتل و اسر و حبس و صلب و انواع بلاها و تسلط دشمنان خدا بر
دوستان و وسعت و فراخی زندگانی و عیش و کامرانی از برای ایشان و از جمله
امتحانات اظهار خارق عادات و استجابت دعا از برای کهنه و سحره و اشقیا
و بدل شدن سرگین خر دجال بخرما و غیر ذلک پس در اینصورت انسان در این
دنیا باید این بار امانت تکلیف را که آنرا عرضه کردند بر آسمانها و زمین ها

وکوهها که بردارند آنرا و خوف کردند بردارند و این انسان بیچاره آن امانت
و بار گرانرا متحمل شده باید دائم سر بزیر داشته و فکر بردن آن بار گران و رد آن
امانت گران باشد و غافل نشود که پای او بگودالی برود و بیفتد هلاک شود **پنجم**
از ادلهٔ عقلیه اینست که بتواتر رسیده از اول وفات آدم تا زمان ابراهیم
خلیل اوصیاء بودند هم در حضور و هم در غیاب و آیهٔ مبارکه وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ
عَلَيْكَ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا رسول
معنای آن واضح است در میان عامهٔ مردم و اخفاء نمودن اخبار و قصهٔ رسالت
منافی است با مفهوم آن زیرا که غرض از رسالت اشتهار و استظهار آنست در ملاء خلائق
پس غرض از عدم قصه از رسول اخفاء نمودن آنست از انظار خلائق و الا مستلزم
تناقض است بین مفهوم رسالت و عدم اخبار از حکایت آن بلی طول کشیدن
مدت در هر چیزی باعث سستی و تزلزل میشود مثلا اگر کسی کمال محبت و دوستی
باکسی داشته باشد همین قدر که غایب شد از نظر کم کم هر اندازه که مقدار غیبت
طول کشید بمقدار همان قدر کم کم محبت کم میشود و اگر مدت غیبت خیلی طول کشید
بکلی از یاد فراموش میشود این مطلب از ضروری گذشته بلکه فطری هر عاقل است
و شاهد بر این روایتست که **کشاف** در اعراف نقل کرده که حضرت موسی ع
در مصر وعده به بنی اسرائیل داد که خداوند دشمن شمارا هلاک خواهد نمود و در کتاب
توریة وعده داده بود با آنها از هر آنچیزی که بنی اسرائیل میکنند و نمیکنند و بعد از
هلاک شدن فرعون موسی از خدا سؤال نمود که ای خالق بفرست آن چیزی که
وعده داده و خداوند امر فرمود که حضرت موسی ع سی روز روزه بدارد در ماه
ذیقعده و وقتی که روزهٔ سی روز را تمام نمود از خلوف و ابخرهٔ دهن خود کراهت
داشت که بواسطهٔ روزه حادث شده بجهة ازاله و رفع آن مسواک نمود ملائکه
گفتند ما از دهن شما استشمام مشک میکردیم شما آنرا بمسواک فاسد
کردی و در **بعضی** روایات است که خدا وحی نمود آیا نمیدانی که خلوف و بوی

دهن روزه دار در نزد من پاکیزه تر است از بوی مشک پس ده روز دیگر افزوده شد
وحکایت شده که در ماه ذیحجه بوده ولکن آنچه که از ائمه خودمان نقل شده است که سید
انبیاء فرموده که حضرت موسی وعده داد به بنی اسرائیل که بعد از سی روز مراجعت
مینمایم وقتی که بمیقات پروردگار رسید ده روز دیگر خداوند افزوده فرمود تا چهل روز
تکمیل شد فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً فَلَمَّا أَخَّرَ عَنْهُمْ فَصْلُ عَشَرَةِ
أَيَّامٍ عَلَى مَا وَاعَدَهُمْ اسْتَطَالُوا الْمُدَّةَ الْقَصِيرَةَ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ فَفَسَقُوا
عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وقتی که بنی اسرائیل دیدند که موسی وعده خلاف شده و مدت غیبت
آن ده روز زیاده تر طول انجامید قلبشان را قساوت گرفت مخالفت امر خداوند
را نموده عصیان حق وعصیان امر موسی وعصیان امر هرون که خلیفه از جانب خود
بر بنی اسرائیل گذاشته بود نمودند وَكَادُوا يَقْتُلُونَهُ خواستند هرون را بکشند و
گوساله شاخ دار را بجهة خود آله ومعبود قرار دادند وعبدوا عجلا جسدا له خوار من
دُونِ اللهِ عزّ وجلّ وَقَالَ السَّامِرِيُّ لَهُمْ هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى وهرون
يَعِظُهُمْ وَيَنْهَاهُمْ عَنْ عِبَادَةِ الْعِجْلِ وَيَقُولُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ
الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى
يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا الخ مخفی نماند
بر ارباب بصیرت که جای استعجاب واستبعاد وتعجب نیست وقتی که بنی اسرائیل در مدت
قلیل وکمی از غیبت حضرت موسی بخصوص اینقدر از دین برگردند وعبادت گوساله را
بکنند واعتنائی بکلام موسی وهرون نکنند در اینصورت چه جای تعجب است از این
بیچارگان بی عقل وجهال مردم این زمان با این اوضاع عالم وطول غیبت ولی عصر
وبا این کثرت فرق مختلفه وادیان ومذاهب متشتته واکثر مردم را می بینند
در دنیا پرستی ومستی در عیش ونوش وکامرانی وابدا مسئله از مسائل دین را اصولا
وفروعا نمیدانند ودر صدد دانستن هم نیستند بلکه اگر کسی را به بینند در این
صراط است او را استهزاء وسخریه میکنند واز جهت دین چیزی که فایده دنیوی عاید

آنها باشد بر حسب ظاهر نیست بلکه باید زحمت جانی ومالی را متحمل شود از سفر حج کردن
وروزه ونماز وخمس وزکوة دادن وجلو شهوت را گرفتن که جهاد اکبر است
همه مخلوط بهوای نفس است واطلاق صحیح بر آنها مجاز است واما محرمات همگی در
حقیقت خود است زیرا که آنها قابل تغییر وریب وحیله نیست انسان عاقل باید این
دردها را علاج نماید پیش از رسیدن مرگ وپیش از حساب يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا
بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ واوقات حتی وقتهای فرایض ونوافل را
مستغرق نکنند بلهو ولعب ومشغول بودن بکارهای دنیا از زینت ولباسها وترتیب
خوردن وآشامیدن أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ مفسرین گفته اند مشغول شدن بکارهای
دنیا است که از طاعت خالق واز یاد آخرت ومرگ باز دارد التکاثر اموال واولاد
وتفاخر در میان امثال است حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ تا آنکه مرگ در اینحالت شما را درک
کند وبناء بر تفسیر دیگر بمیرید بر حالت اشتغال بدنیا بدون توبه وداخل قبر شوید با این جسدها
که عمرهای خود را ضایع نموده اید در طلب دنیا دنیا طلبیدیم وبمطلب نرسیدیم آه از آن
آخرت نا طلبیدها امیر المومنین بعد از تلاوت این سوره میفرماید افبمصارع
آبائهم یفتخرون ام بعدد الهلکی یتکاثرون آیا بمصارع وقبور خرابه پدرهاشان
افتخار میکنند یا بشماره وعددهای مردگان اموال وزخارف دنیا را جمع میکنند عاقل باید
ملاحظه عاقبت کارهای خود را بکند تا اینکه لهوات وشهوات نفس او را باز ندارد از آخرت مقصود
اصلی بیان اینمطلب نبود ولکن عنان قلم باینجا کشید غرض مردم نباید غافل باشند از حال عاقبت
از امر معروف ونهی از منکر زیرا قلب انسانی آینه است ومعاصی وشهوات زنگ
وغبار است وقتی معاصی مکرر شد وزنگ وظلمات آینه را فرا گرفت فاسد میگردد
بارسی وامّا آیاتی که دلالت دارد بر غیبت امام عصر وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ
إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً تقریب استدلال اینست خطاب حضرت حق بملائکه
وتنبیه آنها را باینقضیه هفتصد سال پیش از خلقت حضرت آدم بود وحکمت در خطاب
قبل از خلقت امر باطاعت ملائکه است بر آدم در غیبت که عبارت از مدت مزبوره

پس از اینجا معلوم شد که اطاعت بظهر الغیب عند الله مطلوبست کما اینکه روایت
شده که سید انبیاء فرمود من دعا لاخیه بظهر الغیب ناداه ملک من السماء و
لک مثلاه پس همانطوری که اطاعت و دعا بر برادر در غایب اضعاف مضاعف محبوب
و ثواب دارد همچنین بدگوئی و عصیان در غیاب اضعاف مضاعف عذاب دارد و لذا
فرموده بطور تعلیل ایاکل لحم اخیه که تنبیه میکند بر شدت قبح در اینصورت ثبوت حسن و
محبوب بودن ایمان بغیب و اطاعت در غیبت مخاطب ساختن خدا سید انبیاء را بخطاب
رنگ محض قصه و حکایت نیست بلکه تنبیهیست که باید تبلیغ بر خلق نمائی که ایمان
بخلیفه غیب در زمین بیاورند بعد از تو و ضروری است که بعد از سید انبیاء نبی نیست
پس این منطبق بر همان خلیفه آخر الزمانست عجل الله تعالی فرجه **و وجه دیگر** فی الارض
ظرف و خلیفه مظروف است خالی شدن ظرف از مظروف مستلزم بهتک لغویة و بی فائده
وجود آنست گفته نشود که فائده منحصر در آن نیست زیرا که در افعال حکیم مصالح غیر محصور
هست جواب گوئیم بلی از برای شیئ واحد ممکن است که فوائد کثیره باشد و لکن مقصود
عمده از آنها است و عمده فواید در اینجا جعل خلیفه است کما اینکه تنبیه بر این میکند قول
تعالی انی جاعل فی الارض خلیفة که احکم الحاکمین ابتداء فرموده بذکر خلیفه پیش
از خلقت زیرا که شناختی خطاب اینمقاله بملائکه هفتصد سال پیش از خلقت حضرت آدم
بوده فضلا از ذریه آن خلقت خلیفه از برای آنها است پس مصلحت در خلقت خلیفه
اهم است و مصلحت در خلقت خلیقه اعم است و حکمت مقتضی ذکر اهم است پیش از
اعم پس خالی شدن ارض از خلیفه مستلزم فوت مصلحت اهم است **وجه دیگر**
اینکه اخبار قرار دادن خلیفه در روی زمین و قبل از خلیقه اشعار و تنبیه دارد براینکه
در وجود خلیفه لطف و مصلحت دارد که تا تمام بر اهل آسمان زیرا که اهل زمین در آن حین موجود
نبوده که صلاح فعلی در حق آنها جاری باشد و آن صلاح اختصاصی بزمان دون زمانی
نیست بلکه صلاح و لطف حکیم اعم است نسبت بتمام ازمنه **و وجه دیگر** اینکه در
صورتیکه خلیفه گذاشتن در روی زمین مصلحت داشته باشد قبل از وجود خلایق پس

خلیفه

باید باوجود

باید با وجود خلایق بطریق اولی است و الا لازم میآید تفضیل معدوم بر موجود تعالی
الله عن ذلک علوا کبیرا شاهد این برهان عقلی فرمایش امام صادق علیه السلام است
که میفرماید الحجة قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق **و وجه دیگر** معنی خلیفه امام
است که در میان خلایق باشد پس خلیفه و مستخلف علیهم و امام و ماموم از معانی اضافی
است و تا مستخلف علیهم نباشد خلیفه معنی ندارد پس در صورت عدم وجود مقتضی
خلیفه قرار دادن اگر لازم شد در صورت وجود مقتضی بطریق اولی واجب است
آیه دوم هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة
و مما رزقناهم ینفقون این صفات مذکوره که اقامه صلوة و انفاق از
اطعمه که خداوند عطا فرموده که عبادت بدنی و مالی بر سبیل مدح و ثنا است در
حق کسی که ایمان بغیب دارد همانطور که اقامة الصلوة و ایتاء الزکوة در هر زمانی
از ازمنه مطلوب و فاعل آن ممدوح و واجب است و همچنین ایمان بالغیب
که اصل است و اساس حسنات و منطوی در تحت او است جمیع صفات فرعیه
بطریق اولی و فاعل آن ممدوح و واجب است در هر زمانی از ازمنه پس در صورت
مزبوره آن غیبی که واجب است ایمان باو حجة بن الحسن علیهما السلام اگر بگوئی
لعل مراد از ایمان بالغیب ایمان بآخرت و حساب و کتاب و یوم حشر و نشر و جنت
و نار است جواب گوئیم و بالاخرة هم یوقنون که ذیل همین آیه است دافع
این توهم است زیرا تاسیس اولی است از تاکید علاوه بر این سیاق مطالب
قرآنی که افصح و ابلغ کلام است مقتضی همین است زیرا اولی بذکر در مرتبه اول
ذکر خلیفه است که اصل مشید دین است بعد از آن ذکر فروع است و ذکر آخرت
در آخر است اگر بگوئی قبول داریم دلالت آیه را فی الجمله که اثبات مطلوب بودن وجود
غایبی که لازم الطاعة باشد بطور کلی میکند و لکن خصوص شخص مدعی به از کجا
مدلول آیه است جواب گوئیم خصوص شخص آن بانضمام خارج است نظر باینکه
تمام فرق مسلمین بلکه نصاری و یهود و سایر امم اجماع دارند براینکه

کسی که

کسی که الساعه در روی زمین امام یا نبی زنده واجب باشد نیست الا فرقهٔ ناجیه
محقه اثنی عشریه **بدانکه** ایمان از افعال قلوب که بمعنی تصدیق است و حقیقت
در اصل عین تکذیب و مخالفت و تعدی بکلمهٔ با است و متضمن معنی عرفانست و
شاهد صدق است حدیث شریف مَنْ مَاتَ وَلَمْ یَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ
مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیَّةً **سیّم** قوله تعالی وَعَلَّمَ آدَمَ الْاَسْمَاءَ
کُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَی الْمَلٰئِکَةِ فَقَالَ اَنْبِئُونِی بِاَسْمَاءِ هٰؤُلَاءِ
اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ توضیح اینمطلب مراد از اسماء حجج الله صلوات الله
علیهم اجمعین است که آدم را تنبیه فرمود بر ذات و شخص ائمه و بر سبط بعد از
سبط و بر حلم و علم و شجاعت و سخاوت و عصمت و تقوی و اینکه حجت و هادی
در دنیا و شفیع در آخرت هستند و ملائکه را امر فرمود که سجده نمایند بر آدم بجهت
تعظیم این حجج بود که نور آنها در صلب آدم بوده و عمدهٔ غرض از تنبیه آدم بر
صاحبان این اسماء بود که آنها خلفای روی زمین هستند و زمین خالی از وجود
اینها نخواهد شد ولو در یک آن زیرا که بعد از تنبیه آدم ارواح حجج علیهم السلام را
عرضه فرمود بر ملائکه فَقَالَ اَنْبِئُونِی بِاَسْمَاءِ هٰؤُلَاءِ اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ
یا انکم احق بالخلافة فی الارض لتسبیحکم و تقدیسکم پس آدم فرمود اگر
راست میگوئید که شما اولی و احق هستید بخلافت روی زمین اَنْبِئُونِی بِاَسْمَاءِ
هٰؤُلَاءِ خبر دهید از اسامی و اوصاف صاحبان این ارواح طیبه و طاهره
تا معلوم گردد که شما احق هستید بخلافت روی زمین یا آنها بقول خودتان که
میگوئید اَتَجْعَلُ فِیهَا مَنْ یُفْسِدُ فِیهَا وَیَسْفِکُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ
لَکَ وَقَالُوا سُبْحَانَکَ لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا اِنَّکَ اَنْتَ الْعَلِیمُ
الْحَکِیمُ وقتی که ملائکه اظهار کردند که نمیدانیم اسامی و اوصاف آنها را و خود ذات
حکیم علی الاطلاق و عالم بحقایق و مصالح هستی پس در آنوقت خداوند خطاب
بآدم نمود یا آدم اَنْبِئْهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ خبر ده بملائکه آسمان از اسماء و اوصاف

ارواحی که

ارواحی که در صلب تو قرار دادیم فَلَمَّا اَنْبَأَهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ در آنوقتی که آدم خبر داد
بملائکه آسمان از اسماء آن ارواح ملائکه مطلع و واقف گشتند بر عظمت و جلالت
و منزلت آنها را در نزد حق تعالی و فهمیدند که آن بزرگواران احق بخلافت روی
زمین و حجت بر بندگان هستند پس آن ارواح مقدسه را از نظر ملائکه غایب
فرمود و آنها تکلیف فرمود بولایت و محبت آن بزرگواران این آیهٔ شریفه دلالت
دارد براینکه ملائکه اسمائیکه خودشان را احق و سزاوارتر بر خلافت و حجت روی
زمین میدانستند اختصاصی بوقتی دون وقتی نیست زیرا که از برای ملائکه موت
و مرگی نیست تا یوم ینفخ فی الصور تا بزوال مرگ زائل شود پس بدلالت التزام
دلالت دارد که خلافت از برای آن بزرگواران هم دائمی است و ایضاً ولایت
و خلافت از اموری نیست که قابل تغییر و زوال باشد مثل فصول اربعه که در تبدیل
آنها مصالحی دارد و سایر حوادثات زمانه بلکه حکمت در نصب خلیفه ابقاء حدود
و احکام و اجرای آن در میان خلق و دفع ظلم و افاضه برکات بواسطه وجود حجت
و هدایت و ارشاد مردم و تربیت و تکمیل نفوس خلق است و بدیهی است که
این حکمت دائماً باقی است الی یوم القیامه علاوه براینها میگوئیم از آیات
و اتفاق مذاهب براین است که در نصب امام و خلیفه مصلحت لازمی است
قطعاً و ایضاً اتفاق دارند براینکه نصب حجت و امام باید از جانب خدا باشد
و ایضاً اتفاق دارند براینکه کارهای حضرت حکیم ناشی از حکمت و صلاح
است پس وقتی که نصب حجت از طرف خداوند شده باشد عزل و ازالهٔ آنهم از
جانب خدا باید باشد و ازاله و تغییر باید حکمت و مصلحت داشته باشد بدیهی
است که تغییر حجت و خلافت علاوه براینکه مصلحت ندارد مفاسد دارد

فی کتاب عنقاء مغرب لمحی الدین اعرابی

اِذَا دَارَ الزَّمَانُ عَلٰی حُرُوفٍ	بِاسْمِ اللّٰهِ فَالْمَهْدِیُّ قَامَا
وَاِذَا دَارَ الْحُرُوفُ عَقِیبَ صَوْمٍ	فَاقْرَؤُا الْفَاطِمِیَّ مِنِّی السَّلَامَا

در اینجا

در اینجا کلام است از شیخ عارف کامل محی الدین اعرابی در کتاب فتوحات مکیه
در باب سیصد و شصت و شش فرموده خداوند جل ذکره خلیفه دارد خارج میشود
از عترت رسول الله از ولد فاطمه علیها السلام اسم آن موافق اسم رسول الله
است و جدش حسین بن علی است خلق با ایشان بیعت میکنند بین الرکن والمقام
و شبیه پیغمبر است در خلق و ینزل عنه فی الخلق اسعد الناس اهل الکوفة
زندگانی ایشان پنج یا هفت یا نه است و جزیه را مقرر میکند و دعوت میکند
مردم را بضرب شمشیر و تمام مذاهب و ادیان را از روی زمین بر میدارد و باقی
نمیماند مگر دین خالص و اعداء و دشمن ایشان مقلدین از علماء اهل اجتهاد است
زیرا که می بینند حکمش را بر خلاف حکم ائمه مذاهبشان از ترس شمشیر داخل در
تحت حکمش میشوند که با واسطهٔ وجود ایشان خوشحال و مسرور میشوند عامه
مسلمین عبارت اینست یفرح به عامة المسلمین اکثر من خواصهم بیعت
میکنند با ایشان عارفین از اهل حقایق از شهود و کشف بتعریف الهی اشخاصی
هست از مردم الهیون که دعوت ایشان و نصرت ایشانرا میکنند و اگر شمشیر
در دست نداشته باشد هر آینه علماء فتاوی بقتل ایشان میدهند و لکن خداوند
جل ذکره ظاهر میکند او را بالسیف و کرم که بطمع و خوف قبول حکم ایشان را
میکنند بدون آنکه ایمان بیاورند و باطن و قلبشان بر خلافت و علما می بینند
که حکم بر خلاف مذهب ائمه ایشان میکند اعتقاد نمایند که او در راه ضلالت است
زیرا که اعتقاد ایشان در آن زمان بر اینست که اهل اجتهاد در زمان منقرض
شده و مجتهدی در عالم نیست و خداوند بعد از ائمه خودشان مجتهدی در عالم
ایجاد نخواهد فرمود که بدرجهٔ اجتهاد برسد و اما من یدعی تعریفا الاهیا
بالاحکام الشرعیة فهو عندهم مجنون فاسد الخیال انتهی و چونکه
بگمان بعضیها باینست که اعیان علماء مذاهب دیگر از اسلام قائل بوجود
غیبت آنحضرت نیست پس سزاوار اینست که عبارة علماء را بلسان فارسی

ذکر نمایم

ذکر نمایم و بعد از آن برگردیم بمقصد خودمان بدانکه **خلاف** واقع است
بین مسلمین در خصوص مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه و خلاف در دو مقام است
اول اینست که آنحضرت متولد شده و در این دنیا حی و موجود است و مصلحت
اقتضا دارد که غایب از انظار باشد تا وقتیکه ارادهٔ خداوند تعلق بگیرد ظاهر شود
این مذهب امامیه اثنی عشریه و مذهب جملهٔ از اعیان اهل جماعت سنت است که بطریق
اختصار بیان خواهیم نمود **دویم** اینست که آنحضرت هنوز تولد نشده بلکه بعد از
این تولد خواهد شد و بارادهٔ الله سبحانه ظاهر خواهد شد و این مذهب اکثر از علماء
اهل سنت است **و خلاف** دیگر است که آیا حسنی است یا حسینی است
قول اول مذهب مخصوص جماعتی از اهل سنت فساد این قول پر واضح است احتیاج
بتوضیح نیست قول دویم مذهب تمام امامیه و کثیری از جماعت عامه است و اما
مذهب منصور که اتفاق تمام امامیه است بحیثیتی که خلاف و شبهه بین علماء نیست
کتب سنت و اخبار صریح اهل عصمت صلوات الله علیهم متواتر است حتی انه الحجة بن
الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین است و مهدی موعود همین است که مولود شد و غایب از
انظار گشته بجهت مصلحتی که مقتضی حکمت حکیم است و از برای آنحضرت دو غیبت
است یکی غیبت صغری که محجوب است از انظار عامه ناس و خدمت آن بزرگوار
نمیرسید مگر بعض خواص و نواب آنحضرت و یکی غیبت کبری است که ظاهر نمیشود
مگر در آن وقتی که مأمور است و ظاهر خواهد کرد روی زمین را از انجاس کفار و ملحدین
که تمام مشارق و مغارب زمین را فرا گرفته اند و باقی نماند در روی زمین مگر موحد
مؤمن که عامل عمل آن بزرگوار است نه بظاهر شرع و یملأ الارض قسطا
وعدلا کما ملئت ظلما و جورا **و علماء** عامه که متفق با امامیه هستند
که قائل بوجود آنحضرت میباشند از جمله آنها **شیخ** محی الدین اعرابی است و
ایشان از اعیان اجلاء عارفین ابو عبدالله محمد بن علی بن محمد بن عربی از احفاد حاتم

طا

طائی اندلسی میباشند **واز جملہ** آنہا ابو عبد اللہ محمد بن یوسف بن محمد گنجی
شافعی کہ معروف است با بن صباغ مالکی کتابی دارد فصول المہمہ و ابن حجر عسقلانی
کہ یکی از علماء عامہ است در کتاب خود کہ مسمی بفتح الباری در شرح بخاری است
نقل کردہ است از ہمین گنجی گفتہ قال الکنجی فی کتاب البیان فی اخبار صاحب
الزمان المشتمل علی اربعۃ وعشرین بابا والباب الرابع والعشرون منہ فی الاستدلال
علی جواز المہدی ع مدۃ غیبتہ ولہ ایضا کتاب آخر المعروف بکفایۃ الطالب
فی مناقب علی بن ابی طالب قال فیہ ما لفظہ تمت مناقب سیدنا ومولانا امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب ع ویتلوہ ذکر الامام المہدی فی کتاب مفرد وسمیتہ بالبیان فی اخبار
صاحب الزمان صلوات اللہ وسلامہ علیہ وعلی آبائہ الطاہرین **انتہی**
ویکفی فی حقہ ما قالہ الکاتب الجلبی فی کتابہ المسمی بکشف الظنون البیان فی
بیان اخبار صاحب الزمان للشیخ ابی عبد اللہ محمد بن یوسف الکنجی المتوفی فی سنۃ
ثمان وخمسین وثمان مائۃ وقال ایضا کفایۃ الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب ع
للشیخ الحافظ ابی عبد اللہ محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی وقال فی الباب
الثامن من الابواب التی الحقہا بابواب الفضائل من کتاب الکفایۃ بعد ذکر الائمۃ
من ولد امیر المؤمنین ع ما لفظہ وخلف یعنی علی الہادی من الولد ابا محمد الحسن ابنہ
ثم ذکر تاریخ ولادتہ ووفاتہ وقال ابنہ ہو الامام المنتظر ولنختم الکلام بذکرہ
منفردا **انتہی ومن جملہ** الشیخ نور الدین علی بن محمد الصباغ المالکی
قال فی کتابہ المسمی بفصول المہمۃ الفصل الثانی عشر فی ذکر ابی القاسم الحجۃ الخلف
الصالح بن ابی محمد الحسن الخالص وہو الامام الثانی عشر وتاریخ ولادتہ ودلائل
امامتہ وذکر طرفا من اخبارہ وغیبتہ ومدۃ قیام دولتہ وذکر نسبہ وکنیتہ ولقبہ
وغیر ذلک ثم شرع فی ذکر تاریخ ولادتہ والنص علیہ من آبائہ ومن النصوص
الدالۃ علی الامام الثانی عشر من الائمۃ الثقات والروایات کثیرۃ والاخبار
شہیرۃ وقد دونہا اصحاب الحدیث فی کتبہم واعتنوا بجمعہا الی ان قال قال

الشیخ

الشیخ ابو عبد اللہ محمد بن یوسف محمد الکنجی الشافعی فی کتابہ البیان فی اخبار صاحب
الزمان من الدلالۃ علی کون المہدی حیا باقیا منذ غیبتہ الی الان الخ ما فصل
الرابع والعشرین من البیان وقال فی ذیل ترجمۃ والدہ وخلف ابو محمد الحسن
من الولد ابنہ القائم المنتظر لدولۃ الحق وکان قد اخفی مولدہ وستر امرہ لصعوبۃ
الوقت وخوف السلطان وتطلبہ الشیعۃ وحبسہم والقبض علیہم **انتہی** ویکفی
فی فضل ابن الصباغ ما نقل عن شمس الدین محمد بن عبد الرحمن السخاوی المصری
وتلمیذ حافظ ابن الحجر العسقلانی فی کتابہ الضوء اللامع فی احوال القرن
التاسع علی بن محمد بن احمد بن عبد اللہ نور الدین الاسفاقسی الغزالی الاصل المکی
المالکی ویعرف بابن الصباغ ولد فی العشر الاول من ذی الحجۃ سنۃ اربعۃ وثمانین
وسبعمائۃ بمکۃ ونشأ بہا وحفظ القرآن والرسالۃ فی الفقہ والعقیدۃ ابن مالک
وعرضہا علی الشریف عبد الرحمن الفاسی وعبد الوہاب بن عفیف الیافعی والجمال بن
ظہیرۃ وقرینہ ابی السعود وسعد النووی وعلی بن محمد بن ابی بکر الشیبی ومحمد بن ابی
بکر بن سلیمان البکری واجازوا لہ واخذ الفقہ عن اولہم والنحو عن الجلال عبد الواحد
المرشدی وسمع علی الزین المراغی سداسیات الرازی ولہ مؤلفات منہا الفصول
المہمۃ لمعرفۃ الائمۃ وہم اثنا عشر الی ان قال ومات فی سابع ذی القعدۃ سنۃ خمس
وخمسین وثمان مائۃ ودفن سامحہ اللہ وایانا وذکرہ ایضا معظما احمد بن عبد
القادر العجیلی الشافعی فی ذخیرۃ المآل فی مسئلۃ الخنثی ونقل عن کتابہ المذکور
معتمدا علیہ جماعۃ من الاعلام مثل عبد اللہ بن محمد المطیری المدنی الشافعی من
النقشبندیۃ فی کتاب ریاض الزاہرۃ ونور الدین علی السمہودی فی زینۃ
المجالس وغیرہم **واز جملہ** شیخ فقیہ واعظ شمس الدین ابو مظفر
یوسف بن قز علی بن عبد اللہ البغدادی الحنفی سبط العالم الفاضل ابی الفرج
عبد الرحمن بن الجوزی در آخر کتاب تذکرۃ خواص الامۃ بعد ترجمۂ العسکری ع
ذکر اولادہ منہم محمد الامام فصل ہو محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی

ایضا

الرضا بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین
وکنیت آن بزرگوار ابو عبد الله ابو القاسم خلف الحجة صاحب الزمان القائم
المنتظر القائم وهو آخر الائمة وعبد العزیز بن محمود بن البزاز روایت
کرده از ابن عمر گفت سید انبیا صلی الله علیه وآله فرمود مردی در آخر الزمان از اولاد
من بیرون آید اسم آن اسم من وکنیت او کنیت من است یملأ الارض عدلا
کما ملئت جورا وذلك هو المهدی واین حدیث مشهور است وابو درداء زهری
مثل این حدیث را روایت از علی بن ابی طالب کرده ودر آن حدیث است که اگر
باقی نماند از دهر مگر یکروز البته خداوند سبحان مبعوث خواهد کرد از اهل بیت من
کسی را که روی زمین را پر از عدل میکند وذکر شده در روایات کثیره اسم آن
بزرگوار ویقال ذو الاسمین قالوا امه ام الولد یقال لها صیقل انتهی وقد
بالغ علمائهم فی تعریفه مثل محمود بن سلیمان الکفوی فی کتابه الموسوم باعلام
الاخیار وذکره یافعی فی المرآة وابن شحنة فی روضة الناظر وتاج الدین فی کتابه
المطلع قال فی اعلام الاخیار بعد ذکر نسبه ولد بکاثره وتفقه وبرع وسمع من
جده لامه وکان حنبلیا فتحنبل فی صغره لتربیته جده ثم دخل دمشق وهو ابن
عشرین سنة وسمع بها وتفقه بها علی جمال الدین الحصیری وکان اماما عالما
فقیها جیدا **ومنهم** الشیخ العارف الخبیر الوهاب عبد الوهاب بن احمد بن
علی الشعرانی فی کتابه المسمی بالیواقیت الذی هو بمنزلة الشرح لمعلقات فتوحات
قال بعض افاضل عصرنا وهذا کتاب تلقاه العلماء بالقبول وبالغوا فی مدحه
وثنائه ووجوب الاعتقاد بما فیه فی نسخة المطبوعة المطبعة المصریة فی سنة ۱۳۰۵
ومن جمله ما کتبه الشیخ الاسلام الفتوحی الحنبلی لا یقدح فی معانی هذا الکتاب
الا معاند مرتاب وجاحد کذاب کما لا شك فی تحقیق مؤلفه الاکمل من غاب
من علم الکتاب غائب عن طریق الصواب وکما لا ینکر فضل مؤلفه الاکمل عنه
حسود او جاهل معاند جحود وذا نداء عن السنة مارق وللاجماع الائمة خارق

ومن جمله ما قاله الشیخ شهاب الدین الرملی الشافعی بعد کلام طویل وبالجمله
فهو کتاب لا ینکر فضله ولا یختلف اثنان بانه ما صنف مثله ومن جمله ما قاله الشیخ
محمد البرهنوشی الحنفی علی الیواقیت والجواهر فی عقاید الاکابر لسیدنا ومولانا الامام
العالم العامل العلامة المحقق المدقق الفهامة خاتم المحققین وارث علوم الانبیاء
والمرسلین شیخ الحقیقة والشریعة معدن السلوك والطریقة من توحید تمرة الناج
العرفاء ورفعه علی اهل هذا الزمان مولانا الشیخ عبد الوهاب دام الله النفع به
للانام وابقاه الله تعالی لنفع العباد مدی الایام فاذا هو کتاب جل مقداره
ولمعت اسراره وسحت من سحب الفضل امطاره وفاحت فی ریاض التحقیق
ازهاره ولاحت فی سماء التدقیق شموسه واقماره وتنازعت فی ریاض الارشاد
بلغات الحق فاشرقت علی صفحات القلوب بالیقین انواره الخ فقال فی المبحث
الخامس والستین من الجزء الثانی من کتاب الیواقیت **المبحث الخامس**
والستون فی بیان ان جمیع اشراط الساعة التی اخبرنا بها الشارع حق لابد
ان تقع کلها قبل قیام الساعة وذلك کخروج المهدی ثم الدجال ثم
نزول عیسی وخروج الدابة وطلوع الشمس من مغربها ورفع القرآن وفتح
سد یاجوج وماجوج حتی لم یبق من الدنیا الا مقدار یوم واحد لو وقع
ذلك کله قال الشیخ تقی الدین بن منصور فی عقیدته وکل هذه الآیات
تقع فی المائة الاخیرة من الیوم الذی وعد رسول الله صلی الله علیه وسلم امته بقوله
ان صلحت امتی فلها یوم وان فسدت فلها نصف یوم یعنی من ایام الرب
المشار الیه بقوله تعالی وان یوما عند ربك کالف سنة مما تعدون
وقال بعض العارفین واول الف محسوب من وفات علی بن ابی طالب آخر
الخلفاء فان تلك المدة کانت من جملة ایام النبوة رسول الله صلی الله علیه وسلم ورسالته فمهد الله
تعالی بالخلفاء الاربعة البلاد ومراده انشاء الله تعالی بالالف قوة سلطانه
تتبعه الی انتهاء الالف ثم تأخذ فی ابتداء الاضمحلال الی ان یصیر غریبا

وبعد فقد وقف العبد الفقیر الی الله محمد بن محمد بن ... البرهنوی

كما بدء وذلك لا اضمحلال يكون بدايته من مضي ثلثين سنة من القرن الحادي
عشر فهناك يترقب خروج المهدي صلوات الله عليه من اولاد الامام الحسن
العسكري ومولده ليلة النصف من شعبان سنة خمس وخمسين ومائتين هو باقٍ
الى ان يجتمع بعيسى بن مريم فيكون عمره الى وقتنا هذا وهو ثمان وخمسين وتسع
مأة سبعمأة سنة وست وستين هكذا اخبرنا الشيخ حسن العراقي المدفون فوق
كوم المرشد على بركة الرطلي بمصر المحروسة عن الامام المهدي حين اجتمع به ووافقه
على ذلك شيخنا سيدي على الخواص رحمه الله **ومنهم الحافظ** محمد بن محمد بن
محمود البخاري المعروف بخواجه پارسا وهو من اعيان علماء الحنفية واكابر مشايخ
النقشبندية وله مؤلفات منها كتابه المعروف بفصل الخطاب قال فيه ما لفظه
ولما زعم ابو عبد الله جعفر بن ابي الحسن على الهادي انه لا ولد لاخيه ابي محمد الحسن
العسكري وادعى ان اخاه العسكري جعل الامامة فيه وسمي الكذاب وهو معروف
بذلك والعقب من ولد جعفر بن علي هذا في علي بن جعفر وعقب علي هذا في ثلاثة
عبد الله وجعفر واسمعيل وابو محمد الحسن العسكري ولده محمد معلوم عند خاصة
اصحابه وثقاة اهله ويروى ان حكيمة بنت ابي جعفر محمد الجواد عمة ابي محمد
الحسن العسكري كانت تحبه وتدعو له وتتضرع ان ترى له ولدا وكان ابو محمد
الحسن اصطفى جارية يقال لها نرجس فلما كان ليلة النصف من شعبان سنة
خمس وخمسين ومائتين دخلت حكيمة فدعت لابي محمد الحسن العسكري فقال لها
يا عمة كوني الليلة عندنا لامر فاقامت كما رسم فلما كان وقت الفجر اضطربت
نرجس فقامت اليها حكيمة فلما رات المولود اتت به ابا محمد الحسن العسكري
وهو مختون مفروغ منه فاخذه وامر يده على ظهره وعينيه وادخل لسانه في فمه
واذن في اذنه اليمنى واقام في الاخرى ثم قال يا عمة اذهبي به الى امه فذهبت
به ورددته الى امه قالت الحكيمة فجئت الى ابي الحسن العسكري فاذا المولود
بين يديه في ثياب صفر وعليه من البهاء والنور ما اخذ بمجامع قلبي فقلت

يا سيدي هل من عند علم هذا المولود المبارك فتلقيه الى فقال اي عمة هذا
المنتظر هذا الذي بشرنا به فقالت حكيمة فخررت لله ساجدة شكرا على ذلك
قالت ثم كنت اتردد الى ابي الحسن العسكري فلما لم اره فقلت له يوما يا مولاي
ما فعلت بسيدنا ومنتظرنا فقال استودعناه الذي استودعته ام موسى
ابنها وذكر في حاشية الكتاب كلاما طويلا فيه نصف ما نقل في المتن من
حديث ابن مسعود من ان النبي قال في حق المهدي يواطي اسمه اسمي واسم ابيه ابي
بكلام او في حكاية المعتضد العباسي الذي نقلها الجامي في شواهد النبوة
وبعض علامات قيام المهدي الى ان قال والاخبار في ذلك كثيرة و
قد تظافرت الاخبار على ظهوره واشراق نوره يجدد الشريعة المحمدية و
يجاهد في الله حق جهاده ويطهر الارض من الادناس اقطار بلاد زمانه
زمان المتقين واصحابه خلصوا من الريب وسلموا من العيب اخذوا بهداه
وطريقه واهتدوا الى الحق وبه ختمت الخلافة والامامة وهو الامام من لدن مات
ابوه الى القيامة وعيسى يصلي خلفه ويصدق على دعواه ويدعو الى ملته التي
هو عليها والنبي صاحب الملة **ومنهم** الحافظ ابو الفتح محمد بن ابي
الفوارس قال في اوائل اربعينه اخرج الرجال الثقات من قول النبي من حفظ
على امتي اربعين حديثا كنت له شفيعا الى ان قال فان قال لنا السائل ما
هذه الاربعون حديثا الذي اذا حفظها الانسان كان له هذا الاجر والثواب
والفضل العظيم قلنا الجواب اعلم ان السؤال وقع في مجلس السيد محمد بن
ادريس الشافعي فقال هي مناقب امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام
مما اخبرنا به السيد جلال الدين محمد بن يحيى بن ابي بكر العباسي قال حدثنا
محي الدين محمد بن غنا قال حدثنا الفقيه يوسف بن ابرهيم الهروي قال
اخبرنا سمعان بن محمد الجوهري الغزنوي عن الشيخ شيبان المقري بن عمر
الفزاني قال حدثنا يحيى بن بكر بن احمد البلخي قاضي الشام قال حدثنا

ابو جعفر ترمذی قال حدثنا محمد بن اللیث قال سمعت احمد بن حنبل یقول ما
اعلم احدا اعظم منة علی الاسلام فی زمن الشافعی من الشافعی وانی لادعوا الله
الله فی عقیب الصلوة فاقول اللهم اغفرلی ولوالدی ولمحمد بن ادریس الشافعی
منذ یوم سمعت منه ان الاحادیث الاربعین ارادبها النبی مناقب امیر
المؤمنین علی بن ابی طالب ع واهل بیته قال احمد بن حنبل فخطر ببالی من ان
صح عند الشافعی ساقط فی نسخه وهو یقول شککت فی قول محمد بن ادریس
الشافعی عن قولی من حفظ من امتی اربعین حدیثا عنی فی فضائل اهل بیتی
کنت له شفیعا یوم القیمة اما علمت ان فضائل اهل بیتی لا تحصی الی ان
قال **الحدیث** اخبرنا محمود بن محمد الهروی بقریته فی جامعها فی
سلخ ذی الحجه سنة قال اخبرنا ابو عبد الله محمد بن احمد بن عبد الله عن
سعد بن عبد الله عن عبد الله بن جعفر الحمیری قال حدثنا محمد بن عیسی الاشعری
عن ابی حفص احمد بن نافع البصری کان خادما للامام ابی الحسن علی بن موسی
الرضا ع قال حدثنی ابی عبد الصالح موسی بن جعفر ع قال حدثنی ابی جعفر
الصادق ع قال حدثنی ابی باقر علم الانبیاء محمد بن علی قال حدثنی ابی سید
العابدین علی بن الحسین ع قال حدثنی ابی سید الشهداء الحسین بن علی بن
ابی طالب ع قال قال لی اخی رسول الله ص فرمود کسی که دوست دارد و مشتاق
است که ملاقات خداوند نماید و خدا روی آورد بطرف او و روی گردان نباشد
از آن کس متمسک بحبل ولایت علی کند و کسی که دوست دارد که ملاقات نماید خداوند
عزوجل را که راضی باشد از او از موالی پسر تو حسن گردد و کسی که دوست دارد
که ملاقات نماید الله عزوجل را که ترسان و هراسان نباشد از موالیان پسرت
حسین شهید باشد و کسی که دوست دارد که ملاقات نماید خدای را در حالتی که از
ظلمات و تبعات ذنوب بری است از موالیان علی بن الحسین ع گردد بدرستیکه
فرموده در کتاب عزیز سیماهم فی وجوههم من اثر السجود و کسی که دوست

دارد که ملاقات نماید خدای را که قریر العین و چشمهای او روشن باشد از موالیان
محمد بن علی گردد و کسیکه دوست دارد ملاقات نماید خدای را در حالتی که کتاب
اعمال در دست راست باشد از موالیان جعفر بن محمد باشد و کسی که دوست دارد
ملاقات نماید خداوند را در حالتی طاهر و مطهر باشد از موالیان موسی بن جعفر
گردد و کسی که دوست دارد ملاقات حق را که فرحناک و خنده روی باشد از موالیان
علی بن موسی الرضا گردد و کسیکه دوست دارد ملاقات خداوند را در حالتیکه
درجات بلند و سیئات آن مبدل بحسنات گردد از موالیان محمد جواد باشد
و کسی که دوست دارد ملاقات حضرت باری را در حالتی که حساب او حساب یسیر
و آسان باشد و داخل بهشتی باشد که عرض و وسعش بمقدار آسمان و زمین باشد
از موالیان پسر آن بزرگوار علی گردد و کسی که دوست دارد ملاقات خداوند را در
حالتی که از فائزین و رستگاران باشد از موالیان پسر بزرگوار ایشان حسن عسکری
گردد و کسی که دوست دارد که ملاقات خداوند را نماید در حالتی که ایمان او کامل و
اسلام او محکم و حسن باشد از موالیان پسر بزرگوار او صاحب الزمان مهدی
عجل الله تعالی فرجه گردد فهؤلاء مصابیح الدجی وائمة الهدی من احبهم
وتولاهم کنت ضامنا له علی الجنة **و از جمله** سید جمال الدین عطاء
الله بن غیاث الدین فضل الله سید عبد الرحمن محدث معروف است صاحب
کتاب روضة الاحباب گفته است در کتاب روضة الاحباب در سیرة نبی و آل و اصحاب
کلام در بیان امام دوازدهم محمد بن حسن تولد همایون آن در درج ولایت و
جوهر معدن هدایت بقول اکثر اهل روایت در منتصف شعبان سنه ۲۵۵ اتفاق
افتاده الی آخر ما ذکره فی کتابه **و نقل** بعض الروایات الصریحه بقوله اخبار
صریحه وارد است در آنکه مهدی موعود همان حجة بن الحسن العسکری است
راقم حروف گوید چون رسید جواد خوش خرام خامه طی بساط انبساط
واجب آمد بید رجاء واثق و وثوق صادق که لیالی مهاجرت محبان خاندان

مصطفوی و ایام مصابرت مخلصان دودمان مرتضوی بنهایت رسید و آفتاب طلعت با بهجت صاحب الزمان علی اسرع الحال از مطلع نصر و اقبال طلوع نماید تا رایت هدایت جنیان مظهر انوار فضل و احسان از مشرق مراد بر آمده غمام حجاب از چهرهٔ عالمتاب بگشاید بهمین اهتمام آن سرور عالی مقام ارکان مبانی ملت بیضا مانند ایوان سپید خضرا سمت ارتفاع و استحکام گیرد و بحسن اجتهاد آن سید ذوی الاحترام قواعد بنیان ظلام نشان در بسیط غبرا صفت انحطاط و انعدام پذیرد و اهل اسلام در ظلال اعلامش از تاب آفتاب حوادث امان و خوارج شقاوت فرجام از اصابت حسام خون آشامش جزای اعمال خویش بقعر جهنم شتابند از فحول علماء اهل جماعت کثیری تصریح کردند در مصنفات معتبرهٔ خودشان بوجود مهدی عج از اولاد علی امام دوازدهم که از نسل طاهرهٔ حضرت صدیقه فاطمه دختر ختم رسل ص آنحضرت غایب است از انظار تا آنکه باراده حضرت حق ظاهر گردد و روی زمین را پر میکند از قسط و عدل کما ملئت ظلما و جورا و چونکه بنای این کتاب بر اقتصار بوده لهذا اکتفا نمودیم بر ذکر کلمات این چند نفر از اهل سنت تا آنکه معلوم شود که دوست و دشمن همگی متفق هستند بر حیات و غیبت آن حجت روی زمین **وقال الله** عز و جل وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا خداوند عز اسمه وعده فرموده بمخاطبین و آنانی که ایمان بقرآن آورده باینکه هدایت ایشان خلیفه و امام در روی زمین مقرر فرماید مثل اینکه از اول خلقت آدم خلیفه قرار داده تا زمان پیغمبر آخر الزمان ص که هیچ وقتی از اوقات زمین خالی از خلیفه و حجت نبوده گاهی ظاهر بودند و گاهی غایب بودند و این تشبیه مقتضی اینست حال خلافت و امامت اینزمان حال خلافت و امامت امم سابقه باشد یعنی

در نبودن زمین خالی از حجت الی یوم القیامت **حدثنا** محمد بن الحسن بن احمد بن ولید رحمه الله قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار و سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر الحمیری جمیعا قالوا حدثنا احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن الحسین بن ابی الخطاب و الهیثم بن ابی المسروق الهندی و ابرهیم بن هاشم عن الحسن بن محبوب السراد عن مقاتل بن سلیمان بن داود عن ابی عبد الله علیه السلام فرمود صادق آل عصمت ما سید النبیین و وصی سید الوصیین و اوصیاء سادات الاوصیا هستیم بعد از آن فرمود که حضرت آدم ع از خداوند خواهش نمود که وصی صالح بعد از او مقرر فرماید وحی نمود بآدم که ما اکرام نمودیم انبیا را به نبوت و آنها را اختیار نمودیم بجهت رسالت بر مخلوقات پس آن خیار اولاد تو را قرار دادیم اوصیاء آدم عرض کرد الهی وصی مرا بهترین اوصیاء قرار بده وحی رسید بآدم شیث را وصی خود قرار ده آدم شیث را وصی و خلیفه خود قرار داد و شیث ملقب است بهبة الله بن آدم و او پسری داشت مسمی بشبان از حورا که خداوند از بهشت نازل کرده برای آدم و آدم هم او را تزویج نمود بشیث و این شبان از این زن بود که شیث او را وصی خود قرار داد و شبان پسر خود مجلث و در بعضی نسخه دارد محوق را وصی خود کرد محوق عثمیشا را وصی خود کرد و عثمیشا اخنوخ که حضرت ادریس باشد وصی خود نمود و ادریس ناحور را وصی خود قرار داد و ناحور نوح را وصی خود قرار داد و نوح سام را وصی خود قرار داد و سام عثامر را وصی خود قرار داد و عثامر برعیثاشا را وصی خود قرار داد و برعیثاشا یافث را وصی خود قرار داد و یافث بره را وصی خود قرار داد و بره خفیسه را وصی خود قرار داد و خفیسه عمران را وصی خود قرار داد و عمران ابراهیم خلیل الرحمن را وصی خود قرار داد و ابراهیم پسر خود اسماعیل را وصی خود قرار داد و اسماعیل پسر خود اسحق را وصی خود قرار داد و اسحق یعقوب را وصی خود قرار داد و یعقوب یوسف را وصی خود قرار داد و یوسف بثریا را وصی خود قرار داد و بثریا

شعیب را وصی خود قرارداد و شعیب موسی را وصی خود قرارداد و موسی بن عمران
یوشع بن نون را وصی خود قرارداد و یوشع داود را وصی خود قرارداد و داود
سلیمان را وصی خود قرارداد و سلیمان آصف را وصی خود قرارداد و آصف
زکریا را وصی خود قرارداد زکریا عیسی بن مریم را وصی خود قرارداد عیسی شمعون را
وصی خود قرارداد شمعون یحیی بن زکریا را وصی خود قرارداد و یحیی منذر را وصی خود
قرارداد و منذر اشلیمه را وصی خود قرارداد و اشلیمه برده را وصی خود قرارداد
پیغمبر آخر الزمان یعنی محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود دفعها
الیّ برده وانا ادفعها الیک یا علیّ یعنی برده بمن رد کرد و من بتو رد
میکنم یا علی و تو باید رد نمائی بوصی خود و وصی تو باید رد نماید با وصیاء از
اولاد تو از یکی بیکی تا برسد خیر الارض بعدک به بهتر خلق روی زمین بعد از تو
فرمود ولتکفرن بک الامة ولتختلفن علیک اختلافا شدیدا الثابت
علیک کالمقیم معی والشاذ علیک فی النار والنار مثوی للکافرین
پس معلوم شد که این حدیث شریف بیان همین مضمون آیهٔ مبارکه لیستخلفنهم
فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم را میکند و خلفاء راشدین
پیشینیان صریح حدیث شریف است که از روی زمین منقطع نبودند کما اینکه
در حدیث معتبر دیگر است که میفرمایند و کان ما بین آدم و نوح من الانبیاء
مستخفین و مستعلنین که ما بین آدم و نوح همیشه اوقات انبیاء بوده بعضی ها
غایب و بعضیها ظاهر بودند و از این جهت است که خداوند اسامی غایبین را
در قرآن شریف ذکر نفرموده که میفرماید ورسلا قد قصصناهم علیک
من قبل ورسلا لم نقصصهم علیک یعنی اسم نبردیم از پیغمبران
غایبین بلکه ذکر کردیم اسامی پیغمبران حاضرین را قال الله تبارک وتعالی
وزکریا ویحیی وعیسی والیاس کل من الصالحین واسمٰعیل
والیسع ویونس ولوطا وکلا فضلنا علی العالمین ومن آبائهم

وذریاتهم واخوانهم واجتبیناهم وهدیناهم الی صراط مستقیم
بدانکه روایات متواتر است در خصوص انبیاء زمان پیش از زمان آدم تا زمان خاتم
که همیشه در روی زمین بودند و انسانی خالی از حجة نیست پس بمقتضای تشبیه در آیهٔ
مبارکه باید زمین خالی از حجت نباشد و تنبیه میکند بر اینمطلب قول صادق آل
عصمت انّ الارض لم تخل الّا وفیه عالم کیما ان زاد المؤمنون ردّ الی
الحق وان نقصوا شیئا تممه لهم یعنی بدرستیکه روی زمین خالی نیست
مگر اینکه در روی زمین عالمی هست که هرگاه مؤمنین چیزی را زیاد کنند در احکام الهی
و خطا نمایند آنها را رد نماید بطرف حق و اگر چیزی را کم کنند تکمیل و تتمیم نماید گفته
نشود که احتمال دارد مراد از عالم عالم غیر معصوم باشد جواب گوئیم این احتمال
مدفوع است باینکه رد نمودن بطرف حق غیر از معصوم کار کسی نیست زیرا که از مخطی
در حق رد بحق محالست از جعفر بن محمد از آباء هم علیهم السلام ان النبی صلی الله علیه و آله قال
انّ فی کل خلف من امتی عدلا من اهل بیتی ینفی عن هذا الدین تحریف
الغالین وانتحال المبطلین وتأویل الجاهلین وان ائمتکم قادتکم الی
الله تعالی فانظروا بمن تقتدون فی دینکم وصلوتکم یعنی در هر وقتی از اوقات
در میان امت من خلیفهٔ عادل هست که ذریهٔ طاهرهٔ من است که حافظ دین است
و حافظ قرآن مبین است از تحریف غالین یعنی زیاده و نقصانیکه از طایفهٔ غلات و
تغییر و تبدیلی که از فعل اینطایفه ضاله در قرآن شده اصلاح و از انتحال مبطلین و تأویل
جاهلین انتحال ادعاء کردن چیزی برای نفس خود از غیر اهل و مراد مبدعین در دین
هستند و تأویل صرف نمودن کلام است از ظاهر و مراد در اینجا صرف کردن کلام الله
بر غیر طریق حق و تحریف زیاده و کم کردن آیات قرآنیه است در کلام الله شریف و مراد
سید انبیاء از این است کسی از ذریهٔ من دائما هست که حافظ دین و قرآن مبین است
از اینها که ذکر شد فرمود ائمه و پیشوایان شما کسانی هستند که شما را دلالت کنند براه
حق نظر کنید بنظر بصیرت به بینید بکه اقتداء نمائید در دین و طریقه خودتان سئل

ابو جعفر فی قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم قال ع الائمة من ولد علی و فاطمة علیهما السلام الی ان تقوم الساعة
فرمودند اولی الامر و مطاع ائمه خلایق است از اولاد علی و صدیقه کبری ع تا روز قیامت
دلالت آیه شریفه بشهادت تفسیر امام ع بر اینکه امام و حجت امروز در روی زمین موجود است
و آن از نسل پاک این دو بزرگوار مذکور است شبهه در آن نیست گفته نشود احتمال
دارد که مراد فرمایش آن بزرگواران باشد که الی یوم القیامة زیرا که اخبار و آثار آنها
باقی است تا روز قیامت جواب گوئیم انقیاد و اطاعت بفرمایش و امر و نهی از مطاع
مجاز است و حقیقت است در ذات مطاع بلکه امر و نهی صادر از آن که اتصال
و سبب اینست و در عرف که گویند امر سلطان را اطاعت نمود مسامحه ناشیه
از شدت اتصالست و در حقیقت و لب خود سلطان را اطاعت کرده علاوه بر این
امر در آیه شریفه متعلق است بذوات شریفه و محذور دیگر دارد که محال است و آن
تعلق حادث بحادث است قال احمد بن اسحق دخلت علی ابی محمد الحسن بن علی
العسکری قال ع یا احمد ما کان حالکم فیما کان الناس فیه من الشک و الارتیاب
فقلت له یا سیدی لما ورد الکتاب لم یبق منا رجل و لا امرأة و لا غلام
بلغ الفهم الا قال بالحق فقال یا احمد احمدک الله علی ذلک اما علمت
ان الارض لا تخلو من حجة انا ذلک الحجة او قال انا الحجة احمد بن اسحق
گوید خدمت امام حسن عسکری رسیدم فرمود ای احمد چطور است حال شما در آن امر که مردم
زمان همه شک و ریب در دلشان هست عرض کردم یا سیدی ما دامی که قرآن
در میان ما است و خبر میدهد از آن امر کسی نیست در میان ما حتی زنها و بچه هائیکه
تازه بدرجه ادراک رسیده مگر آنکه قائل هستند بر صدق و حق آن امر فرمود امام حسن
عسکری ع یا احمد آیا دانسته و یقین کرده که روی زمین خالی از حجت نمیماند و منم حجت روی
زمین بدانکه فرمایش آن بزرگوار ان الارض لا تخلو من حجة اخبار از قضیه کبری
کلیه است من لدن آدم الی یوم القیمة قوله ع انا الحجة تطبیق صغری جزئیه است

برکبری

بر کبری است و دلالت کبری بر وجود حجت در خصوص این زمان معلوم است عن احمد بن
اسحق قال خرج عن ابی محمد الی بعض رجاله فی عرض کلام له ما منی احد من آبائی
بما منیت به من شک هذه العصابة فی فان کان هذا الامر امرا اعتقدتموه
و دنتم به الی وقت ثم ینقطع فللشک موضع و ان کان متصلا ما اتصلت امور
الله عز و جل فما معنی هذا الشک احمد بن اسحق گوید از امام حسن عسکری توقیع
برای بعض خواص خود بیرون آمد از جمله کلماتش این بود املاء فرموده بود احدی از
پدران من مبتلا نگردید بآنچه که من مبتلا شدم آنچیز تشکیک این جماعت است
در امر ما یعنی امر صاحب الامر اگر این امر امر است که باعتقاد شما در اختیار و کار شماست
و در اعتقاد خود تان مدت و وقتی معینی دارد یا علامتی معینی دارد و نزدیک بآن مدت
یا علامت شدید دید امر منقطع است در اینصورت از برای تشکیک محلی است
و اگر این امر امر است باراده و مشیت حضرت حق و باید این امر متصل باشد بامریکه
مصلحت حق متصل است بآن در اینصورت چه جای شکست و احتمال دارد معنی فقره
اول عبارت این باشد هر گاه این امر امر است بر حسب مقتضای اعتقاد شما یعنی
از مقتضیات اعتقاد شما این است که مدت کوتاه غیر معینی دارد که بر حسب عمر نوع است
یا بر حسب مقتضای زمانست و تجاوز نمود از حدی که از مقتضیات زمان یا عادت
نوعی است در این صورت از برای شک موقعی و محلی هست عصابه از ده تا چهل
است و لکن در اینجا معنای لغوی مراد نیست بلکه مراد معنی عام است و دنی چونکه
متعدی بباء شده ظاهرا متضمن معنای وصل است عن عمرو بن الاشعث
قال سمعت ابا عبد الله ع یقول اترون الامر الینا نضعه حیث نشاء کلا
و الله انه لعهد من رسول الله صلی الله علیه و آله الی رجل فرجل حتی
ینتهی الی صاحبه ابن اشعث گوید شنیدم امام صادق ع میفرمود ای مردم گمان
شما اینست اختیار کار در دست ما است که هر طوری که حسب الاراده خود مان
بکنیم حاشا و کلا این طور نیست بخدا قسم این کار عهد و تکلیف است از پیغمبر خدا

که دست

کہ دست بدست از مردی برسد بمرد دیگری تا منتہی شود بصاحب الامر **عن محمد بن** مسلم عن ابی جعفر ع قال ان علیا علیہ السلام عالم ہذہ الامۃ والعلم یتوارث ولیس یہلک منا احد الا ترک من اہل بیتہ من یعلم مثل علمہ او ما شاء اللّٰہ میفرماید بدرستیکہ علی بن ابی طالب صلوات اللّٰہ علیہ عالم این امت است و علم موروثی است کہ بعضی از بعضی تلقی مینمایند و از ما کسی نمیمیرد مگر آنکہ از اہل بیت خود کسی را خلیفہ خود گذاشتہ کہ دارای مثل علم آن باشد یا مقداری کہ خداوند صلاح داند **عن الحرث** بن المغیرۃ عن ابی عبد اللّٰہ ع قال سمعتہ یقول لم یترک اللّٰہ الارض بغیر عالم یحتاج الناس الیہ ولا یحتاج الیہم یعلم الحلال و الحرام قلت جعلت فداک بماذا یعلم قال ع بموارثۃ من رسول اللّٰہ ص و من علی بن ابی طالب صلوات اللّٰہ علیہما و عنہ و عن ابی عبد اللّٰہ ع قال سمعتہ یقول ان العلم الذی انزل مع آدم لم یرفع وما مات منا عالم الا ورث علمہ من بعدہ ان الارض لم تبق بغیر عالم **مخفی نیست** ارباب صاحبان بصیرت بر اینکہ اخبار متظافرہ و متواتر است بر طبق مضمون آیہ شریفہ لیستخلفنہم فی الارض کما استخلف الذین من قبلہم خداوند عز و جل وعدہ مؤکد فرمود کہ زمین خالی از حجت و خلیفہ نگذارد و اخبار آل عصمت تفسیر کردہ کہ مراد از خلیفہ وارث علم سید انبیاء ص است کہ از ایشان رسیدہ باسیر المؤمنین ع و از آنحضرت رسیدہ باولاد طاہرین واحد بعد واحد تا برسد بمحمد بن الحسن العسکری ع کما اینکہ نص وارد شدہ از نفس نفیس پیغمبر آخر الزمان ص و توشنیدی کہ اعیان علماء عامہ تصریح کردند کہ حجت روی زمین آن بزرگوار است کہ از ذریۂ طیبۂ فاطمہ اطہر است ع و پدرش امام حسن عسکری ع است و والدۂ مکرمہ ایشان نرجس است در نصف شعبان سنہ ۲۵۵ متولد شدہ و عین عبارت محمد بن محمد بن محمود بخاری کہ اعیان علماء حنفیہ میباشد این است و بہ ختمت الخلافۃ والامامۃ وہو الامام من لدن مات ابوہ الی یوم القیامۃ و عیسی ع یصلی خلفہ و یصدق دعواہ و یدعو الی

ملتہ التی ہو علیہا و النبی ص صاحب الملۃ و عین عبارت شیخ محیی الدین اعرابی فی باب السادس و الستین و ثلثمائۃ من الفتوحات ہکذا واعلموا انہ لابد من خروج المہدی عجل اللّٰہ تعالی فرجہ لکن لا یخرج حتی تملأ الارض جورا و ظلما فیملأہا قسطا و عدلا ولو لم یبق من الدنیا الا یوما طول اللّٰہ ذلک الیوم حتی یلی ذلک الخلیفۃ وہو من عترۃ رسول اللّٰہ ص من ولد فاطمۃ جدہ الحسین بن علی بن ابی طالب و والدہ الحسن العسکری بن الامام علی النقی بن الامام محمد تقی بن الامام علی الرضا ابن الامام موسی الکاظم بن الامام جعفر الصادق بن الامام محمد باقر بن الامام زین العابدین علی بن الحسین بن الامام علی بن ابی طالب علیہم السلام یواطی اسمہ اسم رسول اللّٰہ ص فی اخلاقہ یبایعہ المسلمون بین الرکن و المقام یشبہ رسول اللّٰہ فی اخلاقہ واللّٰہ تعالی انک لعلی خلق عظیم وہو اجلی الجبہۃ اقنی الانف اسعد الناس بہ اہل الکوفۃ و یقسم الاموال بالسویۃ و یعدل فی الرعیۃ یاتیہ الرجل یقول یا مہدی اعطنی و بین یدیہ المال فیحثی لہ فی ثوبہ ما استطاع ان یحملہ یخرج علی فترۃ من الدین یزع اللّٰہ بہ ما لا یزع بالقرآن یمسی الرجل جاہلا و جبانا و بخیلا فیصبح عالما شجاعا کریما یمشی النصر بین یدیہ یعیش خمسا او سبعا او تسعا یقفو اثر رسول اللّٰہ لا یخطی لہ ملک یسددہ من حیث لا یراہ یحمل الکل و یعین الضعیف و یساعد علی النوائب الحق یفعل ما یقول و یقول ما یفعل و یعلم ما یشہد یصلحہ اللّٰہ فی لیلۃ یفتح المدینۃ الرومیۃ بالتکبیر مع سبعین الفا من المسلمین من ولد اسحق یشہد الملحمۃ العظمی مادبۃ اللّٰہ بمرج الظلم و اہلہ و یقیم الدین و ینفخ الروح فی الاسلام یعز اللّٰہ بہ الاسلام بعد ذلہ و یحییہ بعد موتہ یضع الجزیۃ و یدعوا الی اللّٰہ بالسیف فمن ابی قتل و من نازعہ خذل یظہر الدین ما ہو علیہ فی نفسہ حتی لو

کان رسول الله حیاً الحکم به فلا یبقی فی زمانه الا الدین الخالص عن الرأی یخالف فی غالب احکامهم مذاهب فینقبضون منه لذلک لظنهم ان الله تعالی لا یحدث بعدا ئمتهم مجتهداً الی ان قال واعلم انه لم یبلغنا ان النبی صلعم نص علی احد من الائمة ان یقفوا اثره الا الامام المهدی خاصة فقد شهد له بعصمته فی خلافته واحکامهم کما شهد بعصمة رسول الله صلعم فیما یبلغه عن ربه من الحکم المشروع له فی عباده انتهی وغیر ذلک از کلمات اعاظم علماء عامه صریح نمودند باسم ونسب وتاریخ ولادة وانتظار ظهور آنحضرت وقال الله تعالی لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم دلالت خلیفه بر ذات مستخلف بالمطابقه مثل دلالتش برلزوم تضمن خلیفه صفات مستخلف را بالالتزام پس باید خلیفه دارای صفات مستخلف باشد عدالت خلیفه کاشف است از عدالت مستخلف وهمچنین است در سایر صفات از علم وصنایع دیگر واز این جهت است که فرمودند خلیفه اسم مشترکست پس خلفاء حضرت آدم باید هر کدام صفات مستخلف سابق خود را دارا باشد ومن جمله از صفات صفت شریفه نبوت وامامت وخلافت است که درلزوم مفهوم بودن از طرف خدا وباختیار حضرت تعالی است پس ظاهر شد که اختیار خلیفه در دست بندگان نیست پس بین نبوت وخلافت عام وخاص مطلق است هر نبی خلیفه است وهر خلیفه نبی نیست اگر کسی ایراد نماید معنی خلیفه در انی جاعل فی الارض خلیفة چه چیز است با اینکه حضرت حق را شریک ومثل وضدی وندی در صفات نیست جواب گوئیم اطلاق خلیفه از خداوند بحضرت آدم باعتبار ما یؤل است وحقیقت نسبت بخلفاء بعد از آدم ومجاز است در او واز آنجا است که دلالت دارد آیه بر دوام واستقرار نصب خلافت از خدا تا انقراض بنی آدم وزمین خالی از حجت الله نخواهد شد واشهاد خداوند ملائکه را در آیه واذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة دلیل واضح است بر بقاء ولزوم خلیفه در روی

زمین

زمین الی یوم القیامة زیرا استشهاد صحیح نیست مگر در خفیه ومنصب خلافت الهی چون از این قبیل است لهذا ملائکه را شاهد گرفته برای احتجاج وقطع عذر بنده که فردای قیامت نگویند که ما کسی را از حجت نداشتیم وروی زمین را خالی از حجت نمودی که ظلم اعدا را از اولیاء قطع نماید وافعال واقوال آن در جلو نفس اماره عبرت باشد گفته نشود در تصحیح استشهاد کافی است بر حجت وخلیفه منتظر در فترت از زمان جواب استشهاد در امور محسوسات با اینکه اظهار معجزات در دست هر پیغمبری مستغنی عنه بلکه لغوی است تعالی عن ذلک قال الله تعالی واذ قال ربک للملائکة انی خالق بشراً من طین فاذا سویته ونفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین فسجد الملائکة کلهم اجمعون الا ابلیس ابی واستکبر وکان من الکافرین قال یا ابلیس ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی استکبرت ام کنت من العالین قال انا خیر منه خلقتنی من نار وخلقته من طین شکی در حرمت سجود بغیر خالق نیست واما وجه جواز در اینجا این است که بعنوان عبادت نبوده بلکه بعنوان تکریم وتجلیل وتعظیم ارواح مقدسه که در صلب آدم در معنی بود اگرچه برحسب ظاهر سجده تعظیمی بر خود آدم بود از اینجا است که سید انبیاء فرموده خداوند عز وجل خلق فرمود آدم را وارواح مقدسه ما را در صلب آن ودیعه گذاشت وامر فرمود ملائکه را بسجده تعظیماً لنا واکراماً وکان سجودهم لله عبودیة ولآدم اکراماً وطاعة لکوننا فی صلبه حدیث معراج طولانی است لذا موضع حاجت را ذکر میکنیم میفرماید ندا رسید یا محمد اسامی اوصیاء تو در ساق عرش نوشته است نظر نمودم دیدم دوازده نور است ودر هر نوری بخط سبز اسم هر وصی از اوصیاء من نوشته اول آنها علی بن ابی طالب وآخر آنها مهدی امت من عرض کردم یارب آیا اینها اوصیاء بعد از منند ندا رسید یا محمد اینها اولیاء واوصیاء وحجج من است بعد از تو بر بندگان واوصیاء وخلفاء تو هستند بعزت وجلال خودم قسم دین خود را ظاهر خواهم کرد بواسطه اینها وکلمه خود را

بلند

منه

بلند خواهم نمود بواسطهٔ اینها و روی زمین را از ارجاس اعداء طاهر خواهم کرد بواسطهٔ
آخر از اینها و از مشرق تا مغرب در سلطنت و ملک او خواهم آورد و مسخر خواهم نمود
بادها را در حکم او و ذلیل خواهم نمود گردنهای صعاب را در سطوهٔ سلطنت او و نصرت
او نمایم بواسطهٔ جند خودم و امداد و کمک او نمایم بواسطهٔ ملائکه های خودم تا آنکه مرتفع
و بلند شود دعوت من و تمام خلایق جمع شوند بکلمهٔ توحید من ثم لادیمن ملکه
ولا داولن الایام بین اولیائی الی یوم القیمة و بهمین احادیث صحاح است
که تفسیر و توضیح شود کلمهٔ فقعوا له ساجدین و تفسیر نمودن بغیر از آنها تغییر است برای
جهت فلیتبوء مقعده من النار و در همین حدیث شریف است که فرمود
سید انبیاء که خداوند افضل و اکرم از من کسی را خلق نفرموده و امیرالمؤمنین ع
عرض کرد یا رسول الله شما افضل هستید یا جبرئیل فرمود یا علی بدرستیکه خداوند
تبارک و تعالی تفضیل داد انبیاء مرسلین را بر ملائکه مقربین و تفضیل داد مرا بر جمیع
انبیاء مرسلین و بعد از من فضیلت و شرافت از برای تو است و از برای ائمه هدی است
بعد از تو پس ملائکه خدام ما و خدام محبین ما اند یا علی ملائکه که حامل عرش است و در
حول عرش هستند استغفار کنند از برای اشخاصی که ایمان بولایت ما آورند
و یسبحون بحمد ربهم یا علی هرگاه وجود ما نبود خداوند خلق نمیکرد آدم و حوا را و
بهشت یا و جهنم و آسمان و زمین را و چگونه ما افضل نباشیم از ملائکه و حال آنکه ما
سبقت کردیم بر آنها بتوحید و معرفت رب عز و جل و تسبیح و تقدیس و تهلیل
حضرت باری تعالی زیرا که اول چیزی که خداوند خلق فرمود ارواح مقدسهٔ
ما است که نور واحد است و بزرگترین چیزها است امور ما پس ما تسبیح و تنزیه
خداوند را نمودیم بجهة تعلیم و تنبیه ملائکه بر اینکه ما مخلوق و ایجاد کردهٔ خداوند هستیم
و ذات حقتعالی منزه است از صفات ما پس ملائکه هم تسبیح و تنزیه نمودند ذات حضرت
حق را از صفات ما و وقتی که ملائکه دیدند عظم و بزرگی شأن ما را پس تهلیل گفتیم تا
اینکه بدانند ملائکه ان لا اله الا الله و خدائی نیست غیر ذات مقدس آله

و ما بندگان و مخلوق او هستیم و واجب است بر ما بندگی و عبادت و گفتیم آله پس
ملائکه گفتند لا اله الا الله و مشاهده نمودند بزرگی و کبر محل ما را ما تکبیر گفتیم
تا اینکه ملائکه را تنبیه کنیم که خداوند بزرگتر از همهٔ اشیاء است پس گفتند الله اکبر
و وقتی که دیدند عزت و قوتی که خداوند با عطا فرموده بما گفتیم لا حول و لا قوة
الا بالله العلی تا اینکه تنبیه کنیم ملائکه را بمضمون لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم پس گفتند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در وقتی که
مشاهده نمودند نعمتهائی که خداوند بما تفضل فرموده و واجب کرده بر ما طاعت
خود را گفتیم الحمد لله تا تنبیه کنیم ملائکه را بر حقی که بر ما واجب از برای خداوند لا شریک له
گفتند الحمد لله پس بواسطهٔ ما ملائکه هدایت شدند بمعرفت الله و تسبیح و تهلیله
و تمجیده بدانکه این حدیث شریف مشتمل است بر مطالب بهتر از کبریت احمر
و بینا کنند چشمهای کور و شنوائی گوشهای کر و دوای از هر امراض است از
جملهٔ آنها است سبقت کردن ارواح مقدسه بر توحید و وحدانیت بر حضرت حق است
و بر تسبیح و تقدیس و تهلیل حضرت باری تعالی است از تمام ملائکه مقربین و انبیاء
مرسلین است و همین سبقت علت تفضیل و شرافت و قرب آن بزرگوارانست
بر سائر مخلوقات ملاء اعلی و انبیاء است و اشعار دارد بر این مطلب آیهٔ شریفه
السابقون السابقون اولئک المقربون که علت قرب در آیه سبقت است
و ارواح مقدسهٔ آن بزرگواران است که سبب معرفت الله گشته کما اینکه تنبیه نماید
بر این حدیث شریف قدسی کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق
لکی اعرف و لولاک لما خلقت الافلاک و علت خلقت افلاک و افلاکیان
وجود مبارک همین ذوات طاهره است پس در صورتیکه وجود آنها علت ایجاد
جمیع ما سوی الله شد لازمهٔ آن اینست که معلول در بقاء هم محتاج است بعلت و علت
بقاء هم بوجود و حیات از این ذوات مقدسه باشد کما اینکه بهمین مضمون آثار و اخبار
متواتره وارد است از آل عصمت لو لم تکن فی الارض حجة لخسفت الارض

علی اهلها و در روایت دیگر است که صادق آل عصمت میفرماید لو لم یبق
فی الارض الا اثنان لکان احدهما حجة او کان الثانی حجة و جمله کثیر از آیات
قرانی دلیل واضح است براینکه امام ما ولی عصر مهدی منتظر زنده و موجود و غایب
است از انظار ابو جعفر علیه السلام میفرماید لیس ینبغی الارض یا ابا خالد یوما
واحدا بغیر حجة الله علی الناس و لم تبق منذ خلق الله آدم و اسکنه
الارض یا ابا خالد خداوند زمین را یک روز خالی از حجة خود بر مردم نخواهد گذاشت
و از روزیکه آدم را خلق فرمود و سکنی داده بروی زمین تاکنون خالی از حجت
نگذاشته در بعض روایت است که یکساعت خالی از حجت نخواهد گذاشت
و از جمله تنبهات حدیث شریف تعلیم آن ارواح مقدسه ملائکه را بر معرفت و
وحدانیت و تنزیه و تسبیح و تهلیل حضرت حق از اینجا است که میفرماید انبیاء را
تفضیل داد بر ملائکه و ما را تفضیل داد بر انبیاء مرسلین زیرا که فضیلت ملائکه
و سایر انبیاء بواسطه آنها است و اذ قال ربک للملائکة اسجدوا لآدم الآیة
سر امر کردن خداوند ملائکه را بسجده بر آدم بجهت این بود که ایمان بغیب بیاورند
که ارواح مقدسه باشد که صلب آدم مقرر فرموده بود و سجود ملائکه بآدم بجهت
تعظیم بارواح حجج الله است که از جمله آنها روح مقدس حضرت مهدی غایب
بود که از صلبی منتقل بصلب دیگری گردید تا رسید بصلب امام حسن عسکری ع
کما اینکه از سید انبیاء ص اخبار متواتره وارد است من جمله آنها است روایت
مفضل ابن عباس از پیغمبر آخر الزمان ص که میفرماید خداوند تبارک و تعالی مرا و آنها را
یعنی دوازده امام حجج بر خلایق مقرر فرموده و از صلب حسین ع ائمه مقرر فرموده
که قائم بامر من و حافظ وصیت من میباشد و نهمی از صلب حسین ع قائم اهل بیت و
مهدی امت من است و شبیه ترین خلق است بمن در شمایل و افعال و اقوال
و ظاهر خواهد شد بعد از غیبت طولیه و حیرة متصله مضله و اعلان و آشکار خواهد
نمود امر خدا را و ظاهر خواهد کرد دین خدا را و مؤید است بنصر الله و منصور است

بملائکه

بملائکة الله پر خواهد نمود روی زمین را از قسط و عدل بعد از پر شدن از جور
و ظلم و در روایت دیگر فرمود ائمه بعد از من دوازده است اول آنها علی بن
ابیطالب ع و آخر آنها قائم آنها است ایشانند خلفاء و اوصیاء و اولیاء من
و حجج خداوند بعد از من بر امت من مقر بآنها مؤمن و منکر آنها کافر است
و در حدیث سائلی سؤال نمود از پیغمبر ص از ائمه بعد از حضرت ختمی مرتبت فرمود
والسماء ذات البروج بدرستیکه عدد آنها مثل عدد بروج است و رب اللیالی
والایام والشهور عدد آنها مثل عدد شهور است سائل عرض کرد کیانند آنها
یا رسول الله دست مبارک را گذاشت بر سر علی بن ابی طالب ع فرمود اول آنها است
و آخر آنها مهدی قائم است سلمان فارسی گوید خدمت مبارک پیغمبر ص
شرفیاب شدم دیدم حسین بن علی را بر روی زانوی مبارک آنحضرت و میان دو
چشم حسین را میبوسید و دهنش را میبوئید میفرمود انت سید بن سید السید
انت امام بن الامام ابو الائمه انت حجة بن حجة و توئی پدر نهی یعنی حجج نه
و از صلب تو است نهمی آنها که قائم آنها است حسین بن احمد بن ادریس
گفت روایت کرده پدرم از ابو سعید سهل بن زیاد آدمی رازی گفت خبر داد
ما را محمد بن آدم شیبانی از پدر خود آدم بن ابی ایاش گفت خبر داد ما را مبارک بن
فضاله از وهب بن منبه مرفوعا الی ابن عباس گفت رسول خدا ص فرمود در
شب معراج ندائی از جانب حق جل جلاله رسید یا محمد عرض کردم لبیک
رب العظمة لبیک پس از آن وحی رسید یا محمد فیما اختصم الملأ الاعلی
قلت الهی لا علم لی یعنی یا محمد اختلاف و تخاصم ملأ اعلی در چه چیز بود عرض
کردم الهی خودت بهتر دانی و من نمیدانم مصنف صحیفه گوید اختلاف ملأ اعلی
در اینحدیث همان مسئله است که قرآن شریف تنبیه بر آن میکند بقول
الله تعالی ماکان لی علم بالملأ الاعلی اذ یختصمون الآیة مراد از
ملأ اعلی قضیه ملائکه و آدم و ابلیس بوده که در آسمان مکان داشتند و خصومت

انها

آنها علی با نقل در حکایت حضرت آدم بود که خداوند خطاب نمود بآنها اِنّی جاعِلٌ
فِی الْاَرْضِ خَلِیفَةً که ملائکه همگی دفعةً سجده بآدم نمودند بواسطهٔ علمشان بارواح
مقدسهٔ چهارده معصوم که در صلب مبارک آدم ع بود و ابلیس ملعون تابی نمود از
سجده و فاسق گردید از امر حضرت حق و مطرود گشت از ملاء اعلی بجهت انکار ایمان
بغیبت و باطن ارواح مقدسهٔ علیهم السلام و احتجاج بجسد ظاهری آدم نمود گفت
اَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ هرگاه کسی ایراد کند گفتگو و تقاول
بین خداوند و بین آنها بوده و بین خود اهل ملاء اعلی گفتگو نبوده در این صورت اگر
گوئی بین خود ملاء اعلی بوده دروغ است کما اینکه ظاهر آیات همین است و اگر
گوئی گفتگو بین الله و بین ملاء اعلی بوده خداوند جل اسمه را از اهل ملاء اعلی قرار دادی
تعالی علوا کبیرا جواب گوئیم مقاوله بین الله سبحانه و بین ملاء اعلی بواسطهٔ ملک
بوده بهرحال برگردیم بر سر حدیث سید انبیاء فرمود خداوند سبحانه وحی نمود
یا محمد آیا وصی و وزیری و برادری برای خود از آدمیین بعد از خودت گرفتی عرض
نمودم الهی هر کسی را خودت اختیاری فرمائی او را معین کنم وحی نمود یا محمد اختیار
نمودم از برای اولاد آدم علی را عرض کردم الهی پسر عمم وحی نمود یا محمد ص بدرستی که
علی است وارث تو و وارث علم است بعد از تو و صاحب لواء تو است در روز
قیامت و صاحب حوض است که سیراب نماید کسانی را که وارد حوض است از
امت تو وحی رسید یا محمد بدرستیکه قسم یاد نمودم بر نفس خود قسم حقی که سیراب
نشود از این حوض کسانی که مبغض تو و اهل بیت تو و ذریهٔ طیبین بر حق تست ای
محمد البته داخل خواهم کرد در بهشت تمام امت ترا مگر کسانیکه خودشان امتناع
دارند از داخل شدن عرض کردم الهی مگر میشود که کسی باختیار خود داخل بهشت
نشود وحی رسید بلی هست کسانی که تابی کنند از داخل شدن بهشت عرض نمودم
چگونه میشود که کسی تابی از دخول بهشت نماید وحی رسید یا محمد اختیار نمودم تو را
از خلق خودم و اختیار نمودم از برای تو وصی بعد از تو او را و قرار دادم از تو

بمنزله هرون از موسی و فرقی بین تو و وصی تو و بین موسی و وصی موسی نیست مگر آنکه
بعد از تو نبی نیست و محبت آن وصی را در دل تو انداختم و قرار دادم او را پدر
اولاد تو حق آن وصی بر امتت بعد از تو مثل حق تست بر آنها در حیات تو پس
کسی که منکر حق او است منکر حق تست و کسی که ابا و امتناع دارد از ولایت
ابا و امتناع دارد از ولایت تو و کسی که امتناع دارد از ولایت تو امتناع دارد از داخل
بهشت شود فرمود سید انبیاء ص افتادم بسجدهٔ حضرت حق جل ذکره شکرا
باین نعمت عظمی که تفضل بر ما کرده در اینحال ندا رسید یا محمد سرت را بردار بخواه
از من تا عطا نمایم عرض کردم الهی امت مرا بعد از من در ولایت علی بن ابیطالب
جمع بفرما تا اینکه روز قیامت در حوض وارد بر من شوند وحی رسید یا محمد بدرستی که
من قضاء و احکامی در میان عبادم مقرر کردم پیش از اینکه آنها را خلق کنم
و قضاء من نافذ است در آنها هر آینه هلاک خواهم کرد هر که را که بخواهم و هدایت
خواهم کرد هر که را که بخواهم و بوصی تو عطاء نمودم علم تو را بعد از تو و قرار دادم
او را وزیر و خلیفه و وصی بعد از تو بر اهل و امت تو عطیه ستی داخل بهشت نشود
دشمن و مبغض و منکر ولایت او بعد از تو مبغض او مبغض تو است و مبغض تو
مبغض من است دشمن او دشمن تو است و دشمن تو دشمن من است دوستی او
دوستی تست و دوستی تو دوستی من است و بدرستیکه قرار دادم این فضیلت را
برای تو و عطیه ما اینست اینکه بیرون بیاورم از صلب وصی تو یازده مهدی
همهٔ آنها از ذریهٔ تو من البکر البتول و آخری آنها مردی است که در خلفش نماز
خواهد کرد عیسی ع بن مریم و پر کند روی زمین را از عدل و داد مثل اینکه پر شده
است از ظلم و جور نجات خواهم داد بواسطهٔ او خلایق را از ورطهٔ هلاکت و هدایت
نمایم بواسطهٔ او تیرهٔ ضلالت و بیناء و روشن کنم بواسطهٔ او چشمهای عمیا را
و شفاء دهم بواسطهٔ او مرضی را عرض کردم یا سیدی مَتیٰ یَکُونُ ذٰلِکَ کی
ظاهر خواهد شد فاوحی الله عز و جل وحی رسید علامات این در وقتی است که

امتناع از بهشت

علم از میان مردم فانی شود و علوم و معارف دینیه و ظاهر شود و شایع گردد
جهل و کثرة القراء و عمل بشرایع و احکام در میان مردم کم گردد و قتل بسیار شود
و فقهای دین که هادی قوم است کم گردد و فقهاء ضلال بسیار گردد مصنف
گوید ظاهر از فقهاء ضلال معلمین و متعلمین احکام کتب ملل خارجه است وحی کرد
یا محمد ظاهر میشود در میان مردم خیانت و بسیار گردد شعراء مصنف گوید لفظ شعراء
ظاهرا اشاره است بآیه شریفه وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ و مراد ظهور
کذب و راه باطل با اشعار خود گرفتن و فضول در کلام هجو معزز و محترمین و هتک حرمت
ناموس و اعراض و قدح در انساب و راه حیله جستن در ایذاء و مدح نمودن کسانیرا
که مستحق مدح نیست مثل خطاب نمودن غیر اهل را با لقاب خاصه اولیاء الله و حجج
مثل حجة الله العظمی و آیة الله الکبری و حضرت اعلی که از القاب خاص امام زمان است
و متابعت آنها را نمیکنند مگر غاوون و سفهاء و شطار و شیاطین و اهل نشاط و طرب
و اهانت تو قبور خود را مساجد خود قرار دهند احتمال دارد بلکه ظاهر است در آنکه مراد
نفرت و فرار کردن از مساجد باشد در بی میلی و کم رغبتی و کراهت از مساجد باشد
مثل کراهت داشتن از قبر فرمود مصاحف را مزین بزیور و زینت دهند یعنی اغنیاء
بعمل نمودن بقرآن نکنند و اکتفاء بهمین زینت ظاهری کنند و زخرف المساجد
و بسیار شیوع گردد جور و ظلم و اجحافات و فسادی پایان در میان مردم و ظاهر
گردد منکرات و اهانت تو و اولاد تو مردم با شاعه منکرات و قبایح و نهی کنند
مردم را از معارف و شایع شود منکرات و متروک شود معارف و اکتفا کنند
مردم بمردم و زنها بزنها در امر فروج و بگردد امراء و رؤساء مردم کفره و اولیاء
آنها فجره و اعوان آنها ظلمه و صاحب رای آنها فسقه و در هنگام سه علامات
است خسفی است در مشرق و خسفی است در مغرب و خسفی است در جزیره عرب
و خراب شدن بصره است در دست مردی از ذریه تو که اطاعت او را نماید طایفه زنوج
و خارج شود مردی از اولاد حسین بن علی و ظاهر شود دجال از طرف مشرق از سجستان

و ظاهر شود سفیانی پیغمبر فرمود گفتم الهی بعد از من چه فتنه ها خواهد شد وحی کرد
خداوند اخبار داد از بلاهای بنی امیه که بذریه طیبه تو میرسد و از فتنه های اولاد
عموم عباس و از آنچه که خواهد واقع شد الی یوم القیامة وقتی که بزمین نازل شدم
وصیت نمودم به پسر عم خود آنچه را که بر من معلوم شده بود و رسانیدم رسالت
حضرت حق را وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ عَلٰى ذٰلِكَ كَمَا حَمِدَهُ النَّبِيُّونَ وَكَمَا حَمِدَ كُلُّ شَيْءٍ
قَبْلِي وَمَا هُوَ خَالِقُهُ إِلٰى يَوْمِ الْقِيَامَةِ روایت کرده محمد بن
حسن بن احمد ولید گفت خبر داد ما را محمد بن حسن الصفار از یعقوب بن یزید از
حماد بن عیسی از عمر بن اذینه از ابان بن ابی عیاش از ابراهیم بن عمر یمانی از سلیم بن
قیس هلالی گفت شنیدم از سلمان فارسی رضی الله عنه فرمود در مرض موت سید
انبیاء در حضور مبارک آن بزرگوار نشسته بودم که ناگاه حضرت صدیقه کبری سلام
الله علیها وارد شد وقتی که حضرت را در آنحال ضعف دید شروع کرد بگریه کردن اشک
از چشم مبارکش مثل دانه مروارید بصفحه شریفه جاری گردید خاتم انبیاء فرمود ای
فاطمه چرا گریه میکنی عرض کرد یا رسول الله میترسم بعد از تو حق اولادم را ضایع
کنند حال رقت بر آنحضرت روی داد اشک از چشم مبارک جاری گشت
فرمود یا فاطمه آیا نمیدانی که ما اهل بیتی هستیم که خداوند اختیار فرمود از برای ما
آخرت را بر دنیا و واجب گردانیده فنا را بر تمامی خلایق خود و خداوند جل ذکره
اطلاعی که محیط بر زمین کرد مرا اختیار کرد و قرار داد مرا رسول و نبی بر خلایق و دو
اطلاعی بر زمین گشت اختیار نمود زوج تو را و وحی نمود که تو را تزویج او نمایم
و او را وصی و وزیر و ولی خود قرار دهم و خلیفه بر امت من باشد پدر تو بهترین
انبیاء و رسل است و شوهر تو بهترین اوصیا است و اول کسی که از اهل بیت
من ملحق شود بمن تو هستی و دفعه سیم اطلاعی بر زمین گشت اختیار تو و اولاد
تو را و توئی سیده زنان اهل بهشت و نور دو دیده تو حسن و حسین سید جوانان
اهل بهشت هستند و شوهر و اولاد تو اوصیاء من هستند تا روز قیامت

وتمام آنها هادی خلق هستند و اول وصی بعد از من برادرم علی است و بعد
از او حسن و بعد از او حسین پس از آن نه نفر از اولاد حسین در درجهٔ من هستند و
درجهٔ بهشت نیست که نزدیکتر در نزد خدا از درجهٔ من و درجهٔ پدرم ابراهیم باشد
فرمود ای دختر من آیا ندانسته کرامت و منزلت خودت را در نزد خداوند عز
وجل و شوهر تو بهترین امت من است و بهترین اهل بیت من است اقدم آنهاست
در اسلام و اعظم آنها است در حلم و اکثر از آنها است در علم و این از فرمایشات
بشارت آمیز آنحضرت فرحناک و خوشحال گردید **فرمود** ای دختر من شوهر
تو صاحب مناقب است و اول کسی استکه ایمان بخدا و رسول آورد و کسی سبقت نگرفته
براو در ایمان از امت من و شوهر تست که عالم بکتاب الله و سنة من است و احدی
از امت نیست که عالم باشد بر جمیع علوم من غیر از علی و خداوند عز وجل تعلیم
نمود بر من علمی را که عالم باآن غیر من نیست و تعلیم نمود بر من علوم ملائکه و علوم
انبیاء را و من اعلم از آنها میباشم و خداوند امر فرمود که علوم را تعلیم بر علی نمایم
و منهم تعلیم نمودم و احدی از امت من نیست که عالم باشد بر جمیع علوم و حکمت
من غیر از علی ای دختر من تو ئی زوجهٔ او و پسران او است سبط من الحسن والحسین و آنها اهل
دو سبط امت من و او است امر کننده بمعروف و نهی کننده از منکر و بدرستیکه
خداوند عز وجل کرامت فرموده باو حکمت و فصل خطاب را ای دختر من ما هستیم
اهل بیت که خداوند عطا فرموده بما شش خصلت که عطا نفرموده باحدی از اولین
و عطا نخواهد فرمود باحدی از آخرین غیر از ما از ما است نبی و سید مرسلین که پدر
تو است از ما است وصی سید اوصیاء است که شوهر تو است از ما است شهید
سید الشهداء حمزة بن عبد المطلب که عم پدر تو است فاطمه عرض کرد یا رسول الله آیا
این سید الشهداء همان سید الشهداء است که کشته خواهند شد با او فرمود نه بلکه
آن سید الشهداء اولین و آخرین است غیر از انبیاء و اوصیاء و جعفر بن ابیطالب
است که صاحب دو بال است طیران کند با ملائکه در بهشت و حسن و حسین دو سبط

من است که سید جوانان بهشتند فرمود قسم بخدائیکه نفس من در ید قدرت او است
از ما است مهدی این امت آن مهدی که پر کند زمین را از قسط و عدل مثل آنکه پر شده
باشد از ظلم و جور فاطمه عرض کرد آنهائیکه ذکر کردید اسم آنها را کدام یک از آنها افضل
است فرمود بعد از من علی افضل امت من است و بعد از علی و بعد از تو و بعد از دو
پسرم و دو سبطم حسن و حسین و بعد از اوصیاء من از ولدم این حسین که از
آنها است مهدی قائم حمزة و جعفر افضل اهل بیت من است بدرستیکه ما هستیم
اهل بیت که اختیار کرده خداوند عز وجل از برای آخرت را بر دنیا پس از آن نظر
کرد رسول خدا بفاطمه و علی و حسن و حسین فرمود ای سلمان أُشهِدُ اللهَ انّی سِلمٌ
لِمَن سالَمَهُم وَحَربٌ لِمَن حارَبَهُم بدان بدرستی که اینها با من در بهشتند پس
از آن امیر المؤمنین تشریف آورد فرمود سید انبیاء ای برادر بدرستیکه عنقریب
باقی خواهی ماند بعد از من و از قریش صدمات و شدت خواهی دید و متظاهر گردند
بر تو ظلم و تعدی خواهند کرد بر تو اگر اعوانی و ناصری پیدا نمودی جهاد کن با آنها
که مخالف هستند با دوستهای تو و اگر ناصر و معینی پیدا نکردی صبر را شیوهٔ خود
قرار ده و دست خود را روی دست گذار وَلا تُلقِ بِاَیدیکَ اِلَی التَّهلُکَة
بدرستیکه تو ئی از من بمنزلهٔ هرون از موسی و از برای تو است مثل اُسوة حسنة
و اجر هرون آنوقتی که قوم او او را ضعیف نمودند وَکادُوا یَقتُلُونَه که نزدیک
بود هلاک کنند صبر نما در ظلم و تظاهر و تعدی قریشیان بر تو بدرستی که تو ئی بمنزلهٔ
هرون و تابعین او و قریش است بمنزلهٔ عجل و تابعین او است **فرمود یا علی**
بدان الله تبارک و تعالی خود تقدیر نمود در قضای حتمی تشتت و تفرق و اختلاف
این امت را بجهت مصلحت هرگاه بخواهد که همه را جمع نماید براه هدایت حتی اختلاف
میان دو نفر از این امت نباشد قادر است و تنازع و خصومتی در چیزی از امر
در میان نخواهد شد و مفضول منکر فضل صاحب فضل نخواهد گردید و قادر است
که عجله در تغییر نعمت بنماید حتی ظاهر شود کذب ظلم و معلوم گردد حق مظلوم که از

کجا است ولکن خداوند دنیا را دار عمل قرار داده و آخرت را دار قرار مقرر فرموده
لِیَجْزِیَ الَّذِینَ اَسَاؤُا بِمَا عَمِلُوا وَیَجْزِیَ الَّذِینَ اَحْسَنُوا بِالْحُسْنیٰ امیر المومنین
عرضکرد اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ شُکْرًا عَلیٰ نَعْمَائِهٖ صَبْرًا عَلیٰ بَلَائِهٖ **روایت**
کرده ابو الحسن احمد بن ثابت که گفت خبر داد مارا محمد بن فضل نحوی گفت خبر داد
مارا محمد بن علی بن عبد الصمد کوفی گفت خبر داد مارا علی بن عاصم از محمد بن علی بن موسی
از پدرش موسی بن جعفر بن محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی علیهم السلام اجمعین
فرمود شرفیاب حضور اقدس والا سید انبیاء صلی الله علیه و آله شدم **ابی بن**
کعب در حضور مبارک اشرف انبیاء بود فرمود رسول خدا مرحبا بک یا ابا عبد الله
یَا زَیْنَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ یعنی ای نور دو دیده من ابا عبد الله ای زینت
آسمان و زمین مرحبا بتقدیر فعل ای لقیت رحبا و اسعا ابی عرض کرد یا رسول الله
آیا غیر از شما احدی از اولاد آدم هست که زینت آسمان و زمین باشد فرمود ای
ابی قسم بخداوندی که مرا مبعوث به پیغمبری نمود بدرستیکه جلالت و بزرگی حسین بن
علی در آسمانها بیشتر از زمین و در گوشه آسمان نوشته که حسین بن علی چراغ نور هدایت
و کشتی نجات است و امام برحق است و عز و فخر و دریای علوم و ذخیره است
و بدرستیکه خداوند عز و جل نطفه مبارکه طیبه زاکیه را در صلب او قرار داده
و آن نطفه طیبه خلق شده پیش از اینکه مخلوقی در شکمها خلق شود و پیش از این که
آبی در صلبها جاری گردد و پیش از اینکه شب و روز موجود باشد و تلقین و تعلیم
داده شود بدعاها اینکه نمیخوانند مگر خدا را بآن دعاها احدی آنها را مگر اینکه محشور گرداند
خداوند عز و جل خواننده آن دعا را با حسین من و شفیع او باشد در روز قیامت
و برمیگرداند از او بلاها را و اداء خواهد نمود دینهای او را و آسان کند امرهای
او را و روشن و واضح نماید راه او را یعنی راههای تاریک در دنیا و آخرت
و قوه بدهد او را بر اعداء و هتک نشود ستر او ابی عرض کرد یا رسول حزآت
آن دعاها فرمود بعد از اینکه از نماز فارغ شوی از زمین پیش از اینکه بلند شو

بگوئی اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ بِکَلِمَاتِکَ وَمَعَاقِدِ عَرْشِکَ وَسُکَّانِ سَمٰوَاتِکَ
وَاَنْبِیَائِکَ وَرُسُلِکَ اَنْ تَسْتَجِیْبَ لِیْ فَقَدْ رَهِقَنِیْ مِنْ اَمْرِیْ عُسْرًا
فَاَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَجْعَلَ لِیْ مِنْ عُسْرِیْ
عُسْرِیْ یُسْرًا بدرستیکه الله تبارک و تعالی بواسطه اینده عا سهل کند کارهای
مشکل او را و شرح نماید سینه تو را او در وقت مردن القاء و تلقین نماید کلمه شهادة
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه را ابی عرض کرد یا رسول الله این نطفه طیبه که در صلب حبیب
من حسین است چه چیزی است فرمود مثل این نطفه مثل ماه است و نطفه است
تبیین و بیانست غرضش از تشبیه بماه این است کما اینکه ماه اسباب و سیله نجات
خلاصی گم کننده راه است در تاریکی هوا و همچنین است حال این نطفه
کسی که تابع آنست در راه واضح و روشن است و کسی که منصرف و روگردان
است در تاریکی و ضلالت است ابی عرضکرد اسم آن بزرگوار و دعاء آنحضرت چه چیز است
فرمود اسم آن علی است و دعاء آن اینست یَا دَائِمُ یَا دَیْمُوْمُ یَا حَیُّ یَا قَیُّوْمُ
یَا کَاشِفَ الْغَمِّ وَیَا فَارِجَ الْهَمِّ وَیَا بَاعِثَ الرُّسُلِ وَیَا صَادِقَ الْوَعْدِ
کسی که این دعا را بخواند خداوند او را محشور نماید با علی بن الحسین و هادی او است
بطرف بهشت ابی عرض کرد یا رسول الله آیا او را خلف و یا وصی میباشد
فرمود بلی از برای او هست موارث آسمان و زمین ابی عرض کرد چه چیز است معنی
موارث آسمان و زمین فرمود یعنی کسی است که قاضی بحق است و حاکم بدیانت
است و تاویل کننده احلام است و اخبار دهنده از وقایع بعد است عرضکرد چه
اسمی دارد فرمود محمد است که ملائکه مونس او است در آسمان و دعاء آنحضرت این است
اَللّٰهُمَّ اِنْ کَانَ لِیْ عِنْدَکَ رِضْوَانٌ وَوُدٌّ فَاغْفِرْ لِیْ وَمَنِ اتَّبَعَنِیْ مِنْ
اِخْوَانِیْ وَشِیْعَتِیْ وَطَیِّبْ مَا فِیْ صُلْبِیْ الله تبارک و تعالی در صلب او نطفه
مبارکه طیبه و اسم او را جعفر نامید و قرار داد او را هادی و مهدی و راضی و مرضی
و دعاء آنحضرت اینست یَا دَانٍ غَیْرَ مُتَوَانٍ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ اِجْعَلْ

لِشِیعَتِی مِنَ النَّارِ وِقَاءً وَلَهُمْ عِنْدَکَ رِضْوَاناً وَاغْفِرْ ذُنُوبَهُمْ وَیَسِّرْ
اُمُورَهُمْ وَاقْضِ دُیُونَهُمْ وَاسْتُرْ عَوْرَاتِهِمْ وَهَبْ لَهُمُ الْکَبَائِرَ الَّتِی
بَیْنَکَ وَبَیْنَهُمْ یَا مَنْ لَا یَخَافُ الضَّیْمَ وَلَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ
اِجْعَلْ لِی مِنْ کُلِّ غَمٍّ فَرَجاً کسیکه اینده عارا بخواند خداوند محشور کند او را
با صورت سفید نورانی در بهشت با جعفر بن محمد ع فرمود ای ابی بدرستیکه الله عز
وجل مقرر فرمود براین نطفه طیبه زکیه مبارکه دیگر و نازل فرمود بر آن رحمت خود و اسم
او را در نزد خود موسی نامید ابی عرض کرد یا رسول الله ص گانه تمام این بزرگواران
از نسل بعد نسل همدیگر و بعضی ایشان وارث بعض و بعضی ایشان واصف بعض است
فرمود آنها کسانی هستند که جبرئیل وصف و مدح آنها را کرده از حضرت رب
العالمین جل جلاله عرض کرد از برای آنحضرت دعائی هست که غیر از دعاء آباء
بزرگواران ایشان باشد فرمود بلی میگوید در دعاء خود یَا خَالِقَ الْخَلْقِ وَیَا بَاسِطَ
الرِّزْقِ وَیَا فَالِقَ الْحَبِّ وَالنَّوَی وَیَا بَارِئَ النَّسَمِ وَمُحْیِیَ الْمَوْتَی وَمُمِیتَ
الْاَحْیَاءِ وَدَائِمَ الثَّبَاتِ وَمُخْرِجَ النَّبَاتِ اِفْعَلْ بِی مَا اَنْتَ اَهْلُهُ
کسی که این دعا را بخواند خداوند عز وجل حوائج او را بر آورده نماید و در روز قیامت
با موسی بن جعفر ع محشور نماید بدرستیکه الله تبارک و تعالی در صلب او قرار داده نطفه
مبارکه طیبه مرضیه و او را علی اسم نامیده است و راضی شده بعلم و حلم او
و او را حجت بر شیعیان قرار داد که در روز قیامت سبب احتجاج و تمسک آنها باشد
و دعاء آنحضرت اینست اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِی الْهُدَی وَثَبِّتْنِی عَلَیْهِ وَاحْشُرْنِی
عَلَیْهِ آمِناً اَمْنَ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِ وَلَا حُزْنَ وَلَا جَزَعَ وَاَنْتَ اَهْلُ
التَّقْوَی وَاَهْلُ الْمَغْفِرَةِ وخداوند جل ذکره مقرر فرموده در صلب
نطفه مبارکه طیبه زکیه مرضیه و او را محمد بن علی اسم نامیده شفیع شیعه
خود و وارث علم جدش است و از برای او علامت است واضحه و حجتی است
ظاهره و در حین ولادت گوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ ص و در دعاء خود

گوید یَا مَنْ لَا شَبِیهَ لَهُ وَلَا مِثَالَ اَنْتَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ وَلَا
خَالِقَ اِلَّا اَنْتَ تُفْنِی الْمَخْلُوقِینَ وَتَبْقَی اَنْتَ حَلُمْتَ عَمَّنْ عَصَاکَ
وَفِی الْمَغْفِرَةِ رِضَاکَ هر کس این دعا را بخواند محمد بن علی شفیع او است
در روز قیامت و بدرستیکه الله عز وجل در صلب پاک این قرار داد نطفه لا باغیه
و لا طاغیه بارّه مبارکه طیبه طاهره و اسم او را خداوند علی اعلی علیهم نهاده
فالبسها السکینة والوقار واودعها العلوم وکل شیء مکتوم من لقیه وفی صدره
شیء انبأه به وحذره من عدوه ویقول فی دعائه یَا نُورُ یَا بُرْهَانُ یَا مُنِیرُ
یَا مُبِینُ یَا رَبِّ اکْفِنِی شَرَّ الشُّرُورِ وَآفَاتِ الدُّهُورِ وَاَسْئَلُکَ النَّجَاةَ
یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ هر کس این دعا را بخواند علی بن محمد شفیع او باشد و هادی
او باشد بسوی بهشت و خدای تبارک و تعالی در صلب او نطفه مقرر
فرموده حسن بن علی اسم نامیده و او را نور بلاد خود امام و خلیفه در ارض
و عزت امت و هادی شیعیان و شفیع بندگان در نزد الله تبارک و تعالی
میباشد و نقمت مخالفین و حجت موافقین و برهان کسانی استکه او را امام خود
دانند و دعاء آن بزرگوار اینست یَا عَزِیزَ الْعِزِّ فِی عِزِّهِ مَا اَعَزَّ الْعَزِیزَ
فِی عِزِّهِ یَا عَزِیزُ اَعِزَّنِی بِعِزِّکَ وَاَیِّدْنِی بِنَصْرِکَ وَاَبْعِدْ عَنِّی هَمَزَاتِ
الشَّیَاطِینِ وَادْفَعْ عَنِّی بِدَفْعِکَ وَامْنَعْ عَنِّی بِمَنْعِکَ وَاجْعَلْنِی
مِنْ خِیَارِ خَلْقِکَ یَا وَاحِدُ یَا اَحَدُ یَا فَرْدُ یَا صَمَدُ هر کس که این دعا را
بخواند خداوند او را با حسن بن علی محشور گرداند و از آتش جهنم نجات دهد
اگر چه مستحق و واجب باشد و در صلب مبارک آنحضرت نطفه قرار
داده که نطفه ایست مبارکه و طیبه و طاهره و زاکیه و نامیه و مرضی کسانی
است که ایمان بخدا و رسول ص آورده که خداوند از آنها عهد و میثاق گرفته
بولایت آنحضرت و هر کسی که منکر ولایت او است کافر است و امام است
بر حق داد و است اوّل عدل و آخر عدل و تصدیق نماید خداوند عز وجل را و

خداوند عزّ و جلّ نیز او را تصدیق نماید در قولش و بیرون آید از تهامه از برای خروج او دلایل و علامات است و از برای او در طالقان گنجهائی است که نه از جنس طلا است و نه از جنس نقره است بلکه اسبهای مطهّمه یعنی بسیار فربه و چاق و رجال مسوّمه یعنی از برای او است مردهائی که همهٔ ایشان نشانه و علامت دارند و جمع شوند بجهت او از بلادهای دور و عدد آنها مساوی عدد اهل بدر است که سیصد و سیزده مرد ند و زنده خواهد از برای او هر کسی را که بخواهد و در همراه او صحیفهٔ هست که مختوم است در آن عدد اصحاب و اسامی آنها و انساب آنها و بلاد آنها و صنایع آنها و حلاهم وکناهم کرّادون مجدّون فی طاعته ابی عرض کرد دلائل و علامات خروج ایشان چه چیز است یا رسول الله ص فرمود از برای او علم است که در هنگام خروج این بنفس خود نشر خواهد شد و باذن خداوند تبارک و تعالی بنطق آید ندا کند یا ولی الله از پردهٔ غیبت بیرون بیا و دشمنان خدا را هلاک کن و همراه رایات و علامات و از برای آنحضرت شمشیر است در غلاف و در وقت خروج خود از غلاف در آید و باذن الله تعالی در نطق آید ندا کند یا ولی الله از پردهٔ غیبت بیرون بیا دیگر بعد از انجلال نیست که بنشینی از دشمنان خداوند عزّ و جلّ هلاک کند آنها را که کارهای کج و اعوجاج مسلمین مساوی شود و حدود خدا را جاری کند و احکام الهی را نشر و رواج دهد و جبرئیل از طرف راست و میکائیل از طرف چپ و شعیب و صالح از جلو روی آنحضرت باشند فستذکرون ما اقول لکم و افوّض امری الی الله و لو بعد حین فرمود یا ابی خوشا بحال کسانیکه درک نمایند او را و خوشا بحال کسانی که او را دوست دارند و خوشا بحال کسانیکه اعتقاد باو دارند خداوند نجات میدهد آنها را از هلاکت بواسطهٔ اقرار باو و اقرار برسول الله ص و اقرار بائمه صلوات الله علیهم اجمعین باز شود از برای آنها درهای بهشت مثل آنها در روی زمین مثل ماه نورانی روشن است که نور آن هیچ وقتی خاموشی ندارد ابی عرض کرد یا رسول الله چگونه بیان آنها

از طرف خداوند بشما میرسد فرمود نازل گشت بر من دوازده خاتم و دوازده صحیفه و اسم هر امامی در آن صحیفه ثبت و مختوم بوده است و صفت آنحضرت در صحیفهٔ محمّد ص بوده **حسن بن علی** جلوتیه روایت کرده از محمّد بن ابی القاسم از احمد بن عبد الله البرقی از محمّد بن علی القرشی از محمّد بن سنان از مفضّل بن عمر تا برسد سلسلهٔ حدیث بابی حمزه ثمالی از ابی جعفر محمّد بن علی الباقر ع از پدر بزرگوارش علی بن الحسین بن علی بن علی علیهم السلام فرمود من با برادرم حسن حضور اقدس جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله شرفیاب شدیم مرا نشاند بر زانوی مبارک و برادرم حسن را بر روی زانوی دیگر پس از آن ما را بوسید و فرمود بابی انتما من امامین صالحین سبطین خداوند عزّ و جلّ اختیار فرموده شما را از من و از پدر و مادر خودتان و خطاب بمن نمود یا حسین اختیار فرمود از صلب تو نه ائمه نهمی از آنها قائم آنها و همهٔ ایشان در فضل و منزلت در نزد حقتعالی مساوی هستند **محمّد بن موسی بن متوکل** روایت کرده گفت خبر داد مرا محمّد بن یحیی العطار و عبد الله بن جعفر الحمیری از محمّد بن حسین بن ابی الخطاب از ابن محبوب از ابی الجارود از ابی جعفر علیه السلام از جابر بن عبد الله الانصاری گفت شرفیاب حضور مبارک حضرت فاطمه علیها السلام شدم دیدم در خدمت آنحضرت لوحی است که در آن اسامی اوصیاء از ذریّهٔ طاهرهٔ خود ثبت است و اسامی آنها را شمردم بعد مبارک دوازده تا بودند و آخر آنها قائم آل محمّد بوده و اسم سه محمّد و چهار علی بوده صلوات الله علیهم اجمعین **روایت کرده** حمزة بن محمّد بن احمد بن جعفر بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب گفت خبر داد ما را احمد بن محمّد بن سعید گفت خبر داد ما را قاسم بن محمّد بن حماد از غیاث بن ابراهیم گفت روایت کرده حسین بن زید بن علی بن جعفر بن محمّد از آباء معصومین علیهم السلام فرمود که رسول خدا فرمود ابشروا ثمّ ابشروا ثلث مرّات یعنی سه مرتبه فرمود بشارت باد بشما بشارت باد بشما بدرستیکه مثل امّت من مثل بارانی است که اوّل آن و آخر آن معلوم نیست و بدرستی که مثل امّت من مثل باغ و حدیقه است که از آن باغ

افواج افواج عموم خلایق میخوردند و گویا در آخر آن افواج ها فوجی دیگر است که اوسع
از آنها است عرضاً و عمیق تر از آنها است طولاً و فرعاً و احسن انواع آنها است جنی
یعنی ستراً و حیاءً چگونه هلاک شود امتی که من باشم اول آنها و دوازده سعدا بعد
از من باشند که صاحبان آداب حسنه و ملکات مستحسنه میباشند و مسیح عیسی بن
مریم آخر آنها است وَلٰكِنْ يَهْلِكُ مِنْ ذٰلِكَ نَتَجُ الْهَرَجِ لَيْسُوا مِنِّي وَلَسْتُ
مِنْهُمْ یهلک فعل است مبنی للفاعل ذلک اگرچه موضوع است از برای اشاره
الیه بعید و لکن بجهة عظم جلالت شخص دوازدهم آنها قائم است ادام الله بقائه
انشاء الله تعالی آمین یا رب العالمین یعنی قدر و منزلت و جلالت آن بزرگوار
از عقول متعارف مردم بعید است یا زمان ظهور عدالت آنحضرت دور است هرج
در لغت قتال و اختلاف است شاید مراد مفسدین و مخالفین در آخر الزمان است که
نتایج آنها فتنه ها است مخالف قرآن و احکام الهی است **شیخ مفید** ره
گوید روایت کرده پدرم رحمه الله از سعد بن عبد الله بن عبد الله از احمد بن محمد بن
عیسی از محمد بن ابی عمیر بن اذینه از ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس هلالی گفت
شنیدم عبد الله بن جعفر طیار میگفت که من و حسن و حسین علیهما السلام در نزد معویه
و جماعت دیگر از عبد الله عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامة بن زید حدیثی بین اسامه
و معاویه پیش آمد اسامه گفت بمعاویة بن ابی سفیان که شنیدم فرمود رسول الله
صلی الله علیه و آله میفرمود اِنِّي اَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِيْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ یعنی من اولی تر
هستم از نفس مؤمنین بر آنها بعد از من برادرم علی بن ابیطالب اولی با آنها از
نفس آنها و بعد از شهادت علی پسرم حسن اولی است بر آنها از نفس خودشان
و بعد از آن پسرم حسین اولی است با آنها از نفس خودشان و بعد از شهادت حسین
پسرش اولی است با آنها از نفس آنها فرمود ستدرکه یا علی یعنی ای علی شما علی
را عنقریب درک خواهی کرد فرمود بعد از علی پسرم محمد بن علی اولی است با آنها
از نفس آنها ستدرکه یا حسین یعنی ای حسین شما محمد را عنقریب درک خواهی نمود

بعد از آن سید انبیاء دوازده امام را تکلم نمودند و فرمود نه نفر آنها از اولاد
حسین میباشند عبد الله حضرت حسن و حسین و عبد الله بن عباس و عمر بن سلمه
و اسامة بن زید استشهاد گرفتم در نزد معاویه شهادت دادند بر این حدیث و
سلیم بن قیس گفت من اینحدیث را از سلمان و ابی ذر و مقداد و اسامة بن زید
رضی الله عنهم شنیدم و آنها خبر دادند که اینحدیث را از رسول خدا شنیدند
و در خبر وارد است که مسروق گفت ما در خدمت عبد الله مسعود بودیم
مصاحف خود ما نزد ایشان عرضه میداشتیم در این حین جوانی بود عرض کرد آیا پیغمبر
شما خبر داده که خلفاء بعد از ایشان چند نفرند عبد الله گفت تو جوانی حدیث السن
بدرستیکه این سوال ترا تا بحال کسی از من سوال نکرده بلی پیغمبر ما فرموده که اوصیاء
بعد از او دوازده تن است بعدد نقباء بنی اسرائیل **سلیم بن عبد الله**
که مولای عامر شعبی بود گفت عامر گفت رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود لا یزال
امر امت من ظاهر است تا اینکه دوازده خلیفه بیاید که همه آنها از قریش باشند
از اصبغ بن نباته از عبد الله بن عباس گفت شنیدم از رسول الله ص فرمود
من و علی و حسن و حسین و نه تن از اولاد حسین مطهرین و معصومین میباشیم **عنایت**
ابن ربعی از عبد الله بن عباس گوید حضرت رسول خدا ص فرمود منم سید الانبیاء ع
و علی بن ابی طالب است سید الاوصیاء و اوصیاء بعد از من دوازده تن اول علی بن
ابیطالب و آخر آنها قائم است **حسن بن قریش** از ابی از ابی جعفر دویمی
از آباء معصومین خود علیهم السلام روایت کرده فرمودند امیر المؤمنین ع فرمود
مردم ایمان بیاورید به لیلة القدر بدرستیکه شب قدر از برای علی ع و یازده فرزند
بعد از خودش میباشد **معروف بن خربوذ** گفت شنیدم از ابی جعفر ع
میفرمود که رسول الله فرمود بدرستی که مثل اهل بیت من در میان این امت مثل
ستارگان آسمان است هر وقتی که یکی از آنها غایب شد دیگری در جای او قائم است
ابو بصیر از حضرت صادق ع و او از آباء گرام معصومین خود علیهم السلام

فرموده رسول خدا ص فرمود بدرستی که خداوند عزوجل اختیار نمود از میان ماهها
ماه رمضان را و از میان روزها روز جمعه را و از میان شبها شب قدر را و اختیار
نمود مرا بر جمیع انبیا و اختیار نمود علی ع را برای وصی من و تفضیل داد او را بر
جمیع اوصیاء و اختیار نمود از علی حسن ع و حسین ع را و از حسین ع اختیار نمود اوصیائی
را که همه از اولاد او است ینفون عن التنزیل تحریف الغالین و انتحال
المبطلین و تاویل المضلین و تاسعهم قائمهم و ظاهرهم و هو باطنهم
مصنف گوید هر یکی از کلمات مفردات اشاره است بر مطالب و حوادثات
غیبیه که بعد از آنحضرت اتفاق افتاده و آنحضرت خبر داده **بدانکه** غالین که در لفظ
حدیث است طوایف غلات هستند ۹ فرقه میباشند همه آنها مشرک و کافرند فرقه
از آنها مذهبشان اینست که خداوند ظاهر میشود در صورت خلایق خود از صورتی بصورتی
منتقل شود و هر کسی که او را شناخت تکالیف از او ساقط گردد و فرقه دیگر مذهبشان
اینست که امور خلق از مردن و زنده شدن و رزق دادن و عزت و ذلت و غیر ذلک
در دست اختیار پیغمبر ص و ائمه هدی علیهم السلام میباشد و گویند مراد از واجبات که در
قرآن مذکور است از نماز و روزه و خمس و زکوة و حج و جهاد و امر بمعروف و غیر ذلک
اشخاص نبی و ائمه هستند و مراد از محرمات قرآنیه از خمر و زنا و لواط و قمار و ربا و غیر
ذلک مردمان بد هستند و هر کس که آنها را شناخت ظاهراً و باطناً محرمات بر او
مباح گردد و جماعت دیگر که تبعه عبدالله بن سبا اند میگویند که خدا در امیرالمؤمنین ع
تنها ظاهر میشود و سایر پیغمبران مبعوث از جانب علی هستند و تمام انبیا خلایق را
بسوی او دعوت میکنند و سایر انبیا و اوصیاء بوآب و دربان او میباشند
و علی ع رازق و خالق است و هر کس علی را شناخت تمام تکالیف از او ساقط
گردد و جماعت دیگر از فرق غلات که آنها را حصلیه گویند مذهب ایشان اینست
که خدا ظاهر نمیشود مگر در زمن علی و ائمه بعد از او و عمر ابلیس ابالسه میباشد
و طایفه از این طوایف منحوسه را اسحاقیه گویند و آنها قائل بتناسخ و تحلیل محرمات

هستند.

هستند و فرقه از این فرق منحوسه را اسماعیلیه گویند که مذهب ایشان اینست که
خدا ظاهر شود در هر کس که خودش خواهد و علی ع و ائمه نور واحدند و جماعتی دیگر
هست که مذهب ایشان بر اینست که امامت اختصاصی بکسی دون کسی ندارد بلکه امام
عبارتست از انسان کامل بعد کمال هرگاه در مرتبه نهایت رسید خدا در او ظاهر
گردد و فرق دیگر هر کدام قائل باراجیف و خرافات هرزه گویند منشأ اختلاف و
تشتت مذاهب و ادیان را تتبع میکند آیات قرآنیه وکذلک جعلنا لکل
نبی عدوا شیاطین الانس والجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف
القول و قوله تعالی ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم لیجا
دلوکم وان اطعتموهم انکم لمشرکون ظاهر آیه مبارکه این است
که لفظ شیطان از معانی مشترکست بین انس و بین جن و شیاطین انس همان
عدو انبیاء است که عطف بیانست و القاء و وسوسه میکند شیاطین جن بشیاطین
انس و در دل میاندازد مطالب باطله و در نظر او جلوه و زینت میدهد کلمات حق را در
لباس باطل و کلمات باطل در لباس حق زینت میدهد و آن انس بعد از تلقی این کلمات
را از شیاطین جن نفس آن متصف بنفس شیطان گردد حقیقة و اطلاق شیطان
بر ذات متلبس باین مبدء بروجه حقیقت است چنانچه کارهای شیطان از آن
بروجه حقیقت بروز و ظهور کند کما در روایات اشاره باین معنی شده مثل حکایت
ابی منصور که در جای خود مسطور است **و ایضاً** کشی بسند صحیح روایت
کرده از یونس بن عبدالرحمن که شنیدم از مردی از طیاره یعنی غالیها که خبر میداد به
حضرت امام رضا ع از یونس بن طیبان که گفت من در بعضی از شبها در طواف بودم
پس ناگاه ندائی از بالای سر شنیدم که انی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی
فاقم الصلوة لذکری پس سر برداشتم دیدم جبرئیل است حضرت امام رضا ع
غضبناک شد غضبی که نتوانست خودداری کند پس فرمود بآن مرد که بیرون رو
از نزد من لعنت کند خدا ترا و لعنت کند کسی را که این خبر را بتو داد. یونس بن طیبان را

هزار

هزار لعنت کند که از پی آن بباید هزار لعنت که هر لعنتی آنها بر ساند ترا بقعر جهنم شهادت
میدهم که ندا نکرد او را مگر شیطان بدان و آگاه باش که یونس با ابی خطاب در آن
عذاب قرینند و اصحاب ایشان با فرعون و آل فرعون در اشد عذابند حضرت امام
رضا ع فرمودند که شنیدم اینرا از پدرم ع پس یونس بن عبد الرحمن گفت بزحمت
آمد از نزد آنحضرت پس هنوز بدر نرسیده بود الا بقدر ده گام افتاد و غش
کرد و نجاست از حلق او بیرون میآمد و مرد او را برداشتند پس حضرت فرمود
آمد او را ملکی که بدستش عمودی بود پس زد بر فرق آن ملعون ضربتی که شانه او را
واژگون کرد تا قی کرد نجاست خود را خدا روح او را بزودی بهاویه رساند و ملحق
کرد او را برفیق او یونس بن ظبیان و دید شیطانی را که از برای او نمودار شده بود
وایضاً روایت کرده که دختری از ابو الخطاب ملعون مرد پس چون دفن
کردند او را یونس بن ظبیان ملعون رفت بر سر قبر او و گفت السلام علیک یا بنت رسول الله
مصنف گوید معلم اول شیاطین انس شیاطین جن است وقتی که القا نمود باو
علوم خود را او در نظر خیالات او جلوه و زینت داد قبایح عرفیه و شرعیه را باستحسانات
وهمیه فاسده و بلباس قبح و زشتی در میآورد محسنات حقیقه واقعیه را و گاهی خود را از
عجب و غرور در مرتبه فرعون می بیند و لکن معذلک ملتفت است که در راه باطل است
و گاهی خود را در مرتبه موسی پندارد و لکن ملتفت نیست که او را شیاطین مسخر کرده اند
و گاهی در نظر خود خیال کند که وحید زمان و دارای علوم اولین و آخرین است
و آیات قرآنیه و سنت نبویه را تأویلات میکند بوجوهیکه شیاطین القاء در خیالات
فاسده او میکنند کما اینکه تنبیه میکند بر این آیه مبارکه هَلْ اُنَبِّئُکُمْ عَلیٰ مَنْ
تَنَزَّلُ الشَّیاطِینُ تَنَزَّلُ عَلیٰ کُلِّ اَفّاکٍ اَثِیمٍ و گاهی خود را در علوم
اصول و فقه پندارد که منبع حکمت و دریای عمیق محیط بر قواعد اصول فقه است
که باید تمامی افاضل عصر در دور او جمع شده تلقی مطالب جواهر و یاقوت و در و لؤلؤ او را
ثبت دفاتر نمایند که محل انظار و فکر و عبرت باشد از برای بعد از این دوره و

شیطان در نظر خیالات او مهملات لقلقه لسان را سر رشته تبیان پندارد
غافل از اینکه تأمل نماید که آیا ثمره و فایده که حکم فرعی از فروع احکام معصومین ع
بر آن مترتب است یا نیست اَلَّذِینَ یَلْوُونَ اَلْسِنَتَهُمْ بِالْکِتابِ لِتَحْسَبُوهُ
مِنَ الْکِتابِ وَما هُوَ مِنَ الْکِتابِ الآیه انتحلتها المبطلین نحله
بمعنی ملت است نحل الاسلام خیر النحل یعنی ملت اسلام بهترین ملتها است
عطف است بمکان التحریف یعنی زایل و فانی کنند آن ائمه هدی ملتهای باطله را
بدانکه ملت باطله اعم است از سابقه بر اسلام مثل ملت یهود و نصاری و غیر ذلک
و از ملت و مذاهبی که حادث شده در اسلام از زمان پیغمبر ص تا باین زمان و ابطال
عموم ملت را نسبت بدوازده ائمه داده است با اینکه خود پیغمبر ص ناسخ تمام ملل است
سرش اینست که کلام آن بزرگوار اشاره است باخبار از غیب بعد از خود که متفرق
میشوند بهفتاد و سه فرقه و ائمه هدی علیهم السلام مبطل این ملتها است بدانکه کما اینکه
از اول خلقت عالم و آدم زمان خالی از حجت نبوده کذلک هیچوقتی از اوقات
خالی از مبطلین و کذابه نبوده و در مقابل هر موسی فرعونی بوده و در مقابل هر خلیلی
نمرودی بوده و در مقابل سید کاینات مسیلمه کذابه و جماعتی از شیاطین انسی
معد بوده بجهت دروغ بستن بر انبیاء و اوصیاء و خود آن ختم رسل فرموده قد
کثرت علیّ الکذابه فلیتبوء مقعده من النار که بعضی آنها ادعای الوهیة و بعضی ادعای
پیغمبری و بعضی ادعای امامت میکردند و این مذاهب مختلفه که در این زمان پیدا
شده ناشی است از همان زمان اول که هر کدام ادعاء مرتبه عظمی میکردند بجهة
فریب دادن مردمان عوام کالانعام بجهت اغراض دنیویه جلب شهوات نفس
شیطانیه **من جمله** آنها عبد الله بن سبا بود که ادعاء پیغمبری میکرد و امیر
المؤمنین ع را خدا می پنداشت و این خبر بامیر المؤمنین ع رسید او را طلبید پرسید
که چنین میگویند و آن اقرار کرد گفت بلی تو اوئی و در دل من چنین افتاده است
که تو خدائی و من پیغمبر پس حضرت امیر المؤمنین ع فرمود وای بر تو شیطان

تتمّه شرح اینکه در حدیث دیگر است ستفترق امتی ... بهفتاد و سه فرقه

تو را ریشخند کرده است برگرد از این اعتقاد ما درت بعزایت بنشیند توبه کن پس او
ابا کرد آنحضرت او را محبوس کرد تا سه روز باز امر بتوبه نمود قبول نکرد پس او را بیرون
آورد بآتش سوزانید و فرمود که شیطان خواهش او را بجا آورد شیطان میآمد در
نزد او و اینرا در دل او میانداخت و همچنین اخبار بسیار از ائمهٔ اطهار علیهم السلام
وارد شده که جماعتی را که شیطان آنها را وسوسه نموده و در دلشان انداخت که علی ع
خدا است پس امیر المؤمنین ع آنها را که ده نفر بودند بآتش سوزاند این شعر استکه
منسوب بامیر المؤمنین است. اِنّی اِذا اَبصَرتُ شَیئاً مُنکَراً اَوقَدتُ ناراً وَدَعَوتُ
قَنبَراً واز جملهٔ اشخاصی که شیطان بآنها وحی کرد و در دلشان انداخت که مخترع
مذاهب باطله شدند مغیرة بن سعید ملعون بوده و آنملعون از اصحاب حضرت باقر علیه السلام
و ابو الخطاب بوده که اسم آن محمد بن مقلاص والقاب متعدد دارد و از اصحاب حضرت صادق ع
میباشد و این دو ملعون از جملهٔ غلات بودند و شیوهٔ ایشان این بوده که کتابهای اصحاب
این دو بزرگوار را میگرفتند و احادیث دروغ میساختند و نسخهٔ علیحده مینوشتند
از این دو دروغ خود را داخل کتابهای صحیح میکردند پس از آن در میان اصحاب خودشان نشر
میکردند پس هر حدیثی که دلالت بر غلو دارد از تصرفات آن دو ملعون است و امام ع
همیشه بر آنها لعنت و نفرین میکردند و میفرمود خدا بچشاند بآنها حرارت آهن را
و حضرت صادق ع میفرمود که خدا لعنت کند مغیرة بن سعید را و خدا لعنت کند آن زن یهودیه
را که آمد و رفت میکرد با مغیره و از سحر و شعبده و کارهای عجیب و غریب و خارق عادت
یاد میگرفت بدرستیکه مغیره بر پدرم ع دروغ گفت پس خدا ایمان را از او برداشت و
بدرستیکه قومی دروغ هم بستند بر این شخص یعنی امام ع چه میشود ایشانرا بچشاند خدا
حرارت آهن را والله ما نیستیم مگر بندگان خدا و آن خلق کرده است ما را و برگزیده
است ما را و ما قدرت نداریم بر ضرری و نفعی و اگر رحم کند ما را برحمت خود رحم
کرده است و اگر عذاب کند ما را در ازای گناهان ما است و الله نیست
ما را حجتی و ما براتی از آتش جهنم نداریم از خدا ما هم میمیریم و بقبر میرویم و ما را

از قبر بیرون میآورند و در صحرای قیامت میدارند و از ما سؤال میکنند وای
بر ایشان چه میشود ایشانرا لعنت کند خدا ایشانرا که اذیت کردند باین گفتارها خدا را
و اذیت رساندند رسول خدا را در قبر و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و علی بن
الحسین و محمد بن علی سلام الله علیهم تا آخر حدیث و ایضاً **در حدیث معتبر است**
که برای امام حسن ع کذابی بود و دروغ می بست بر او و نام او را نبرده و از برای حضرت
امام حسین ع کذابی بود که دروغ می بست بر او و نام او را نبرده و نیز کذابی بود که دروغ می
بست بر علی بن الحسین ع **و از جملهٔ** غلات قاسم بن یقطین و علی بن حکه است و در خبر است
که مفضل بن عمر گفت شنیدم از حضرت صادق ع اگر بر چنین روزی ظهور کند
قائم ما ابتدا میکند بدروغگویان شیعه و آنها را میکشد و ایضاً در خبر است طولانی
از جمله آن خبر اینست که حضرت صادق ع فرمود که خبر داد پدرم از جدم رسول خدا ص
فرمود که خدا خلق کرد ارواح را پیش از اجساد بدو هزار سال بعد از آن ساکن
گردانید او را در هوا پس آنهائیکه در آنجا یکدیگر را شناختند در اینجا هم با همدیگر
الفت دارند و موافقت دارند و آنهائیکه در آنجا همدیگر را نشناختند در اینجا هم با هم
اختلاف دارند و کسی که ببندد بر ما اهل بیت دروغی را خدا محشور کند او را در قیامت
یهودی کور و اگر ادراک کرد دجال را باو ایمان آورد و اگر ادراک نکند او را در قبر باو ایمان
آورد **اما از برای ابراهیم** ع سه غیبت است غیبت اول بعد از ولادت او
پدرشان که منجم نمرود بود خواست آنحضرت را ببرد نزد نمرود که بکشد مادرش التماس
کرد که نبرد من خودم میبرم در بیابان در یکی از غارها میگذارم و برداشت برد او را در میان
غاری گذاشت و در آن غار را سنگ انداخت ابراهیم ع در آن غار نشو و نما کرد تا
بمقامی که خدا مقدر فرموده بود رسید **غیبت دوم** این بود که طاغوت زمان
آنحضرت را نفی بلد نمود کما اینکه قرآن مجید حکایت میکند از قصه فقال وَاَعتَزِلُکُم وَما
تَدعُونَ مِن دُونِ اللهِ وَهَبنا لَهُ اِسحٰقَ وَیَعقُوبَ وَکُلًّا جَعَلنا نَبِیًّا
وَوَهَبنا لَهُم مِن رَحمَتِنا وَجَعَلنا لَهُم لِسانَ صِدقٍ عَلِیًّا یعنی علی بن ابی طالب ع

زیرا که حضرت ابراهیم دعا بدرگاه قاضی الحاجات کرد که خداوند قرار بدهد برای
آنحضرت لِسانَ صِدقٍ فِی الآخِرینَ پس از آن خداوند مقرر فرمود از برای ابراهیم
و از برای اسحق و یعقوب لسان صدق که علی بن ابی طالب باشد و امیر المؤمنین
فرمود بدرستیکه قائم دوازدهمی از اولاد من است و او است مهدی موعود
زمین را پر خواهد کرد از عدل و قسط بعد از آنکه پر میشود از ظلم و جور فرمود از برای او
غیبت و حیرتی است که قومی گمراه گردند و قومی موفق بر هدایت شوند و غیبت سیم در بلادها
سیر میکرد بجهت عبرت **واما** غیبت حضرت موسی روایت کرده حسین بن احمد بن
ادریس از ابی سعید سهل بن زیاد آدمی رازی از محمد بن آدم النسائی از پدرش آدم بن
ایاس از مبارک بن فضالة از سعید بن جبیر از سید العابدین علی بن الحسین سید الشهداء
حسین بن علی از پدر بزرگوارش سید الوصیین علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم
گفت که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وقتی که وفات حضرت یوسف نزدیک شد
تمام شیعه اهل بیت خود را جمع کرد و پس از ادای حمد و ثنای خداوند خبر داد بآنها
که بعد از من شدت و بلائی در میان حادث گردد که مردان کشته شوند و زنان
آبستن شکمهایشان پاره شود و طفلهای کوچک ذبح شوند تا اینکه خداوند ظاهر
کند قائم حق را در میان اولاد خود لاوی بن یعقوب و آن مردی است اسمر و طویل
کذا و کذا و تمامی نعت و جلالت او را نشان داد پس از آن فرمود آنست حجت
بر شما باید دست تمسک بدامن او برسانید پس مدت چهار صد سال در بنی اسرائیل
شدت و غیبت طول کشید در اینمدت منتظر فرج بودند و در این مدت چهار صد
سال از فراعنه زمان شدت ظلم و جور بی پایان شد حتی زنهای آبستن را بالکلی
وادار میکردند سنگ و چوب و غیره حمل میکردند بجهت تعمیر عمارت فرعون در خبر است
زنی آبستن حمل سنگ و چوب میکرد ببالای عمارت در بین راه درد زائیدن عارض
او شد مردی قبطی که مأمور او بود تازیانه را کشید بنا کرد او را زدن آن زن سرش را
بدرگاه عدل الهی بلند کرد یعنی خدایا تا کی بعد از زمانی همین زن در کنار دریای

نیل مشغول بود ناگاه دید آب جسد انسانی را بطرف او انداخت ولکن غرق جواهر و
مروارید است صدائی شنید که این زن دعائیکه در وقت زائیدن نمودی اینست نعش فرعون
و بعد از همه این شدتها و محنتها بشارت ولادت حضرت موسی بآنها رسید و کم کم علامات
ظهور را دیدند و فقیه و عالم زمان خودشان از میان آنها غایب بود رفتند در پی آن عالم
که از احادیث پیغمبر خودشان که نزد آن عالم بود سؤال نمایند تا بدانند فرج نزدیک است یا خیر آن عالم را
پیدا کردند گفتند ما را راحت کن از احادیث و علامتی که در نزد تو است آن عالم باتفاق آنها آمد
در بیابان نشستند و حدیث علامت ظهور را و نزدیک شدن فرج را برآنها نقل کرد و شبی بود
مهتاب نگاه کردند دیدند طلوع گشت بطرف آنها حضرت موسی و در آنوقت حدیث بود
که نزد فرعون بجهت نزاهت و سیاحت با لشکر بیرون آمده بود و از لشکر جدا شده خود بتنهائی
روی بآنها آورد سوار استری بود و در بر آنحضرت طیلسان خز بود وقتی آن عالم آنرا دید بواسطه
آن علامتهائیکه در احادیث خوانده بود شناخت حضرت موسی را و از جای بلند شد و خود را
بقدمهای موسی انداخت بنا کرد بوسیدن وقتی که بنی اسرائیل آنحالت را دیدند فهمیدند که
صاحبشان همانست همگی افتادند بروی خاک حضرت موسی آنها را بفرج بشارت داد
و دوباره غایب شد که در مدینه مدین در نزد شعیب مدت متمادیه ماند و این غیبت دومی
بود که شدت ظلم و جور بر بنی اسرائیل سخت تر بود از غیبت اول و در روایت دیگر
میفرماید وکانت لنا خمسین سنة و در غیبت دویم ظلم و جور در بنی اسرائیل شدید تر
گردید و عالم آنها از میان آنها نیز غایب شد فرستادند پیش آن عالم که ما دیگر صبر و
طاقت نداریم بیرون بیا آن عالم بیرون آمد در بعض از بیابان نشست و بنی اسرائیلیان را جواب
و نفوس آنها ببعض از کلمات مسرور گردانید و فرمود که خدا بر من وحی کرده که خداوند
عز و جل فرج شما را بعد از چهلسال مقدر فرموده همگی گفتند الحمد لله خداوند دو
باره وحی نمود بآن فقیه بگو بایشان بجهت خاطر این حمد شما فرج شما را بعد از سی سال
قرار دادم همگی گفتند نعمة فمن الله وحی نمود بآن فقیه که فرج آنها را بعد از
بیست سال دیگر قرار دادم همگی گفتند لا یأتی بالخیر الا الله وحی رسید بآن

غیبت

فقیه فرج آنها را بعد از ده سال دیگر قرار دادم همگی گفتند لا یصرف الشر الا الله
وحی رسید بآن فقیه قل لهم لا تبرحوا فقد اذنت فی فرجکم یعنی از جای خود تان
پا نشوید که اذن دادم در فرج شما و در همین گفتگو بودند که ناگاه حضرت موسی طلوع کرد
راکبا حمارا فقیه خواست قوم را اطلاع بدهد حضرت در نزد آنها حاضر شد و سلام بر آنها
کرد فقیه گفت چیست اسم تو گفت اسم من موسی است گفت پسر که میباشی گفت پسر
عمران گفت عمران پسر کیست گفت پسر واهث (یا قاهث) بن لاوی بن یعقوب گفت بچه کار آمده
گفت برای تبلیغ رسالت از حق تعالی فقیه پا شد دست موسی را بوسید پس از آن
نشست در میان آنها امر نمود بآنها امر الهی را ثم فرقهم و بین این وقت که
شنیدی و وقت فرجشان که غرق فرعون بود چهل سال طول کشید **روایت**
کرده ابو محمد بن حسن بن احمد بن ولید از سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر حمیری
و محمد بن یحیی العطار و احمد بن ادریس جمیعاً گفتند خبر داد ما را احمد بن محمد بن عیسی از
احمد بن محمد از ابی نصر نیز از ابان بن عثمان از محمد حلبی از ابی عبد الله علیه السلام
فرمود که وقتی که وفات یوسف بن یعقوب نزدیک شد آل یعقوب را که هشتاد نفر
بودند جمع کرد فرمود این طایفه قبطیه عنقریب بر شما ظاهر خواهند شد و یسومونکم
سوء العذاب و اذ نجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب
یذبحون ابناءکم و یستحیون نساءکم و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم
خداوند نجات میدهد شما را از دست ظلم فرعون بواسطه مردی از اولاد لاوی بن
یعقوب که اسمش موسی بن عمران باشد جوانی است بلند قد جعد آدم بفتح جیم و
سکون عین شدید الحلق ادم بضم الف و سکون دال شدید السمر یعنی شدید
الحلق و مجعد گندم گون درشت رنگ و خارج شود از بنی اسرائیل و
روایت کرده ابان بن عثمان از ابی الحصین از ابی بصیر از ابی جعفر علیه السلام
فرمود خارج نمیشود موسی تا اینکه شود پیش از ظاهر شدن پنجاه نفر کذاب
از بنی اسرائیل همه آنها ادعاء کنند که او است موسی بن عمران و بگوش فرعون

فائده

رسید اراجیف کلمات آنها که طلب موسی میکنند کهنه و سحره گفتند که دین تو
و قوم تو در دست آن جوان هلاک خواهد شد و آن جوان همین سال مولود خواهد شد
در بنی اسرائیل و فرعون امر کرد که قابله ها را بر زنهای حامله مواظب گذاشتند که هر پسری
که مولود شود ذبح کنند و بر مادر موسی هم قابله مواظب کردند که مفارقت از آن
نمیکرد وقتی که بنی اسرائیل را کار سخت گردید گفتند در این صورت که بچه های ما را ذبح
کنند و زنها را مواظبت نمایند از ما باقی نمیماند کسی بیائید در میان خود قرار داد
نمائیم که بعد از این دیگر کسی نزدیکی با زن خود نکند عمران پدر موسی گفت مباشرت
کنید با زنهای خودتان کاری که خدا خواسته باشد واقع خواهد شد البته بدون
شک و لو کره المشرکون اللهم من حرمه فانی لا احرمه و من ترکه
فانی لا اترکه مباشرت کرد با مادر موسی آن زن حامله گردید بموسی و قابله بر
او گذاشتند که مواظب باشد همیشه حراست او میکرد هر وقتی مادر موسی می نشست
قابله هم می نشست هر وقت پا میشد آن هم پا می شد مادر موسی خیلی مهموم و مغموم
گشت بر این اوضاع بدانکه اختصاص بمادر موسی ندارد بلکه همین طور است حال
تمام اولیاء خدا و حجج الله **بدانکه قصه** حجت بن الحسن علیه السلام بعین قصه
حضرت موسی است در روایت مفضل معتبر است که وفات امام حسن عسکری
در ماه ربیع الاول سنه ۲۶۰ در سر من رای اتفاق افتاد شهر یکپارچه شیون و ضجه
گردید سلطان مفتش فرستاد در خانه آنحضرت تمام حجره ها را تفحص و تفتیش
میکردند در صدد جستجوی طفل آن بزرگوار بودند و تمام اوطاق ها را مهر کردند و
زنهائیکه حمل زنها را می شناختند آوردند بجهت تفحص از حمل زنها و جاریه های
حضرت و تمام اهل بیت حضرت را تفحص کردند بعضی از آن زنها گفت در اهل بیت
حضرت یک زنیست که حامله است سلطان امر کرد او را در یک حجره حبس کردند
و خادم و زنهای دیگر در همراه گذاشت و موکل هم در آن حجره تعیین نمود پس
از آن تهیه تجهیز آن بزرگوار بر آمد امر نمود بازارها را بستند و بنی هاشم و تمام

اجزاء سلطان و سایر طبقات مردم در تشییع جنازهٔ آنحضرت حاضر شدند
شهر سُر من رای آنروز شبیه بقیامت شد وقتی که از تهیه فارغ شدند سلطان
فرستاد پی ابی عیسی متوکل حاضر شد امر کرد که بر آنحضرت نماز کند وقتی که جنازهٔ
آنحضرت را بجهت نماز بر زمین گذاشتند ابو عیسی پیش رفت روی حضرت را
از روی پوش باز کرد عرضه نمود بر بنی هاشم از علویین و عباسیین و قضات و
کتاب و فقهاء و معدلین و قواد و سایر طبقات مردم و گفت این حسن بن علی بن
محمد بن رضا است خود باجل خود در فراش فوت کرده و او را خدام و ثقات امیر المومنین
فلان و فلان و از اطبا فلان و فلان و از قضات فلان و فلان همگی حاضر هستند
می بینند پس از آن سرپوش را انداخت روی حضرت را پوشید پس از آن نماز
خواند و پنج تکبیر گفت و بعد از آن امر کرد حمل کردند در وسط خانه خود حضرت دفن
نمودند در همان موضعی که پدر بزرگوارش در آنجا دفن بود مردم متفرق شدند سلطان
و تابعین مضطرب شدند در طلب ولد آنحضرت بر آمده تمامی خانها را و منزلها را
تفحص و جستجو نمودند و توقف نمودند در قسمت میراث و آن جاریه را که گمان حمل داشتند
موکلی گذاشتند تا مدت دو سال بیشتر مواظب و مراقب حال او شدند تا معلوم شد
که حمل ندارد بعد از آن قسمت کردند میراث را بین مادر و برادر آنحضرت که جعفر بود
بعد از قسمت میراث جعفر نزد ابو عیسی رفت گفت مرتبهٔ پدرم و برادرم را بمن مقرر
کن و مرا منصب امامت بنما من هر سالی بیست هزار دینار بتو میدهم ابو عیسی براو
درشتی کرد صدا زد ای احمق بدرستیکه سلطان اعزه الله شمشیر برهنه و تازیانه
خود را مهیا نموده در سر کسانیکه گمان دارند که پدر و برادر تو ائمه هستند و آنها
را بضرب شمشیر از اینمطلب هر چه سعی کردند که منع کنند نتوانست آنها را از این
قول برگرداند و هر چه سعی کرد که پدر و برادرت را از این مرتبه بیندازد نتوانست
پس در اینصورت اگر تو در نزد شیعیان پدر و برادرت امامی احتیاج نیست که
سلطان و غیر او ترا باین مرتبه نصب کنند و اگر تو دارای اینمرتبه نیستی در نزد

شیعیان دیگر بنصب کردن ما ترا خلعت تو باین مرتبه نخواهی رسید جعفر از این
گفتگو خجلت زده بیرون رفت و ابو عیسی امر بحاجبهای خود کرد که او را نگذارند در
منزل او وارد شود دیگر بعد از این اذن دخول براو ندادند تا ابی عیسی مرد و سلطان
همیشه درپی طلب و تفحص اثر ولد آنحضرت بود ابداً یکساعت از فکر جستجوی اثر
پسر حسن بن علی فارغ نبود زیرا که خبر او بگوش او رسیده بود و شنیده بود در سال
قبل از فوت پدرش تولد شده بود و شنیده بود که حسن بن علی آنحضرت را براصحاب
خود فرموده و فرموده بعد از من امام شما اینست و خلیفه بعد از من و مفارقت
آن باعث هلاکت دراديان شما است هرگز نخواهید او را دید بعد از امروز و او غایب
شود و ظاهر نشود و چونکه سلطان شنیده بود اینگونه فرمایشات آنحضرت را لذا همیشه
درپی طلب ولد آنحضرت بود **مؤلف** گوید این روایت از جهت آنکه دلالت مینماید
بر نماز خواندن عیسی بر حضرت عسکری مرجوح است و مطابق عقیدهٔ ما حضرت
صاحب بر آنحضرت نماز گذاردند و ممکن است استدلال بر وجود غیبت آنحضرت
بنحو الزام میگوئیم بر کسانیکه مخالف است آیا شما را چه اعتقاد است دربارهٔ
یازده نفر پدران صاحب این امر آیا قائل بامامت آنها هستند یا نیستند پس
اگر قائل بامامت آنها هستند و اعتقاد بعصمت آنها و صدق آنها دارید پس
ملزم هستید که قائل باشید بامامت دوازدهم بواسطهٔ نصوص از آباء معصومین
که رسیده است در غیبت شخص آن و اسم آن و نسب آن و اجتماع ملل مختلفه و
متشتته بر ملت واحدهٔ آن و بدرستی که او است قائم آل محمد و مهدی موعود
و ظاهر خواهد شد بعد از غیبت طویله و زمین را از عدل و قسط پر خواهد کرد بعد از
اینکه پر شده از ظلم و جور و غیر ذلک از مضامین اخبار که از آباء معصومین
و از جد بزرگوارش سید انبیاء رسیده است و کتب مخالفین و غیره پر است
و اگر قائل بامامت آن یازده تن نباشند در این صورت کلام بین ما و بین
آنها در اصل اثبات امامت است نظیر اینکه اگر یهودی از ما سوال کند که چرا

نماز ظهر چهار رکعت و نماز عصر چهار رکعت و نماز مغرب سه رکعت و نماز عشاء چهار
رکعت و نماز صبح دو رکعت مقرر شده است جواب گوئیم اعتقاد تو در نبوت
محمد صلی الله علیه و آله که صلوة را آورده بعنه‌ت و این اعداد رکعات را مقرر نموده
چه چیز است اگر اعتقاد به نبوت او صه دارید ملزم هستید اقرار نمودن بفروض
این صلوة و اعداد آنها و اعداد رکعات آنها و صحت آنها و اجماع مردم بر لزوم
اتیان آنها دیگر احتیاج بشناختن علت اختلاف اعداد رکعات نیستی و اگر اعتقاد
بنبوت او صلی الله علیه و آله ندارید لازمهٔ آن اعتقاد نداشتن باین فروعست دیگر
نوبت بسوال کردن از علت اختلاف اعداد رکعات نمیرسد و همچنین است سوال
کردن از قائم صلوة الله علیه حذو النعل بالنعل اگر کسی در مقام اعتراض بگوید مقتضی
غیبت در متقدم از زمان ائمه هدی ع بیشتر بوده تا اینزمان زیرا که در آن وقت
اعداء ائمه ع و اعدای شیعیان آنها غالب بودند و همیشه در صدد اذیت و مطالب
برائت از امیرالمؤمنین ع و قتل ذراری آنحضرت و تشرید شیعیان و ضعف حال
آنها بوده اما در اینزمان الحمد لله قوت و شوکت و کثرت و تواتر انصار شیعیان و
ظهور کلمهٔ اثنی عشری و عظم و جلالت کبراء آنها در انظار اهل عالم و ابهتشان در
دول خارجه و داخله بدرجه ایست که نور آن تمامی عالم را روشن نموده جواب گوئیم
استظهار و استتار ائمه هدی علیهم السلام در هر عصری از اعصار جاری و بر حسب
مصلحت و حکمت است در این صورت میگوئیم اگرچه بر حسب ظاهر ائمه زمان
سابق دشمن داشتند که در صدد قتل آنها بودند و لکن چون ائمه آنزمان در خلوات
باصحاب و دوستان خودشان خبر داده بودند که ما صاحب سیف نیستیم بلکه
صاحب سیف که جبابره و اهل بدعت را از روی زمین برمیدارد و همه ملل مختلفه را
بر ملت واحده بر میگرداند دوازدهم از ائمه علیهم السلام است و او ظاهر نمیشود
تا اینکه صیحه از آسمان باسم او و باسم پدر و نسب او بر گوش اهل زمین برسد
و چون که فطری و جبلی نفس انسانی بر نشر خبری است که شنیده و از احم

و اشاعهٔ حدیث است که دیده از اینجهت این مطلب اسرار ائمه هدی ع منتشر
گردید در میان دوست و دشمن خانوادهٔ آل عصمت ع و لکن طواغیت و اعداء دین
چونکه شیعیان آل عصمت را بصدق و درستی شناخته است و خبر آنها را که گفته
بودند صاحب سیف دوازدهم از ائمه استکه غیبت آن طول خواهد کشید صدق
دانسته اند از این جهة خاطر جمع و مطمئن هستند که بر آنها زوال و ضرری
نیست لذا سرعت و تعجیل در اتلاف شیعیان و ایذاء و اذیت بآنها نمیکنند
پس رفاهیت شیعه در اینزمان بجهت اطمینان و خاطر جمعی طواغیت و اعداء
دین است و هرگاه فی الجمله توهم کنند که از آنها احتمال بروز امر خلاف تدبیر است
فوراً در مقام دفع و علاج آن برمیآیند و هرگاه صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه در
این عصر ظاهر شود در میان مردم منتشر خواهد شد خبر او بلکه شخص آنحضرت را بطاغوت
عصر تسلیم خواهند نمود و مهلت نمیدهند در قتلش مثل فرعون که مهلت نداد در قتل
اولاد بنی اسرائیل در وقتی که منتشر شد که وجود موسی در میان آنها مستور است و
هلاک فرعون و زوال ملکش در دست او خواهد شد و مثل نمرود که مهلت نمیداد در قتل
اهل مملکت و رعیت خود در وقتی که شنیده بود خبر ابراهیم را و خبر وقت ولادت
او و خبر هلاک شدن نمرود در دست او و زوال شدن دین و ملک خود در دست
خلیل الرحمن و همچنین است حال طاغیه زمان وفات امام حسن عسکری ع والد
حضرت حجت بمحض فوت آن بزرگوار جنازه را دفن نکرده در طلب ولد آنحضرت
در آمد و موکل و مامور بخانهٔ حضرت گذاشت و جاریه‌های حضرترا حبس نمود مدت دو
سال بگمان اینکه حمل دارد و قابله بسر آن گماشت و منتظر وضع حمل جاریه بود که بعد از
وضع حمل آن طفل را بکشد و ممکن است بگوئیم قوت حال شیعیان در اینزمان و ضعف
حال ائمه زمان سابق مقتضی این نیست که ظهور کند و غیبت ائمه ع دایر مدار قوت و
ضعف باشد زیرا که چون قرآن مشتمل بر عام و خاص و مطلق و مقید و مجمل و مبین
و ناسخ و منسوخ و غیر ذلک از احکامی که مخفی نیست بر غیر امام ع و باید امام ع کشف

کشف از این دستور نماید و بیان نمایند اصول احکام تکالیف را و از مسئله مردم جوابی
بدهند بطور قاعده کلیه که شخص مورد سؤال مندرج تحت قاعده کلیه باشد مثل انطباق
کلی بر فرد و این ممکن نیست مگر در صورتیکه امام ظاهر باشد در مردم پس اقتضاء
احتیاج به بیانات امام در شبهات احکام که مبتلی بهاء شیعیان است اشد
و اقوی است از اقتضاء ضعف حال ائمه ع غایب شدن آنها را در زمان خودشان
پس در زمان ائمه سابقین حقیقت حال همین طور بوده زیرا نزدیک بزمان بعثت و
نزول آیات احکام قرآن بود و حکمت مقتضی این بوده که ائمه معصومین ع در حضور
باشند تا مشکلات احکام را و متشابهات آیات را بیان نمایند و راه استنباط و
اجتهاد را واضح نمایند و همچنانکه نازل کردن آیات متشابهات و مجملات مشتمله بر احکام
تکالیف عباد بدون اینکه تأیید نمودن کسی را که عالم بحقایق آنها باشد منافی حکمت
و اغراء بجهل است و کذلک غایب نمودن عالم بحقایق آنها را از انظار عباد منافی
حکمت و اغراء بجهل است و تحمل ائمه اذیت و آزار را از اعداء دین در راه نشر احکام
و بیان مشکلات قرآن از حکمت و اسرار حق تعالی است که مقتضی تتمیم دین و تکمیل
مبین است و اما بعد از واضح شدن طریق و تاسیس قوانین راه استنباط و مدارج
اجتهاد و قوه شیعیان و بیان منسوخ از ناسخ و عموم از خصوص و مبین از مجمل و مقید
از مطلق با غالب بودن اعداء دین بر اولیاء الله و بعد ذلک قوه شیعیان و اشتهار
و نفوذ کلمات ایشان باندازه و مرتبه نرسد که طواغیت زمان از آن وجود مبارک
بالطوع والرغبة تمکین نمایند بلکه اگر دست رسی باو داشته باشد هلاک خواهند نمود
قطعاً و اینکه حکمت الهی هم اینست که نباید بیعت احدی در ظاهر در گردن او باشد
بلکه باید بیعت تمام عالم با آن وجود مبارک باشد کما اینکه اشاره میفرماید باین مطلب
آیه شریفه و نرید علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و
نجعلهم الوارثین پس در این صورت حکمت مقتضی غیبت است و شیخ
جلیل محمد بن بابویه فرمود که پدرم و محمد بن حسن رضی الله عنهما گفتند روایت نمود

سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از عباس بن معروف از علی بن مهزیار از حسن بن
سعید از محمد بن اسمعیل قرشی از کسی که روایت کرده از اسماعیل بن ابی ربیع از پدر خود
گفت فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله جبرئیل نازل شد بر من کتابی آورد در او خبر
ملوک و سلاطین روی زمین قبل از من و انبیاء و رسل که قبل از من مبعوث برسالت
بودند حدیث آن طولانی است موضع حاجت را گرفتم بعد از آن فرمود وقتیکه اشج بن
اشجان سلطان شد که مسمی بکیس بود سلطنت او مدت دویست و شصت و شش سال
بطول انجامید و در سنه پنجاه و یک از سلطنت او خداوند تبارک و تعالی حضرت عیسی بن
مریم را مبعوث برسالت فرمود و نور و علم و حکمت و جمیع علوم انبیاء سابقین را براو
تفضل فرمود و بعث فرمود او را بسوی بیت المقدس به بنی اسرائیل و آنها را باحکام الهی
و بکتاب حق و ایمان بخدا و رسولش دعوت نمود اباکردند از ایمان آوردن بخدا و طغیان
و کفرشان بیشتر گردید عیسی درباره آنها نفرین کرد فمسخ منهم شیاطین لیریهم آیة فیعتبروا
فلم یزدهم ذلک الا طغیانا و کفرا پس حضرت عیسی تشریف بردند به بیت المقدس
مدتی در آنجا مکث نمود تا سی و سه سال آنها را دعوت بخداوند میکرد تا کار بجائی رسید که
یهود در پی کشتن او در آمدند و ادعا نمودند که او را عذاب شدید دادند و در زمین زنده زنده
دفن کنند و بعضی دیگر ادعا نمودند که او را کشتند و صلب کردند و لکن خداوند تبارک
و تعالی آنها را قوت و قدرت سلطنت بر آنحضرت نداد بلکه امر را بر آنها مشتبه گردانید
قوت و قدرت بر عذاب و دفن و صلب و قتل او نداشتند کما اینکه تفسیر میفرماید براین قول الله
عزوجل انی متوفیک و رافعک الی و مطهرک من الذین کفروا پس قدرت
بر قتل و صلب او نداشتند والا یعنی قادر بودند لازم آید تکذیب قوله تعالی تعالی الله عما
یقول الظالمون علوا کبیرا بلکه او را باسمان بلند فرمود قال الله تعالی
و قولهم انا قتلنا المسیح عیسی بن مریم رسول الله و ما قتلوه و ما
صلبوه و لکن شبه لهم و ان الذین اختلفوا فیه لفی شک منه ما لهم به
من علم الا اتباع الظن و ما قتلوه یقینا بل رفعه الله الیه و

كَانَ اللهُ عَزِيْزًا حَكِيْمًا وقتی که خداوند خواست او را بلند کند وحی نمود که نور و حکمت و علم کتاب را تفویض شمعون بن حمون الصفا بنماید و آنرا خلیفه بر مؤمنین قرار دهد امر خدا را امتثال نمود و او را خلیفه بر آنها قرار داد پس از عیسی شمعون بامر خداوند عز و جل قائم مقام حضرت عیسی را در قوم خود بنی اسرائیل جاری میکرد با کفار جهاد میکرد و پس هر کسی که اطاعت او میکرد و ایمان باو میآورد داخل در زمرهٔ مؤمنین میشد و هر که انکار او را میکرد و عصیان او مینمود کافر میشد و شمعون را خداوند قبض روح نمود و در بندگان خود پیغمبری را مبعوث نمود از صالحین که یحیی بن زکریا بود و سلطان آن عصر اردشیر بن بابکان بود چهارده سال و ده ماه سلطنت او طول کشید و در سنه هشتم از سلطنتش یهود یحیی بن زکریا را بقتل رسانیدند و خداوند عز و جل خواست که یحیی را قبض روح نماید وحی کرد باو که وصایت را در اولاد شمعون قرار بدهد حضرت یحیی امتثال امر خدا را نمود و امر کرد حواریین و اصحاب عیسی را باو باشند و سلطان آن عصر شاپور بن اردشیر بود که سی سال سلطنت کرد تا اینکه ولد شمعون وفات نمود بعد از آن علم و حکمت و تفصیل میراث انبیا خداوند عالم در ذریه یعقوب بن شمعون قرار داد و سلطان آن عصر بخت النصر بود مدت سلطنت او صد و هشتاد و هفت سال بطول انجامید و از سلاطین یهود هفتاد هزار بجهت انتقام خون یحیی بن زکریا بقتل رسانید و بیت المقدس را خراب کرد و ملوک و خوانین یهود متفرق در بلاد ها شدند و در سنه چهل و هفت از سلطنتش خداوند عزیر را مبعوث گردانید پیغمبری برای خلق فرستاد عبارت حدیث این است بَعَثَ اللهُ الْعُزَيْرَ نَبِيًّا اِلٰى اَهْلِ الْقُرٰى الَّتِيْ اَمَاتَ اللهُ مَنْ بِهَا ثُمَّ بَعَثَهُمْ عَلَيْهِ وَكَانُوا مِنْ قُرًى شَتّٰى فَهَرَبُوا فِرَقًا مِنَ الْمَوْتِ فَنَزَلُوا فِيْ جِوَارِ عُزَيْرٍ وَكَانُوا مُؤْمِنِيْنَ وَكَانَ عُزَيْرٌ يَخْتَلِفُ اِلَيْهِمْ وَيَسْمَعُ كَلَامَهُمْ وَاِيْمَانَهُمْ وَاَحَبَّهُمْ عَلٰى ذٰلِكَ وَوَاخَاهُمْ عَلَيْهِ فَغَابَ عَنْهُمْ يَوْمًا وَاحِدًا ثُمَّ اَتَاهُمْ فَوَجَدَهُمْ مَوْتٰى صَرْعٰى فَحَزِنَ عَلَيْهِمْ وَقَالَ اَنّٰى يُحْيِيْ هٰذِهِ اللهُ بَعْدَ مَوْتِهَا تَعَجُّبًا مِنْهُ حَيْثُ اَصَابَهُمْ قَدْ مَاتُوا اَجْمَعِيْنَ فِيْ يَوْمٍ وَاحِدٍ فَاَمَاتَهُ اللهُ عِنْدَ ذٰلِكَ مِائَةَ عَامٍ فَلَبِثَ وَهِيَ مِائَةُ سَنَةٍ ثُمَّ بَعَثَهُ اللهُ وَاِيَّاهُمْ وَكَانُوا

مِائَةَ اَلْفِ مُقَاتِلٍ ثُمَّ قَتَلَهُمُ اللهُ اَجْمَعِيْنَ لَمْ يُفْلِتْ مِنْهُمْ وَاحِدٌ عَلٰى يَدَيْ بُخْتُ النَّصَّرِ پس از آن مهرقیه بن بخت النصر سلطان گردید تا شانزده سال و بیست روز سلطان بود و بنی آنعصر که دانیال بوده گرفت و زمین را شق نمود دانیال و اصحابش را انداخت در اینجا آتش روشن نمود که آنها را بسوزاند و قتیکه دید که آتش نزدیک بآنها نمیشود و نمی سوزاند آنها را در میان چاه کرد و شیر و سباعها را در آن چاه انداخت و بانواع اقسام عذابها آنها را عذاب کرد تا اینکه خداوند آنها را از دست او نجات داد و خلاص نمود و آنها همان اشخاصی میباشند که خداوند تبارک در کتاب عزیز خود میفرماید قُتِلَ اَصْحَابُ الْاُخْدُوْدِ النَّارِ ذَاتِ الْوَقُوْدِ وقتی که خداوند خواست دانیال را قبض روح نماید امر فرمود که نور و حکمت را تفویض نماید بمکیخا بن دانیال و سلطان آنزمان هرمز بود و سلطنت او مدت سی و سه سال و سه ماه و چهار روز بطول انجامید و بعد از او بهرام بیست و شش سال سلطان بوده و مکیخا بن دانیال و اصحابش ولی امر الله بوده و لکن اظهار ایمان نمیکردند از خوف زمان و در این حین بهرام بن بهرام هفت سال سلطنت نمود و در زمان او رسالت منقطع گردید و زمان زمان فترت شد وقتی مشیت حضرت حق قرار گرفت که مکیخا بن دانیال را قبض روح نماید وحی نمود او را در خواب که ودیعهٔ نور و حکمت الهی را بسپارد بپسر خود انشو بن مکیخا و بین حضرت عیسی و محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله مدت فترت چهار صد و هشتاد سال است اولیاء الله در روی زمین در این مدت ذریهٔ انشو بن مکیخا بود که بعضی شان از بعضی دیگر وارث بودند باختیار خداوند تبارک و تعالی و سلطان آنزمان شاپور بن هرمز بود که مدت سلطنتش نود و دو سال کشید و آن اول کسی بود که تاج را اختراع و لباسش را رواج داد و ولی امر الله در اینوقت انشو بن مکیخا بود و بعد از آن اردشیر برادر شاپور شصت سال سلطنت و در زمان او بود که خداوند عز و جل جوانان اصحاب کهف و الرقیم را مبعوث فرمود و ولی امر الله آن عصر دسیجا بن انشو بود و بعد از آن یزدجرد بن شاپور بیست و یکسال و پنجماه و نوزده روز سلطنت نمود

و ولی امر الله در آن عصر دیسحا بن انشو بود و وقتی که خداوند خواست که او را قبض روح نماید در خواب او را وحی نمود که ودیعه و امانت که علم نبوت و نور و تفصیل و حکمت الٰهی را بسپارد به نسطورس بن دیسحا بهرام جور مدت بیست و شش سال و سه ماه و بیجده روز سلطنت کرد و ولی امر الله در روی زمین نسطورس بن دیسحا و اصحاب مؤمنین ایشان بوده و چون خداوند عز و جل خواست او را قبض روح نماید وحی نمود در خواب که بسپارد ودیعهٔ علم الله را مرعیدا و فلاس بن قباد بن فیروز مدت چهار سال سلطنت کرد و ولی امر الله مرعیدا بود و بعد از فلاس قباد بن فیروز چهل و سه سال سلطنت نمود و بعد از آن جاماسف برادر قباد شصت و شش سال سلطنت نمود و ولی امر الله آن روز در روی زمین مرعیدا و اصحاب و شیعیان ایشان بوده تا وقتی که ارادهٔ حضرت حق تعلق گرفت که او را قبض روح نماید در خواب وحی نمود که ودیعهٔ رسالت را بسپارد به بحیر راهب و هرمز بن کسری در آن زمان سلطان و مدت سی و هشت سال سلطنت کرد و ولی امر الٰهی در این مدت بحیر و اصحاب و خواص و صدیقین او بوده تا اینکه کسری بن هرمز ابرویز سلطان عصر گشت و ولی امر الله بحیر بود تا اینکه مدت طول انجامید و وحی منقطع گشت و نعمتهای الٰهی را استخفاف کردند غیرت مردم در امور دینیه گم شد و دین مندرس گشت و صلوات از بین رفت فرقه‌های مختلف زیاد حادث شد و مردم در حیرت و ضلالت گم راه شدند و ادیان مختلفه و امور متشتته و سبل ملتبسه زیاد شد تا اینکه همهٔ این قرنها گذشت و هر صدی از این قرون بر شریعت و منهاج طریقهٔ پیغمبر عصر خودشان گذشتند تا اینکه استخلاص فرمود خداوند تبارک و تعالی نبوت و رسالت در شجرهٔ مشرفهٔ طیبه و جرثومهٔ متخیره که اختیار فرموده بود و در سابق علم خود در نافذ قول خود قبل از ابتداء خلقت عالم و آدم وَالْآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ و مقرر فرمود او را منتهای خیرهٔ و غایت صفوت معدن خاصهٔ نبوت خود یعنی محمد صلی الله علیه و آله و اختصّه بالنبوة و اصطفاه بالرسالة و اظهر بذلك الحق لیفصل بین عباد الله القضاء و یعطی فی الحق جزیل العطاء و یحارب

اعداء رب الارض و السماء و جمع عند ذلك ربنا تبارك و تعالی لمحمد صلی الله علیه و آله علم الماضین و زاده من عنده القرآن الحکیم بلسان عربی مبین لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید فیه خبر الماضین و علم الباقین

روایت کرده محمد بن حسن بن ولید رضی الله عنه گفت خبر داد ما را محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن حکم از هشام بن سالم از امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام فرمود نوح ؑ دو هزار و پانصد سال عمر نمود که هشتصد و پنجاه سال از آن پیش از مبعوث شدنش به رسالت و هزار سال الّا پنجاه سال در قوم خود مردم را دعوت بخداوند میکرد و هفتصد سال هم بعد از نازل شدن از سفینه و فرو نشستن آب روی زمین مشغول تعمیر بلاد و سکنی دادن اولاد خود در بلادها بوده پس از آن ملک الموت حاضر شد در حالتی که در تحت آفتاب بود ملک الموت گفت السلام علیك جواب رد نمود فرمود ای ملک الموت برای چه کار آمده گفت تو را قبض روح نمایم فرمود مهلت میدهی از آفتاب بسایه بروم گفت بلی پس حضرت نوح محول شد و فرمود ای ملک الموت زندگانی من در دنیا مثل منتقل شدن از آفتاب بسایه

روایت کرده است محمد بن ابراهیم بن اسحق رضی الله عنه گفت خبر داد ما را عبد العزیز بن یحیی الجلودی بالبصرة گفت خبر داد ما را حسین بن معاذ گفت خبر داد ما را قیس بن حفص گفت خبر داد ما را یونس بن ارقم از ابی سیار شیبانی از ضحاک بن مزاحم از نزال بن سبرت گفت ما را خطاب نمود امیر المؤمنین فرمود سه دفعه ایها الناس سؤال نمائید از من پیش از اینکه مرا گم کنید صعصعة بن صوحان از جای خود پا شد عرض کرد یا امیر المؤمنین ؑ چه وقت بیرون آید دجال فرمود بجای خود بنشین بتحقیق که خداوند تبارک و تعالی شنید کلام تو را و عالم است بآنچه در ضمیر تو است قسم بخدا نیست مسئول اعلم از سائل و لکن بجهة این مطلب علامات و هیآتست که بعض آنها متتبع بعض دیگر است حذو النعل بالنعل و اگر خواهی خبر دهم از آن علامات عرض کرد بلی یا امیر المؤمنین فرمود

حفظ کن بدرستیکه علامت این وقت است که مردم نماز را از بین ببرند و امانت را
خیانت کنند و دروغ را حلال دانند و ربا بخورند و رشوت بگیرند و بنیان عمارتها را
مرتفع و بلند سازند و دین را بدنیا بفروشند رشته کارها بدست سفها واباشد و از زنها
مشاورت نمایند و قطع صله ارحام کنند و تابع هوای نفس باشند و خونهای ناحق بریزند
و حلم مردم ضعیف باشند و ظلم فخر باشد امرا فجره باشند و وزرا ظلمه باشند و عرفاء
خائن باشند و قراء فسقه باشند و شهادات زور ظاهر گردد و فجور علانیه شود و
قول بهتان و گناه و طغیان در میان خلق رواج و شایع گردد و مصاحف زیور کنند
و مساجد را زینت دهند و اشرار را عزیز گیرند و ازدحمت الصفوف لعل مراد کثرت ازدحام
جماعت اشرار و غلبه آنها است واختلف الاهواء لعل مراد تشتت و تفرق
مردم است در امور دینیه و هر کسی را تابع مقتضای هوای نفس خود است و عقد
و عهد خودشان را وفا نکنند بلکه نقض نمایند و آن وقت است که موعود نزدیک
است و زنها شریک زوجشان باشند در کسب و تجارت از روی شهوت و حرص
و میل بدنیا و سیطره صوت فساق در میان خلق بلند شود و مردم از آنها اتباع
و اطاعت نمایند و رئیس قوم ارذل از آنها باشند و تقیه کنند مردم از
فاجر بجهت ترس و خوفشان از شرارت آنها و دروغ گویان مصدق باشند و
خیانت کنندگان امین باشند و مردم اوقات خود را بلهو و لعب و دف زدن و خواندن
بسر برند و لعنت کنند آخرین امت اولین آنها را وركب ذوات الفروج
السروج یعنی صاحبان فروج که زنها باشند سوار روی زین باشند و زنها شبیه مردها باشند
لعل مراد از تشبیه در عدم مبالات زنها در وظایف و تکالیف خودشان از اجتناب
از نامحرم و ستر نکردن خود را از نامحرم و متظاهر نمودن خود را از انظار مردم و غیر ذلک
از وظایف و حدودی که مخصوص زنست و تعدی نمودن از آنها از خصایص مردانست
والرجال بالنساء یعنی شبیه نمودن مردان خود را بزنها لعل مراد از تشبیه این
است که خود را از زی و خواص مردانگی خلع نموده و داخل در زی زنان شود و از ریش

تراشیدن و روی خود را براق و نرم و نازک نمودن و باقی نگذاردن موی در صورت
و استعمال کردن چیزهائیکه بر زنها حلال و بر مردها حرام است مثل استعمال طلا
از انگشتر و قاب ساعت و شانه و خلال و زنجیر و غیر ذلک که استعمال آنها بر مرد
حرام است و شهادت دهند بدون اینکه علم و اطلاعی داشته باشد و تفقه و تعلم
علوم دینیه و یاد گرفتن آن بجهت غیر دین بلکه بجهة دنیا و اختیار نمودن و تقدم
داشتن عمل دنیا را بر عمل آخرت و پوشیدن لباس و جلود گوسفند را بر قلبهای
گرگ یعنی در حسب ظاهر صورت مثل گوسفند بی اذیت و محجوب و مظلومست ولکن
در حقیقت و باطن قلب اهل آنزمان مثل قلب گرگ و حیوان درنده میباشد و
قلوبهم انتن من الجیف یعنی قلبهای اهل آنزمان بدتر و بدبوتر و گندیده تر است
از لاشه مرده والامر عن الصبر فعند ذلک الوحا الوحاء لفظ الوحاء یعنی
سرعت است در مقام سختی و تنگی استغاثه میشود یعنی که فریادرس است وحاء از برای
سکت است و نصب آن بتقدیر فعل است اصبغ بن نباته از جای خود
پا شد عرض کرد یا امیرالمؤمنین ع دجال چه کسی است فرمود ع بدانکه دجال صاید بن
صید است شقی است کسی استکه او را تصدیق کند و سعید کسی است که او را
تکذیب کند بیرون آید از بلدی که اسم آن بلد اصبهانست از قریه خارج شود که معروف
است بیهودیه و چشم راست آنملعون ممسوح است و چشم دیگرش در موضع جبهش
باشد تضیئ کانها کوکب الصبح یعنی بچشم که دارد اینقدر درخشنده و روشنی
دارد مثل ستاره صبح است فیها علقة کانها ممزوجة بالدم یعنی در چشم
آن علقه هست مثل اینکه مخلوط شده باشد بخون و میان دو چشمش نوشته بخطی که
هر کاتبی امی میخواند که این کافر است ویخوض البحار و آفتاب با او سیر کند
و شاید مراد این که سرعت سیر آنملعون مثل سرعت آفتابست که در یکروز از مشرق
تا مغرب را سیر نمودن قدرت دارد و بین یدیه جبل من دخان و جلوی روی آنملعون
کوهی است از دود و پشت سرش کوهی است سفید مردم می بینند که آن طعام است

خارج در قحط شدید و در زیر آن ملعون جاری باشد اقمر یعنی بسیار سفید رنگ هر یک گام
آن الاغ یکمیل مسافت است و تطوی له الارض منهلا و زمین در پای آن پیچیده
میشود و نهر آبی که میگذرد خشک میشود تا روز قیامت و باواز بلند صدا میکند بطوریکه
می شنوند آنچه در ما بین خافقین است از جن و انس و شیاطین و گوید اِلَیَّ اَوْلِیَائِی
وَاَنَا الَّذِی خَلَقَ فَسَوّٰی وَقَدَّرَ فَهَدٰی وَاَنَا رَبُّکُمُ الْاَعْلٰی یعنی بشتابید بسوی من
کسانیکه اولیاء و دوستان منند و من هستم آن کسی که خلق میکنم و تسویه میکنم میان
اعضاء و تقدیر میکنم پس هدایت میشوند و منم خدای شما و دروغ میگوید آن ملعون و او است
دشمن خداوند تبارک و تعالی بلکه آن لوچ و اعور است و مخلوق است از مخلوقات خداوند
میخورد و راه میرود و خالق شما منزه است از نقایص و خوردن و راه رفتن بدانکه اکثر
اشیاع و اعوان آن ملعون از اولاد زنا است و اصحاب الطیالسة الخضر و خداوند
تبارک و تعالی آن ملعون را هلاک خواهد کرد در زمین شام در محلی که معروف بعقبه افیق است
سه ساعت از روز جمعه گذشته در دست آن کسی که مسیح عیسی بن مریم در خلف او نماز
خواند بدانکه طامه کبری بعد این خواهد شد عرض کردند چه چیز است آن یا امیر المؤمنین ع
فرمود بیرون آمدن دابة الارض از زمین از نزد صفا که در او است انگشتر حضرت سلیمان
و عصای حضرت موسی و انگشتر را در روی هر مؤمنی بزند نقش گیرد در صورت او هٰذَا
مُؤْمِنٌ حَقًّا و در روی هر کافری بزند نقش بندد هٰذَا کَافِرٌ حَقًّا تا اینکه مؤمن ندا کند
اَلْوَیْلُ لَکَ یَا کَافِرُ و کافر ندا کند طُوْبٰی لَکَ یَا مُؤْمِنُ خیلی دوست دارم که حال امروز
من مثل حال تو باشد پس از این دابة وقتی که سر خود را بلند کند به بینند او را کسانی که در
ما بین خافقین است باذن خداوند عز و جل بعد از طلوع آفتاب از مغرب خود و آن وقتی
است که دیگر توبه قبول نیست و عمل بالا برده نمیشود وَلَا یَنْفَعُ نَفْسًا اِیْمَانُهَا لَمْ تَکُنْ
اٰمَنَتْ مِنْ قَبْلُ اَوْ کَسَبَتْ فِیْ اِیْمَانِهَا خَیْرًا پس از آن فرمود دیگر از من سؤال
نکنید از آنچه که حادث میشود بعد از این بدرستیکه حبیب من صلی الله علیه و آله از من
عهد گرفته که خبر ندهم از وقایع بعد از این بغیر از عترت خودم گفت نزال بن سبره بصعصعة بن

صوحان یا صعصعة از فرمایش حضرت چه اراده نموده گفت صعصعة بدرستی که آن کس که
عیسی بن مریم در خلف او نماز خواند آن دوازدهمی از عترت نهم از ذریه حسین بن علی ع
است و آفتابی از مغرب طلوع نماید او است که ظاهر شود در نزد رکن و مقام و طاهر کند
زمین را و میزان عدل را نصب کند و ظلم نکند احدی با حدی پس امیر المؤمنین ع خبر داد
که حبیب خود رسول خدا صلی الله علیه و آله از ایشان عهد و پیمان گرفته که خبر ندهم
بوقایع که بعد از این حادث شود بغیر از عترت خودشان روایت کرده ابو بکر
محمد بن عمرو بن عثمان بن فضل عقیلی الفقیه گفت خبر داد ما را ابو عمرو بن محمد بن جعفر
المظفر و عبد الله بن محمد الرازی و ابو سعید عبد الله بن محمد بن موسی بن کعب
الصیدانی و ابو الحسن محمد بن عبد الله الجوهری گفتند همگی خبر داد ما را ابو یعلی
احمد بن المثنی الموصلی از عبد الاعلی الطوسی از ابو ایوب از نافع از ابن عمر از
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هٰذَا الْحَدِیْثُ مثله سواء روایت نمود ابو
بکر بن محمد بن عمرو بن عثمان فضل الفقیه بهذا الاسناد عن مشایخه عن ابی یعلی الموصلی
عن عبد الاعلی بن حماد البرسی عن ایوب عن نافع عن ابن عمر بدرستیکه رسول الله ص
روزی با اصحاب خود صلوة فجر را ادا نمودند پس از اداء فریضه رسول خدا ص از جای
خود برخواستند باتفاق اصحاب رفتند در خانه را در مدینه طیبه دق الباب
نمودند زنی آمد پشت در عرض کرد یا ابا القاسم چه میفرمایید فرمود پیغمبر خدا ای مادر
عبد الله اذن بدهی نزد عبد الله وارد شویم عرض کرد یا ابا القاسم با عبد الله
چه شغلی دارید قسم بخدا او در عقل خودش مجهود است فَوَاللّٰهِ اِنَّهُ لَمَجْهُوْدٌ فِیْ
عَقْلِهٖ یُحْدِثُ فِیْ ثَوْبِهٖ وَاِنَّهُ لَیُرَاوِدُنِیْ عَلَی الْاَمْرِ الْعَظِیْمِ فَقَالَ ص اِسْتَاْذِنِیْ
لِیْ عَلَیْهِ فَقَالَتْ اَعَلٰی ذِمَّتِکَ قَالَ ص نَعَمْ عرض کرد داخل شوید رسول خدا ص
داخل خانه شد در حالتی که او در قطیفه بود همهمه در میان آن میکرد مادرش گفت
ساکت باش آرام گیر که اینست محمد ص نزد تو آمده پس ساکت شد و نشست آرام
گرفت پس رسول خدا ص فرمود مَا لَهَا لَعَنَهَا اللّٰهُ لَوْ تَرَکَتْنِیْ لَاَخْبَرْتُکُمْ اَهُوَ هُوَ

پس از آن رسول خدا ص فرمود چه می بینی عرض نمود می بینم حقی را و باطلی را و می بینم عرش را که در روی آبست فرمود رسول خدا ص بگو اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنِّیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ عرض نمود شما خودت بگوئی اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ و من بگویم اِنِّیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ فرمود بگو و شهادت بده باینطور اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهِ وَاَنَّکَ رَسُوْلُ اللّٰهِ عرضکرد خدا تورا باینمطلب اولی تر از من قرار نداده **وچون** روز دویم شد حضرت سید انبیاء ص بعد از اداء فریضه صبح باتفاق اصحاب تشریف بردند در خانه را دق الباب نمودند مادر همان ملعون عرضکرد داخل شوید وارد شدند در حالتی که در سر درخت نخله خرما بود بعز دم مادرش گفت ساکت باش پائین بیا که اینست محمد نزد تو آمده پس ساکت شد و از درخت پائین آمد فرمود رسول خدا ص مَا لَهَا لَعَنَهَا اللّٰهُ لَوْ تَرَکَتْنِیْ لَاَخْبَرْتُکُمْ اَهُوَ هُوَ وچونکه آنروز هم گذشت **روز سیم** شد رسول خدا ص نماز صبح را با اصحاب خود ادا نمودند و باتفاق اصحاب تشریف بردند بهمان خانه را دق الباب نمودند تشریف بردند بخانه در حالتی که آنملعون در میان گوسفندان خود آنها را صدا و صیحه میزد مادرش گفت ساکت باش و بنشین و آرام گیر که محمد آمده است پس ساکت شد و آن روز روزی بود که آیات از سوره دخان بر سید انبیاء ص نازل شده بود و رسول خدا ص در نماز صبح تلاوت فرموده بود پس از آن فرمود بگو اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنِّیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ عرضکرد تو بگوئی اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنِّیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَمَا جَعَلَکَ اللّٰهُ بِذٰلِکَ اَحَقَّ مِنِّیْ یعنی خدا تورا در اینمطلب اولی و احق از من قرار نداده پس فرمود سید انبیاء ص اِنِّیْ قَدْ خَبَأْتُ لَکَ خَبْأً یعنی بدرستیکه از برای تو رزق و قسمتی ذخیره نمودم پس عرض کرد اَلدُّخُّ اَلدُّخُّ ابن اثیر در نهایه فرموده خَبَأْتُ لَکَ خَبْأً فَقَالَ هُوَ الدُّخُّ اَلدُّخُّ اَلدُّخُ بضم الدال و فتحها الدخان لانه اراد بذلک یَوْمَ تَاْتِی السَّمَآءُ بِدُخَانٍ مُّبِیْنٍ وَقِیْلَ اَنَّ عِیْسٰی یَقْتُلُ الدَّجَّالَ بِجَبَلِ دُخَانٍ وَیَحْتَمِلُ اَنْ یَکُوْنَ اَرَادَهُ تَعْرِیْضًا بقتله و احتمال دارد که اراده کرده که جبل دخان در جلو روی او اولی باشد برای او آن

انچیزیکه

انچیزی که سید انبیاء ص با او وعده نمود و فرمود رسول خدا ص اِخْسَأْ فَاِنَّکَ لَنْ تَعْدُوَ اَجَلَکَ وَلَنْ تَبْلُغَ اَمَلَکَ اِخْسَأْ امر است که خطاب میشود باو دنی و پست فطرت را فرمود لال شو ای پست فطرت بدرستی که تو هرگز نخواهی شمرد اجل خود را و نخواهی رسید بآرزوی خودت و نخواهی رسید مگر بآنچیزیکه مقدر شده است از برای تو پس از آن باصحاب خود فرمود ایها الناس خدا مبعوث نفرمود هیچ پیغمبری را مگر اینکه خبر داده او را از دجال و قوم او را ترسانیده از دجال و بدرستیکه خداوند عز و جل دجال را تا آخر انداخته از هر پیغمبری تا امروز شما و هر وقت که امر او بر شما مشتبه گردید بدانید که خالق شما اعور نیست و دجال خارج خواهد شد بر الاغی که مابین دو گوش او یک میل مسافت است و خارج شود در حالتی که بهمراه او است جنت و نار و کوهی از نان و نهری از آب و اکثر اتباع او یهود و اولاد زنا و اعراب است داخل خواهد شد تمامی آفاق زمین را مگر مکه و خانه های مکه و مدینه و خانهای مدینه را **احقر میگوید** طول غیبت امام عصر عجل الله فرجه اعجب است از حکایت دجال و غیبتش و طول بقائش در اینمدت که شنیدی نیست با اینکه هر نبی از انبیاء خداوند خبر داده از دجال و طول غیبت آن معلوم است بر هر ذی شعوری که کارهای آلهی همه باعث تعجب و تحیر است زیرا که منشأ تعجب عدم اطلاع و قصور عقل است از ادراک حکم و مصالحی که در کارهای خداوند است و هر چند که مصالح و حکم مخفی شد تعجب در عقول زیادتر گردد و هر چند که حکم و مصالح در عقول ظاهر گردید تعجب کمتر گردد پس اگر عقول ادراک کند که مصلحت و حکمت در خلقت دجال و غیبت او و طول مدت چه چیز است تصدیق خواهد نمود و همچنین است حال در خلقت ابلیس و شیاطین که اگر عقول ناقصه ملتفت شوند که حکمت در خلقت او و تسلط او بر بنی آدم چه چیز است ابدا احدی در دنیا خیال معصیت نمی کرد **تعجب است** از این خلایق چطور تصدیق میکنند امثال اینگونه اخبارات را که پیغمبر ص خبر داده و تصدیق نمیکنند وجود مبارک ولی عصر عجل الله تعالی فرجه را و طول غیبت آن بزرگوار را و ظاهر شدن در آخر الزمان

کمالیکه

کما اینکه تنصیص کردند باینمطلب سید انبیاء ص و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین و در
کتب عامه و خاصه متواتر رسیده اسم و نسب و شخص آن بزرگوار را و من بنیدانم اینها
که بظاهر زبان اقرار باین وجود مبارک دارند و لکن عمل آنها مخالف بر حسب
اقتضای اقرار شانست چگونه است اعتقاد اینها اگر اعتقاد آنها صحیح است
و موافق با قرار زبانست پس عمل ایشان که با یهود و نصاری هم ماکل و مشرب
آنها فاسق است و اگر اعتقاد شان در این باب فاسد است و اقرار بزبان از
باب عصبیت و اینکه این مذهب مذهب پدر و مادر و اجداد شانست و انکار مذهب
اجداد باعث مذمت و ملامت است پس اینها کافرند بدین محمد ص و آنچه که آنحضرت
خبر داده است پس این بیچاره بدبخت باید در صدد پیدا کردن دین حق در آید و نهایت
چیزیکه آنها در امر حجت صلوات الله علیه ممکن است ایشانرا اینست که بگویند که این
روایات که شما نقل میکنید صحت آنها بر ما معلوم نیست میگوییم کسانی که منکر نبوت
محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم از یهود و نصاری و ملحد و براهمه و سایر
مذاهب خارجه همین حرف را گویند که در نزد ما صحت این روایات که نقل میکنید ثابت
نشده و شما که اقرار بامر نبوت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله دارید و عملتان مخالف
با شرع است در جواب منکرین اسلام و منکر نبوت نبی و منکرین معجزات و دلایل
سید انبیاء ص چه جواب میدهید ما هم بشما همان جواب خواهیم داد و میگوییم اقرار
بصحت نبوت مستلزم است اقرار و تصدیق باخبار آنحضرت و اقرار و تصدیق بعد
اوصیاء آن بزرگوار و موافق نمودن اقرار بزبان بتصدیق بجنان و تصدیق جنان
بعمل بشرایع و ارکان و از سید انبیاء ص رسیده است خبر متواتر فرمود کلما کان
فی الامم السالفة یکون فی هذه الامة مثله حذو النعل بالنعل والقذة
بالقذة یعنی هر چیزی و وقایعی که در امتهای سابقه حادث شده در این امت هم
مثل آن بعینها حادث خواهد شد و در امم سابقین و انبیاء ماضین که حجج الله بر خلق
بودند عمرهای طولانی میکردند اما حضرت نوح ع دو هزار و پانصد سال عمر نمود و قرآن

شریف ناطق است که در میان قوم خود یکهزار الی پنجاه سال مانده و در خبر صحیح وارد است
ان فی القائم سنة من نوح وهی طول العمر یعنی در امر قائم که حجة بن الحسن
العسکری صلوات الله علیهما و علی آبائهما باشد سنتی از نوح است و آن طولانی در
عمر است و از عمر شریف ایشان هنوز که حال تحریر است ۱۳۴۹ از قدر نصف عمر نوح
هم اینقدر نگذشته زیرا که در ۲۶۰ یا دویست و شصت و دو در روز یکشنبه یا جمعه
دهم شوال از اعداء دین غایب گشت و عجب است از اینکه تصدیق نمایند بقصه اصحاب
کهف و زنده بودن آنها در غار سیصد سال شمسیه و یا سیصد و نه سال قمری کما اینکه قرآن شریف
ناطق است ثلاث مائة سنین وازدادوا تسعا و چگونه تصدیق ندارند بامر
صاحب الزمان با این اخبار متواتره که از صاحب شریعت رسیده در امر قائم سلام الله
علیه و در غیبت آن بزرگوار و ظهورش بعد از تشکیک و سست شدن اکثر مردم در امر
آنحضرت و ارتداد شان از قول بغیبت و ظهور شان بعد از ارتداد و آیا انکار این امر بعد از
شنیدن این اخبار از صاحب شریعت غیر از عناد و جحود چیزی است و سید انبیاء ص خبر داد
بعمار که فئة باغیه او را شهید میکنند و بامیر المؤمنین ع خبر داده که محاسن شریف از خون
سر مبارک خضاب شود و بامام حسن مجتبی ع خبر داده که بزهر جفا شهید شود و بامام حسین ع
خبر داده که بسیف بنی امیه علیهم لعائن الله شهید گردد و غیر ذلک از اخبار غیبت که از
آن سید انبیاء و اصدق الصادقین در قضایای مختلفه و وقایع و حوادث متشتته در زمان
گذشته و آینده ما کان و ما یکون و ما هو کائن الی یوم تمام اصحاب خود خبر داده
که در کتب عامه و خاصه اخبارات غیبیه آن سید لولاک لما خلقت الافلاک از حد احصی
بیرون بطور تواتر مظبوط است و اخبار از امر قائم سلام الله علیه و از وقوع غیبت و
تعیین اسم و نسب آن بزرگوار خبر داده و صادق و مصدق است در جمیع اقوال و
مصیب است در جمیع احوال و کسی که ایمان باو آورده باید ایمان بتمام اقوال و اخبار
آن بزرگوار بیاورد زیرا همه اینها در سلک یک رشته است پس انکار خبری از اخبار
نماید انکار بر رسالت است و انکار رسالت انکار وجود صانع و آن شرک است و ایمان

با و تسلیم باو است در جمیع امور و اخبار غیبت و تسلیم بآنها سالم بودن از خلط ریب
و شک است و اسلامی که خداوند در قرآن اخبار از حقانیت آن فرموده آن استسلام
و انقیاد است که خالص از شوائب شبهه باشد **از عجائب دهر است** که مخالف
ما که نصاری و مسیحیان باشند روایت میکنند که عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیه گذرشان
بزمین کربلا افتاد دید عده از آهوان در آن صحرا جمع شده اند تا نظرشان بحضرت
عیسیٰ افتاد بجانب آنحضرت گریه کنان آمدند حضرت بزمین نشست و حواریین هم
نشستند آنحضرت گریه کرد و حواریین هم گریه کردند و لکن حواریین جهت سر نشستن و گریه
آن بزرگوار را نمیدانستند عرض کردند یا روح الله و کلمته جهة گریه حضرتت چه چیز است
فرمود آیا خبر دارید که این زمین چه زمینی هست عرض نمودند نه فرمود این زمین است که
در این زمین شهید خواهد شد فرخ الرسول احمد یعنی جوجه و سبط پیغمبر آخر الزمان و فرخ
خیرهٔ طاهره بتول که شبیه مادر من است در همین زمین شهید خواهد شد و ملحود خواهد شد
و این زمین است که اطیب از مشک است زیرا تربت طیبهٔ سبط است و طینت طیبهٔ
انبیاء و اولاد انبیا همین طور است و این دستهٔ آهوان با من حرف میزنند و میگویند
جهت اینکه ما در این زمین میچریم شوقی است در ما باین تربت طیبهٔ فرخهٔ مبارکه و گمان
داریم که در این زمین مامون باشیم پس از آن حضرت عیسیٰ دست مبارک دراز کرد از بعرهٔ
آن آهوان برداشت و استشمام نمود و فرمود اللّٰهم ابقها ابداً حتی یشمها
ابوه فتکون له عزاء و سلوة یعنی بار الها این بعره ها را باقی بدار همیشه تا پدرش
استشمام نماید تا از برای او عزاء دنیا و نعمت آخرت باشد و آن بعرها ببرکت دعای
حضرت عیسی ماند تا زمان حضرت امیر المؤمنین ع تا اینکه آن بزرگوار گذرش در زمین
کربلا افتاد و وقتی بود که عازم جنگ صفین بود و امر فرمود ابن عباس آن بعرها را
پیدا کرد خدمت حضرت آورد آن بزرگوار استشمام نمود و بگریه درآمد و اصحاب هم گریه
کردند و خبر داد بآنها حکایت آن زمین را و حکایت حضرت عیسی را تعجب است از
آنهائیکه تصدیق میکنند باینکه این بعره های این آهوان در این زمین زیادتر از

پانصد سال مانده و در مدت طویله بارانها و بادها و گذشتن شبها و روزها و سالها بر آنها
تغییری و تبدیلی نداده و اما تصدیق نمیکنند باینکه قائم از آل محمد ص باقی و زنده و غائب
است از انظار که وقتی که مصلحت غیبت مبدل شود بمصلحت ظهور که ظاهر شود و بیخ
و دمار اعدای دین را از روی زمین برآورد و رواج و ظاهر نماید دین جدش سید انبیاء
را با اینهمه اخبار صحاح که رسیده است از نبی خاتم الانبیاء و از خاتم الاوصیاء و ائمه اطهار
صلوات الله علیهم اجمعین که همه آن بزرگواران تخصیص فرمودند باسم و شخص و نسب
و طولانی غیبت و اینکه سنن انبیاء سابقین از طولانی عمر و غیر ذلک از علامات
آنحضرت را بیان کردند **روایت کرده** احمد بن محمد بن حسن القطان که شیخ
اصحاب حدیث است در بلد ری و معروف است بابی علی بن عبد ربه گفت خبر داد مارا
احمد بن یحیی بن زکریا القطان گفت خبر داد مارا بکر بن عبد الله بن حبیب گفت خبر داد
مارا تمیم بن بهلول گفت خبر داد مارا علی بن عاصم از حصین بن عبد الرحمن از مجاهد از
ابن عباس گفت در خدمت مولی امیر المؤمنین علیه السلام عازم جنگ صفین بیرون
شدیم وارد زمین نینوا شدیم که معروف بشط الفرات است فرمود بآواز بلند یا ابن
عباس آیا میدانی که این موضع کجا است عرض کردم نمیدانم یا امیر المؤمنین فرمود اگر
میدانستی مثل آنچه را که من میدانم از اینجا گذر نمیکردی تا اینکه گریه میکردی مثل اینکه من
گریه میکنم گفت اینقدر گریه کرد تا اینکه محاسن شریف از اشک چشم تر گشت و جاری شد
بسینه مبارک ابن عباس گوید که از گریه آنحضرت ما هم بی اختیار گریه میکردیم میفرمود آه آه
مارا چه است با آل ابی سفیان مارا چه است با آل حرب شیطان و مارا چه است
با اولیاء کفره و طغیان صبراً یا اباعبدالله بتحقیق ملاقات نمود پدرت مثل آنچیزیرا که تو
ملاقات خواهی نمود پس آبی خواست وضو ساخت نماز کرد بعد از فراغ دوباره کلام
اول را مکرر فرمود پس از آن یکساعت خواب رفت بیدار شد صدا زد یا ابن عباس عرض کردم
حاضرم در محضر اقدست فرمود آیا خبر بدهم آنچه را که در خواب دیدم عرض نمودم آنچه را که دیده
خیر است یا امیر المؤمنین ع فرمود دیدم جوانان سفید روئی را که نازل شدند از آسمانها

یا آنها بود علمهای سفید و شمشیرهای سفید که تلعلع و براق در کمر بسته بودند و دور این زمین
خطی کشیدند پس از آن دیدم که این درختهای نخله را که شاخه‌های بریده بر زمین ریخته
و دیدم این زمین که دریای خون عبیط است و گویا حسین من در میان آن غرق است و
استغاثه نماید و کسی بفریاد او نمیرسد دیدم جوانان سفید روی را که از آسمانها نازل
شدند ندا میکنند صبراً آل الرسول بدرستی که شما شهید خواهید شد در دست بدترین خلق
و این بهشت است که مشتاق تو است یا اباعبدالله پس از آن بمن بشارت میدهند
گویند یا اباالحسن خداوند چشمهای شما را روشن نماید روز قیامت روزی که خلق از
خاک سر بر میدارند بامر رب العالمین قسم بخدائی که جان علی در ید قدرت او است
صادق مصدق ابوالقاسم صلی الله علیه و آله خبر داد مرا که عنقریب خواهم دید خروج
خودم را بسوی اهل بغی و دشمنان دین و این زمین کربلا است و دفن خواهد شد در همین زمین
حسین با ۱۹ تن جوانان از ذریه من و فاطمه علیها السلام و این زمینی است که در آسمانها
معروفست ارض کربلا گویند بقعة البحرین گویند و بقعه بیت المقدس گویند پس از آن
فرمود یا ابن عباس در این زمین بعرهٔ آهوانی است فوالله ما کذبت و لا کذبت و زان
آن بعره‌ها رنگ زعفران است آنها را پیدا کن ابن عباس گوید جستجو نمودم پیدا کردم دیدم
در یک موضعی جمعست صدا زدم یا امیرالمؤمنین ع یافتم با همان نشانه و علامتی که فرموده بود
برد فرمود علی بن ابی طالب ع صدق الله و رسوله برخواست از جای خود بسرعت تمام
بسوی بعرها میدوید و آنها را برداشت بنا کرد استشمام نمودن بعد فرمود هی بعینها فرمود
یا ابن عباس آیا میدانی چه چیز است اینها و هذه الابعار قد شمها عیسی بن مریم
این ابعر همانهاست که عیسی بن مریم اینها را استشمام نموده و آن وقت سر و عسکر و حکایات
آمدن عیسی باین زمین و گفتگو نمودن با آهوان صحرا و بعره‌ها در این زمین گذاشتن پس
از آن فرمود باواز بلند یا رب عیسی بن مریم لا تبارک فی قتلة الحسین و المحارب
علیه و المعین علیه و الخاذل له پس از آن گریه زیادی کرد ابن عباس گوید
از گریه حضرت ما گریه کردیم و اینقدر آنحضرت گریه نمود تا اینکه افتاد غش نمود بعد از

مدتی بهوش آمد بعره‌ها را برداشت در کیسه کرد فرمود یا ابن عباس تو هم از آنها بردار
در کیسه کن و فرمود ای ابن عباس هر وقتی که دیدی از این بعره‌ها خون میچکد بدانکه
اباعبدالله را کشته‌اند و دفن در این زمین نموده‌اند ابن عباس گوید قسم بخدا که آن بعره‌ها را
حفظ نمودم بطوریکه عزیزتر از واجباتی که بر من خداوند فرض فرموده تا یکوقتی در خانه خود
خوابیده بودم از خواب بیدار شدم دیدم خون عبیط از آن جاریست نشستم بنا کردم
بگریه کردن و گفتم قتل والله الحسین **روایت است** که حبابه والبیه
حضرت امیرالمؤمنین ع و بعد از آن بزرگوار ائمه اولاد معصومین آنحضرت را ملاقات
نمود و بهمه تضعیفوا اینقدر زنده و باقی ماند تا درک حضور حضرت رضا علیه آلاف التحیة و
الثناء را نمود کسی که تصدیق این را میکند تعجب است که چگونه انکار قائم سلام الله
علیه را میکند **درخصوص همین** حبابه والبیه حدیثی است که روایت کرده
علی بن احمد الوداق ره گفت خبر داد ما را محمد بن یعقوب گفت خبر داد ما را علی بن محمد
از ابی علی محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر از احمد بن قاسم عجلی از احمد بن یحیی المعروف
ببرد محمد بن حداهی از عبدالله بن ایوب از عبدالله بن هشام از عبدالکریم بن
عمر جعفی از حبابه والبیه گفت دیدم امیرالمؤمنین ع را در شرطه خمیس و در دست مبارک
عصائی بود و با آن میزد بر سرها بعین ماهیان حرام را مثل جری و مارماهی و الزمیر
و طافی و غیر ذلک از ماهیان حرام گوشت و میفرمود یا بیاعی مسوخ بنی اسرائیل
و جند بنی مروان فرات ابن مخنف از جای برخواست عرض کرد یا امیرالمؤمنین
جند بنی مروان کیستند فرمود اقوام حلقوا اللحی و فتلوا الشوارب یعنی قومی
هستند که ریشهای خود را می تراشند و شاربهای خود شان را فتیله میکنند احتمال
دارد که مراد از فتیله نمودن شوارب اینست نصف هر یکرا از عرض میزنند و نصف
دیگر را باقی میگذارند و احتمال دارد که گره و شق و نوکشان روی به بالا کنند و علی ای حال مراد
تشبیه نمودن مسلمانیکه صاحب این عمل شنیع است به یهود و نصاری و تنزیل نمودن اینها است
منزله بنی اسرائیل در هیاکل و صورت و در خبر است که میفرماید لعن الله الخالق

ومراد لعنت نمودن برکسانیست که صورتهای خود شان را میتراشند بجهت زینت
وحبابهٔ والبیه گوید ندیدم کسی را که انطق و افصح باشد در کلام از آنحضرت و از عقب
آن بزرگوار رفتم تا اینکه تشریف برد و نشست در جای واسع از مسجد عرض کردم
یا امیر المؤمنین علامت و دلالت امامت چه چیز است فرمود بیاور از این ریگها و
بدست مبارک اشاره نمود بآن ریگها پس آوردم بخدمت آنحضرت گرفت آنها را با انگشتر
خود را زد بآنها نقش بست و فرمود یا حبابه هرگاه کسی مدعی امامت گردید و قادر شد مثل
همین طوریکه دیدی از من بدانکه او امام مفترض الطاعت است و هر چیز نکه اراده نماید
قادر است بر فعل او حبابه گوید منصرف شدم تا اینکه امیر المؤمنین از این دنیا رحلت نمود
مشرف شدم در خدمت حسن بن علی دیدم در جای امیر المؤمنین نشسته و مردم از آنحضرت
مسائل سؤال مینمایند فرمود یا حبابه عرض کردم بلی یا مولائی فرمود بیاور آنچیزی را که
در نزد تو است گفت ریگها را دادم بخدمت آنحضرت خاتمی زد بآنها نقش بست مثل
همانطوریکه امیر المؤمنین کرد و بعد از ایشان خدمت حضرت حسین بن علی شرفیاب شدم
در مسجد پیغمبر آنحضرت کمال لطف بمن فرمود و گفت از برای امامت علامت و دلالت
است آیا میخواهی بیان کنم عرض کردم بلی یا سیدی فرمود بیاور آنچه را که در نزد تست
ریگها را بحضرت ایشان دادم خاتمی زد بآنها نقش بست و بعد از آنحضرت حضور مبارک علی بن
الحسین مشرف شدم و در آن حین سن بحدی رسیده بود که بدنم از ضعف پیری
مرتعش و لرزان بود و صد و سیزده سال از عمرم گذشته بود و علی بن الحسین را دیدم
در سجده گاه مشغول برکوع و سجود و عبادت خدا بود و بانگشت سبابهٔ مبارکه اشاره بطرف
من نمود جوانی من عود کرد عرض کردم یا سیدی از دنیا چقدر گذشته و چقدر باقی
مانده فرمود اما ما مضی فنعم و اما ما بقی فلا پس از آن فرمود بیاور آنچه را که در نزد
تست آوردم تقدیم نمودم خاتمی زد در آن نقش گرفت بعد از آن خدمت ابا جعفر
رسیدم خاتمی زد در آن نقش بست بعد از آن حضور مبارک ابا عبد الله رسیدم خاتمی
زد در آن نقش بست بعد از آن خدمت مبارک ابو الحسن موسی بن جعفر رسیدم خاتمی زد

در آن نقش بست و بعد از آن خدمت مبارک حضرت رضا رسیدم خاتمی زد در آن
نقش بست پس از آن حبابه نه ماه دیگر در حیات بود بنا بر خبر عبد الله بن همام و
روایت کرده محمد بن محمد بن عصام رضی الله عنه گفت خبر داد مارا محمد بن یعقوب
کلینی گفت خبر داد مارا علی بن محمد گفت خبر داد مارا محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر
گفت خبر داد مارا پدرم از موسی بن جعفر از پدر خود جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی
فرمودند علی بن الحسین زین العابدین در حق حبابهٔ والبیه دعا بدرگاه قاضی الحاجات
نمودند جوانی او را خداوند رد نمود و بانگشت مبارک اشاره نمود بطرف او و در همان
ساعت حایض شد و تا آن روز صد و سیزده از عمر آن زن گذشته بود **مصنف**
گوید خداوندی که قادر است جوانی حبابه را رد نماید بعد از پیری و گذشتن صد و سیزده
سال از عمر آن زن و بودن در دنیا و اینقدر زنده و باقی باشد تا درک نماید فیوضات هشت
اوصیاء پیغمبر را تا زمان حضرت مرتضوی علی بن موسی الرضا البته قادر است از نفس
امام منتظر سلام الله علیه دفع نماید هرم و پیری را و حفظ نماید جوانی آنحضرت را
و باقی بدارد تا اینکه زمین را پر نماید از عدل و قسط بعد از پر شدن از ظلم و جور
از اینجهت است که ابی بصیر میگوید از ابا جعفر شنیدم که میفرمود در ذات
مقدس صاحب الامر چهار سنت است از چهار انبیاء سنتی است از موسی
و سنتی است از عیسی و سنتی است از یوسف و سنتی است از محمد صلی الله علیه
و آله اما موسی فخائف یترقب و اما از یوسف زندان و اما از عیسی در حق او گوید
که فوت شده و لکن زنده است و اما از محمد فالسیف **روایت کرده**
محمد بن ابراهیم بن اسحق رضی الله عنه گفت خبر داد مارا عبد العزیز بن یحیی البصری گفت
خبر داد مارا محمد بن عطیه گفت خبر داد مارا عبد الله بن عمرو بن سعیدی البصری
گفت خبر داد مارا هشام بن جعفر حماد از عبد الله بن سلیمان گفت در بعضی کتب
آسمانی خوانده ام که ذو القرنین مردی بوده از اهل اسکندریه زمخشری در کشاف
در تفسیر آیات وارده در قصهٔ ذو القرنین میگوید که ذو القرنین سلطان تمام روی

زمین گشت حکایت شده از مؤمنین دو نفر سلطان روی تمام زمین گشتند یکی
سلیمان بود و دیگری ذو القرنین و از کفار هم دو نفر سلطان تمام روی زمین
گشتند یکی نمرود و دویمی بخت النصر که بعد از نمرود بود و در خصوص ذو القرنین اختلاف
است قولی استکه باینکه بندهٔ صالح بوده خداوند عز اسمه سلطنت روی زمین را
و علم و حکمت را باو تفضل فرموده و لباس ابهت و هیبت براو پوشانید و نور و
ظلمت را برای او مسخر گردانید وقتی که روی زمین را سیر میکرد نور از پیش روی او دلیل
بود و ظلمت از عقب او احاطه میکرد و قول دیگر باینکه پیغمبر بوده و قولی دیگر است که
ملکی بوده از ملائکه و از علی علیه السلام است که فرمود ابر با مسخر او بوده و تمام اسباب
روی زمین در قدرت او بوده و نور از برای او مبسوط بوده و سؤال شد از آنحضرت ع
از ذو القرنین فرمود او خدا را دوست داشت و خدا هم او را دوست داشت این
کوا از امیر المؤمنین ع صلوات الله علیه سؤال نمود از اینکه آیا ذو القرنین پادشاه
بود یا نبی از انبیاء بوده فرمود نه پادشاهی بود و نه نبی بلکه بندهٔ صالحی بود ضُرِبَ
عَلیٰ قَرْنِهِ الاَیْمَنِ فِی طَاعَةِ اللهِ فَمَاتَ ثُمَّ بَعَثَهُ اللهُ فَضُرِبَ عَلیٰ قَرْنِهِ الاَیْسَرِ
فَمَاتَ فَبَعَثَهُ اللهُ فَسُمِّیَ ذُو القَرْنَیْنِ وَفِیکُمْ مِثْلُهُ این لفظ مثله و فیکم که صاحب
کشاف نقل از امیر المؤمنین ع اشاره است بر امام زمان حجة بن الحسن العسکری صلوات
الله علیه و علی آبائه الطاهرین که در میان این امت هست و مثل ذو القرنین ولایت مطلقه
در قدرت بر اسباب و سلطنت بر تمام روی زمین و اقتدار بر گردانیدن ملل مختلفه
را بر ملت واحده نظیر ذو القرنین و قولی استکه باین که مردم را دعوت بتوحید میکرد و او را
میکشتند خداوند او را زنده میکرد و از سید انبیاء ص رسیده که او ذو القرنین
نام داشت جهت این استکه دو قرن دنیا را طواف کرد یعنی دو جانب مشرق و مغرب را
وَقِیلَ کَانَ لَهُ قَرْنَانِ اَیْ ضَفِیْرَتَانِ و وجه دیگر گفته شده که در زمان او دو قرن
مردم منقرض شد و از وهب نقل کرده که پادشاه روم و فارس بوده و روایت
شده که پادشاه روم و ترک بوده ایضاً از وهب نقل کرده که دو صفحهٔ سر آن از نحاس

بوده و گفته شده که در تاج آن دو قرن داشت و گفته شده است که در سر آن دو چیز
بوده شبیه دو قرن و ممکن است که جهت ملقب شدن او بذو القرنین بجهت شجاعت آن
بوده باشد کما سُمِّیَ الشُّجَاعُ کَبْشًا لِاَنَّهُ یَنْطَحُ اَقْرَانَهُ وَکَانَ مِنَ الرُّوْمِ وَلَدَ
عَجُوزٍ لَیْسَ لَهَا وَلَدٌ غَیْرُهُ انتهی کلام کشاف برگردیم عبد الله بن سلیمان گفت
عبد الله مادر اسکندر پیره زنی بوده ولدی از برای او غیر از اسکندر نبوده و آن را
اسکندروس میگفتند در کمال حیاء و عفت و خلق و ادب بود از زمان جوانیش تا وقتیکه
بسن کمال رسید در خواب دید که رسید بآفتاب و گرفت دو قرن آفتاب را که یکی در مشرق
و دیگری در مغرب بوده و خواب خود را بقوم خود حکایت کرد او را ذو القرنین میگفتند
و بعد از دیدن این خواب همت خود را بلند نمود و شهرت در میان مردم گرفت و معروف
شد و عزیز گردید در قوم خود و اوّل امر او این بود که مردم را دعوت باسلام میکرد و
مردم اسلام آوردند بجهت هیبتی که از او در دل مردم افتاد پس از آن امر کرد آنها را که
مسجدی بنا کنند که در طول چهار صد ذراع و در عرض دویست ذراع و عرض دیوار آن
بیست و دو ذراع و بلندی آن صد ذراع باشد عرض بگردن یا ذو القرنین تیر یکه برسد مابین
این دو دیوار ممکن نیست گفت هر کسی بر حسب استطاعت خود از طلا و نقره ریزه
ریزه کنند بمقدار قلامة الظفر آنها مخلوط با خاک و این خاکها را بعد از فارغ شدن
از حایطین دو دیوار مسجد حل کنند بریزند میان دیوارها را پر نمایند تا برسد بحد تساوی
سر دیوارها که حد سقف است و بعد از آن در موضع و مکان خشت و تیرها را از مس
و آهن و برنج و سایر فلزات آب نموده میریزید باندازهٔ میان دو دیوار و همان طوری
که در زمین سطح و متساوی ممکن است در آنجا بکار میبرید و بعد از آن فقراء و مساکین را
دعوت میکنید بجهت بیرون آوردن آنها و فقرا بجهة طمع طلا و نقره که مخلوط است
خاکها را در میآورند و بعد از در آوردن خاکها هم سقف مستقل و برقرار بحالت خود
قرار گیرد و هم فقراء اغنیاء گردند پس از آن مردم را چهار فوج کرد و هر فوجی ده هزار
نفر و منتشر در بلادها کرد و اعلان داد بمردم که من عازم سفری میباشم و تمام اهالی

از طبقات مردم جمع شدند در خدمت او عرض کردند یا ذا القرنین أنشدك الله
لا تأت علینا بنفسك غیرنا یعنی کس دیگری بر نفس خودت از غیر ما اختیار مکن
زیرا که ما اولی تر میباشیم بملاقات و دیدن روی تو مسقط رأس تو در اینجا است
و در میان ما نشو و نما کردی و اینست نفسهای ما و مالهای ما از برای شما است
و حاکم بر ما باش و این مادر عجوزهٔ کبیرهٔ تو است که حق آن بر شما اعظم از همهٔ خلق الله
است و سزاوار نیست عصیان و مخالفت او را فرمود بآنها والله ان القول
لقولکم و ان الرأی لرأیکم و لکنی بمنزلة المأخوذ بقلبه و سمعه و بصره
یقاد و یدفع من خلفه لا یدری این یؤخذ به و لا ما یراد به و لکن
ای قوم بیائید داخل این مسجد شوید قبول اسلام نمائید و مخالفت مرا نکنید که هلاک
میشوید پس از آن دهقان الاسکندریه خواست گفت این مسجد را تعمیر کنید و مادرم را
از طرف من تعزیت و تسلیت بدهید و چونکه دهقان جزع و گریه و شدت و بی تابی
مادرش را دید بنای او بر این شد که تعزیه بدهد و خبر بدهد باو از مصیبات و صدماتیکه
و بلاهائیکه بمردم رسیده است پیش از او و بعد از او پس عید بزرگی ترتیب داد امر
کرد منادی را ندا کرد ایها الناس دهقان شما را اذن داده که در فلان روز حاضر باشید
در فلانجا وقتی که روز موعود رسید منادی ندا کرد که حاضر باشید و لکن باید کسانی
حاضر باشد که در این دنیا باو مصایب و بلا نرسیده باشد مردم وقتی که این مطلب را
شنیدند همگی در رفتن توقف نمودند گفتند در میان ما کسی که عاری باشد از بلا و
ابتلاآت و مصیبات نیست هر کسی را مصیبت رسیده مادر ذوالقرنین وقتی که
اینرا شنید تعجب کرد و نفهمید که چه مقصودی دارد پس از آن دهقان امر کرد
که منادی ندا کند ایها الناس هر کسی که او را ابتلاآت و مصیبات رسیده حاضر
باشد در فلان روز و کسی که عاری است از مصیبت نباید حاضر باشد بدرستیکه کسی را که
مصیبت نرسیده است چیزی در آن آدم نیست روز موعد مردم در آنموضع جمع
شدند دهقان بآنها خطاب کرد ایها الناس غرض من از جمع نمودن شما تکلم

کردن در خصوص ذوالقرنین است و در خصوص فجایع و مصیباتی که از فراق و
فقدان آن بر ما رسیده است یاد بیاورید آدم را که خداوند او را بید قدرت
خود خلق فرمود و از روح خود بر جسد او دمید و امر فرمود بملائکه از برای سجده نمودن
باو و در بهشت سکنی داد و او را اکرام نمود بکرامتی که احدی را باین کرامت اکرام
نفرموده و بعد از اینها مبتلا گردانید در دنیا باعظم بلیت و آنرا بیرون نمود از
جنت که چیزی در این مصیبت نداشت و بعد از آن ابراهیم را ابتلا کرد باتش
نمرود و پسرش را ابتلا نمود بذبح و یعقوب را مبتلا کرد بغم و گریه فراق یوسف
و ایوب را ابتلا کرد بمرض و یحیی را ابتلا کرد بذبح و زکریا را ابتلا کرد بقتل و عیسی را
ابتلا کرد باسیری و خلق کثیری از خلق الله که اعداد آنها را غیر از خداوند کسی
نمیداند هر کدام مبتلائی بیک مصیبتی بودند بعد از فارغ شدن از کلام گفت بروید
خدمت مادر اسکندروس او را تعزیت و تسلیت بگوئید که فراق پسرش برای او مصیبت
عظمی است رفتند وارد منزل او شدند گفتند آیا خبر داری از اجتماع ما در امروز
و گفتگوی ما گفت بلی شنیدم آنچه را که در مجلس شما گفتگو شده است و در میان شما
امروز نیست کسی که مصیبت او درباره فراق اسکندروس از من زیادتر باشد
خداوند مرا صبر داده و راضیم برضای او و قلبم را قوت داده و امیدوار هستم
که اجر مرا بقدر مصیبتم بدهد و امید دارم اجر شما را بقدر رزیه و مصیبتی که وارد بر شما
است در فقد برادرتان بدهد و مرا و شما را بیامرزد و بر ماها رحم نماید وقتی که دید
صبر و حسن عزای او را برگشت اسکندروس با جنود و عساکر خود که همگی ساکن
بودند در بلادهای روی زمین سیر میکرد خداوند باو وحی نمود یا ذا القرنین تو حجت منی
بر جمیع خلایق که از ما بین خافقین از مشرق تا مغرب و اینست تأویل جواب تو ذوا
لقرنین عرض کرد الهی تو مرا بر امر بزرگ مبعوث فرمودی که غیر از خودت کسی نیست
که قدرت باین امر داشته باشد و خودت خبر ده و تنبه بفرما از این امت که بکدام
قوه هدایت کنم آنها را و بکدام عدد غالب باشم و بکدام حیل مکر کنم آنها را و بکدام زبان

باآنها تکلم کنم وچگونه لغات آنهارا بفهمم وبکدام گوش کلام آنهارا بشنوم وبکدام چشم آنهارا بشناسم وبکدام حجت باآنها مخاصمه کنم وبکدام قلب آنهارا تعقل کنم وبکدام حکمت امور آنهارا تدبیر کنم وبکدام علم امور آنهارا محکم کنم وبکدام حلم باآنها صبر کنم وبکدام قسط عدالت کنم بین آنها وبکدام معرفت فصل کنم وبکدام جند باآنها مقاتله کنم بدرستی که آنهارا که ذکر کردم هیچ برای من میسر نیست یارب فقوی علیهم فانک لرب الرحیم لاتکلف نفسا الا وسعها ولاتحملها الا طاقتها خداوند وحی نمود باو عنقریب اقتدار وطاقت بدهم ترا وشرح کنم صدرت را که همه چیزرا بشنوی وشرح کنم فهمت را که همه چیزرا بفهمی وگویا کنم زبانت را وباز کنم گوش ترا که بشنوی همه چیزرا وباز کنم چشم ترا که همه چیزرا ببینی وقوهٔ حافظه بدهم ترا که هیچ چیز از تو فوت نشود الی غیر ذلک ذوالقرنین روانه شد بجهت رسالت وهر چیزیرا که خداوند باو وعده فرموده بود تفضل کرد وتایید نمود تا رسید بمحل مغرب آفتاب وبهر امتی از امم میرسید آنهارا دعوت بخداوند میکرد وهرگاه آنها اجابت میکردند قبول میکرد وهرگاه اجابت نمیکردند ظلمت آنهارا فرا میگرفت تمام شهرشان وقریهٔ شانرا وخانهای ایشان ومنازل ایشانرا وظلمت میگرفت وچشمهای ایشانرا پردهٔ ظلمت میگرفت ووردهان وگوش وجوف وتمام اعضای آنهارا ظلمت فرا میگرفت ومتحیر میماندند نمیدانستند چه کار کنند تا اینکه ناله وزاری بذوالقرنین میکردند واجابت میکردند قبول میشد پس روانه شد ذوالقرنین تا رسید بمغرب آفتاب یکفرقه در آنجا دید همانست که خداوند در قرآن شریف خبر داده حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب فی عین حمئة وآنهارا دعوت بخداوند مینمود مثل اینکه پیش از آنها بهر امتی که میرسید آنهارا دعوت بخداوند میکرد واز آنجا گذشت بموضع دیگر رسید جماعتی بسیاری را دید که عدد آنها از حد واحصاء بیرون بود وغیر خداوند کسی قدرت بر حساب عدد آنها نبود وآنها طایفهٔ بسیار مهیب وقوی بودند که غیر از خداوند کسی را طاقت برآنها برابر نبود ورنگهای مختلف وهواهای متشتته وقلبهای متفرق داشتند واز آنجا گذشت هشت روز

وهشت شب که شانزده شبانه روز باشد در ظلمت راه میرفت واصحابش تعجب میکردند تا رسید بیک کوهی که محیط که بتمامی زمین بود ناگاه ملکی را از ملائکه دید که این کوه را گرفته وذکر حق را میگوید سبحان ربی من الان الی منتهی الدهر سبحان ربی من اول الدنیا الی آخرها سبحان من موضع کفی الی عرش ربی من منتهی الظلمة الی منتهی النور وقتی که ذوالقرنین صدای آن ملک را شنید وبزرگی عظمت او را دید بیهوش افتاد سرش را از زمین بلند نکرد تا اینکه خدا او را قوت داد واعانت نمود بر نظر کردن بآن ملک آنملک گفت ای بنی آدم چگونه قوه داشتی وجرات نمودی باین موضع بیائی وحال اینکه احدی از اولاد آدم باینموضع پیش از تو نرسیده ذوالقرنین گفت آن کسی که بتو این قدر قوت داده که این کوه باین عظمتی را برداشته همان کس همین قوه داده که باینموضع رسیدم ایها الملک خبر ده مرا از حالات خود که مطلع بشوم گفت من ملکی هستم که موکل این کوه میباشم واین کوه محیط است بتمام زمین وهرگاه این کوه نباشد زمین اهل خود شرا غرق میکند ودر روی زمین کوهی اعظم تر از این نیست واین اول کوهی است که خداوند تاسیس فرموده وسر اینکوه متصل است باسمان دنیا وزیر آن متصل است بزمین هفتمین زمین سفلی هر چه شهر در روی زمین است یک رگی وعرقی از آن زمین شهر متصلست باین کوه وقتی که ارادهٔ خدا قرار گرفت بر زلزلهٔ زمین شهری وحی نماید حرکت دهم رگ آن زمین را که متصل است باین کوه ذوالقرنین خواست برگردد بآن ملک گفت چیزی بر من تعلیم کن گفت غصهٔ رزق فردا را نخور وعمل امروز را بفردا بتاخیر نینداز وچیزیکه از تو فوت شود غصه آنرا مخور رفق وخوش خلقی ~~...~~ را اشعار خود قرار بده وجبار ومتکبر مباش ذوالقرنین از آنجا برگشت بجانب مشرق وامم آنجانب را دعوت بخداوند میکرد واز آنجا بجانب رومی که خدا در کلام معجز بیان خبر داده الم غلبت الروم فی ادنی الارض ودر آنجا خلایقی را دید که یکادون یفقهون قولا یعنی زبان نمی فهمیدند وآنها یاجوج وماجوج گویند شبیه بهایم وحیوانات هستند بخورند وبیاشامند هم نر دارند وهم ماده دارند وجنس

دیگر دارد در صورت و جسد و خلقت شبیه انسان میباشند ولکن در بدنهای خود شان
نقصان شدید است و مقدار طول قامت آنها بمقدار قامت بچه های بالغ است و
در آن جنس نر و ماده ندارد که طول قامتش زیادتر باشد از پنج وجب و همه آنها در یک قد
و قامت هستند و متحد الصورت و الخلقه میباشند و همه آنها عریان و پابرهنه می
باشند و در تن و جسد شان وبر است مثل گرگ و بر شتر که گوشت و پشت آنها را
میپوشانند و از گرما و سرما آنها را محافظت میکند و آنها دارای دو گوش مبسوط هستند
که یکی از آنرا دارای موا است و یکی دیگرش دارای کرک است هم در ظاهر گوشها و هم
در باطن و در موضع ناخن دستشان مخلب است مثل چنگال و در دهن آنها اضراس و
انیاب است مثل حیوانات سباع و درنده و در وقت خوابیدن گوشی را در عوض فرش
و گوش دیگر را در عوض لحاف مینمایند ~~انسنبوی خود~~ و ارزاق انها از دریا میرسد در هر
سالی و آن چیزیست اسم آنرا تنین گویند و آن در هر سالی وقتی دارد که ابرها آنها را
از دریا بیرون میاندازند و بر روی زمین های آن صفحات پر میشود برای آنها ارزانی و فراوانی
میشود و در موقع ایام رسیدن ارزاق آنها منتظر میشوند مثل اینکه مردم استمطار باران
میشوند در ایام ربیع و از ایامی که ارزاق آنها را خدا از دریا بواسطه ابرها برای آنها می
رساند ارزانی میشود و فراوانی در میان آنها میشود از آن سال تا سال دیگر میخورند بسیار
فربه میشوند و زاد و ولد میکنند عدد آنها بسیار است بحدیکه غیر از خداوند کسی عدد آنها را
نمیداند و مادامیکه آن رزق هست چیزی دیگر را نمیخورند و هر یکسال نرسد در میان آنها
قحطی پیدا میشود و از گرسنگی اکثر آنها تلف میشوند و زاد و ولد شان قطع نسل میشوند
وَهُمْ يَتَسَاقَطُونَ كَمَا يَتَسَاقَطُوا الْبَهَائِمُ عَلَى ظَهْرِ الطَّرِيقِ و در وقتی که ارزاق
ایشان قطع میشود قحطی میشود از گرسنگی پراکنده میشوند در بلادها صیحه میکشند بهر چیزی
که برسند از حیوانات و زراعات و نباتات روی زمین باقی نمیگذارند همه را فاسد
میکنند و فساد آنها در روی زمین زیاده تر است از فساد ملخ و سرمای شدید و
آفاتیکه بزراعات میرسد و هرگاه از زمین بزمین دیگر روی آورند اهل آن زمین جلای

وطن میکنند و فرار مینمایند و آن زمین را خالی میگذارند و کسی قدرت بر دفع و غلبه آنها
ندارد و اینقدر بسیارند آنها که روی زمین را فرا گرفته اند احدی از خلق الله موضع
خالی برای گذاشتن قدم خود را ندارد و انسان بجهة نشستن روی زمین جائی پیدا نمیکند
و احدی از خلق الله نمیداند که اولشان چه قدر است و آخر شان چه قدر است و احدی
قدرت نظر کردن بآنها ندارد و نزدیک بآنها نمیتوانند بشود و آنها را یکنوع حس و
حنینی است وقتی که متوجه بسوی زمینی میشوند حس و حنین آنها از صد فرسخی بگوش میرسد
رسیدن صدای حس و حنینشان بگوش مانند صدای حس بادهاست یا باران که از
دور برسد و وقتی که وارد بلادی میشوند یکنوع همهمه دارند مثل همهمه زنبور عسل ولکن
صدای همهمه آنها بلند است و زیادتر است و هرگاه از زمینی بزمینی روی بیاورند
تمام حیوانات و وحوش و سباع از آنها فرار میکنند و در روی زمین ذی روحی
باقی نمیماند زیرا که هر چیز را که پیدا کنند میخورند و عدد آنها از تمامی اعداد آنچه که در
روی زمین است زیادتر ند و امر آنها عجیب تر از عجایب است نیست احدی از آنها
مگر آنکه میداند وقت مرگ خود را و سر آن اینست که نر آنها نمیمیرد تا اینکه هزار ولد
از او بهم رسد و ماده آنها هم تا هزار ولد از او نشود و وقتی که هزار ولد آوردند مهیای
مرگ میشوند و از طلب معیشت و جیوه دست بر میدارند و قصه آنها از روزی که
خدا خلق فرموده تا وقتی که فانی شوند همین است **بدانکه در زمان** ذوالقرنین
آنها از زمینی بزمینی و از امتی بامتی روی میاوردند و در هنگام توجه ابدا منصرف
بجانب راست و چپ نمیشدند تا آن زمین را خراب کنند و مردم آن زمان از اذیت آنها
ترسان و لرزان بودند در ایام ذوالقرنین در ناحیه آنها نازل شده بودند مردم جمع
شدند در خدمت ذوالقرنین عرض نمودند ما شنیده ایم شهرت شما را که خداوند
ملک و سلطنت تمام عطا فرموده و لباس هیبت و ابهت پوشانده و تایید فرموده
بجنود از اهل ارض و نور و ظلمت را در تحت فرمان شما قرار داده بدانکه ما همسایه
یاجوج و ماجوج هستیم و ما بین ما و آنها راهی غیر از این دو صدف که مقابل دو جا

کوه است که راه استطراقست هر گاه روی بجانب ما بیاورند ما را فراری و جلای
وطن باید بکنیم و در ما قراری باقی نمیماند و آنها خلقی هستند کثیر از خلق الله و در میان
آنها بعضی شبیه انسانند و بعضی شبیه حیوانات اند و علفهای روی زمین را میخورند
و حیوانات ما را پاره میکنند و وحوش را پاره میکنند مثل سباع درنده و حشرات
زمین را از مار و عقرب و هر ذی روحی را میخورند و همیشه اوقات ما ها از آنها ترسان و خائف
هستیم و میترسیم که یکدفعه از میان این دو کوه بریزند و خداوند جل اسمه شما را قوت داده
بهر چیزی را که اراده میکنید آیا میشود در حق ما لطف بفرمائید علاج آنها را بکنید کما
اینکه حکایت فرموده این قصه را خداوند عالم در قرآن شریف فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ
خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ
فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ
حاصل تفسیر آیه شریفه عرض کردند بخدمت ذی القرنین آیا میشود که از اموال
خودمان خراجی بجهت شما را بدهیم که شما میانه ما و میانه آنها یک سدی و سوری
قرار بدهی گفت ذو القرنین آنچیزها یرا که خداوند بمن لطف فرموده از کثرت اموال
بسیار و قدرت و تمکین بهتر است از اموالی که شما بمن دهید و حاجتی باموال شما نیست
و شما بمن کمک و قوت بدهید تا من میان شما و آنها حصن و حاجزی قرار دهم بیاورید
قطعه های آهن و مس گفتند شد اینقدر آهن و مس که از عهده این کار بر بیاید ممکن نیست
ذو القرنین آنها را دلالت کرد بر معدن آهن و مس گفتند بکدام آلت آنها را قطع
نمائیم و از برای آنها معدن دیگر از تحت کوه نمایان نمود که اسم آن سامور بود و
بسیار سفید رنگ بود و بهر چیزیکه میگذاشتند آنرا از زیر آب میکرد و آلات بجهت
آنها درست کرد که بواسطه آنها در آنجا کار میکردند و بواسطه همان معادن و آلات
سلیمان بن داود اساطین و سنگهای بیت المقدس را بنا کردند که شیاطین از
آنجا حاضر نمودند و اینقدر از آن معادن جمع نمودند که کفایت بکند پس قطعات آهن را
مانند سنگ درست کردند و مس ها را آب نمودند و بنای سده را در مابین دو کوه

قرار دادند که مقدار سه میل در طول و یک میل در عرض و عمق آنرا اینقدر کندند تا آنکه
بآب رسید و اساس آنرا از آن حد گذاشتند و پر نمودند از قطعات آهن و مس را آب کرده
ریختند در میان قطعات آهن بهمین ترتیب یک طبقه آهن و یک طبقه مس آب کرده ریختند
در خلل و فرج آنها تا اینکه مساوی شد با طول صدفین دو کوه فَصَارَ كَأَنَّهُ بُرْدُ حِبَرَةٍ
مِنْ صُفْرَةِ النُّحَاسِ وَحُمْرَتِهِ وَسَوَادِ الْحَدِيدِ پس یاجوج و ماجوج صیحه میکشند
در بلاد خودشان روی بطرف سده میاورند از آنجا عبور نمیتوانند بکنند بر میگردند
ببلاد خود لایزال در سال کارشان همین است حَتَّىٰ يَقْرُبَ السَّاعَةُ وَتَجِيءُ أَشْرَاطُهَا
فَإِذَا جَاءَ أَشْرَاطُهَا وَهِيَ قِيَامُ الْقَائِمِ صلوات الله علیه فتح الله عز و جل لهم
وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ
حَدَبٍ يَنْسِلُونَ وقتیکه ذو القرنین فارغ گردید از عمل سده با جنود خود روانه گشت
بیک شیخی رسید مشغول نماز بود توقف کرد تا از نماز فارغ شد ذو القرنین گفت از
این جنود نترسیدی گفت من مناجات میکردم باکسی که جنود او بیشتر است و سلطنت
او عزیزتر است و قوة او اشد است و هر گاه از حضور او منصرف شوم حاجت خود را
درک نمیکنم ذو القرنین گفت آیا بهمراه من میآئی تا مواسات کنم شما را و استعانت
کنم در بعض امور بشما گفت من در امر شما اطاعت میکنم بشرط ضامن باشی بر من در
چهار امر نعمتی که زوال نداشته باشد و صحتی که مرض نداشته باشد و جوانیکه پیری
نداشته باشد و حیاتی که موت نداشته باشد ذو القرنین گفت کدام مخلوق است که
قدرت بر این خصالها داشته باشد شیخ گفت که من با کسی هستم که قدرت بر این
خصالها دارد و مالک این خصالست از آنجا گذشت بر دعالمی رسید گفت بذی القرنین
خبر بده از آن دو چیزیکه از زمانیکه خداوند آنها را خلق فرموده لایزال قائمند
و از آن دو چیزی که همیشه در سیر و حرکت هستند و از آن دو چیزیکه همیشه مختلف
هستند و از آن دو چیزیکه همیشه متباغض هستند ذو القرنین گفت اما آن دو چیز
که همیشه قائم هستند آسمان و زمین است و آن دو چیزیکه همیشه در سیر و حرکت هستند

صیحه میکشند

آفتاب و ماه است و آند و چیزی که مختلف است روز و شب است و آن دو چیز مشابه غط
موت و حیات است از آنجا هم گذشت سیر در بلاد میکرد تا رسید بشیخی دید غالب
استخوانهای سرهای آدمی را بینظرف و آنظرف میکند و از هم جدا میکند اسکندر
با جنود خود توقف کرد فرمود ای شیخ بگو بدانم چرا این استخوان سرها را باینطرف و آنطرف
زیر و رو میکنی گفت مدت بیست سالست که شغل من همین است هر چه سعی میکنیم که شریف را
از وضیع و پادشاه از فقیر تمیز بدهم تا بشناسم نتوانسته ام از آنجا هم گذشت تا رسید
بامت عالمه که بعضی آنها قوم حضرت موسی بودند فوجد امة مقسطة عادلة یقسمون
بالسویة ویحکمون بالعدل ویتواسون بهم ویتراجعون بهم حالهم واحدة
وکلمتهم واحدة وقلوبهم مؤتلفة وطریقتهم مستقیمة وسیرتهم جمیلة
وقبور موتاهم فی افنیتهم وعلی ابواب دورهم وبیوتهم ولیس لبیوتهم
ابواب ولیس علیهم امراء ولیس بینهم قضاة ولیس فیهم اغنیاء
ولا ملوک ولا اشراف ولا یتفاوتون ولا یتفاضلون ولا یختلفون
ولا یتنازعون ولا یتسابون ولا یقتتلون ولا تصیبهم الآفات فلما
رای ذلک من امرهم ملئ منهم عجبا فقال یا ایها القوم اخبروني خبرکم
فانی قد درت فی الارض شرقها وغربها وبرها وبحرها وسهلها و
جبلها ونورها وظلمتها فلم ار مثلکم فاخبرونی ما بال قبور موتاکم علی
افنیتکم وابوابکم قالوا فعلنا ذلک عمدا کیلا ننسی الموت ولا یخرج
ذکره من قلوبنا قال فما بال بیوتکم لیس علیها ابواب قالوا لیس
فینا لص ولا خائن ولیس فینا الا امین قال فما بالکم لیس علیکم
امراء قالوا لانا لا نتظالم قال فما بالکم لیس علیکم حکام قالوا لانا
لا نتخاصم قال فما بالکم لیس علیکم ملوک قالوا لانا لا نتکاثر قال
فما بالکم لیس فیکم اشراف قالوا لانا لا نتنافس قال فما بالکم
لا تتفاضلون ولا تتفاوتون قالوا من قبل انا متواسون متراحمون

قال فما بالکم لا تتنازعون ولا تختلفون قالوا من قبل الفة قلوبنا
وصلاح ذات بیننا قال فما بالکم لا تتسابون ولا تقتتلون قالوا من
قبل انا غلبنا طبائعنا وسسنا انفسنا بالحلم قال فما بالکم کلمتکم
واحدة وطریقتکم مستقیمة قالوا من قبل انا لا نتکاذب ولا نتخادع ولا
نغتاب بعضنا بعضا قال فاخبرونی لم لیس فیکم فقیر ولا مسکین قالوا
من قبل انا نقتسم بالسویة قال فما بالکم لیس فیکم فظ ولا غلیظ قالوا من
قبل الذل والتواضع قال فلم جعلکم الله اطول اعمارا قالوا من قبل انا
نتعاطی الحق ونحکم بالعدل قال فما بالکم لا تقحطون قالوا من قبل انا
لا نغفل عن الاستغفار قال فما بالکم لا تحزنون قالوا من قبل انا وطنا
انفسنا علی البلاء وحرصنا علیه فعزینا انفسنا قال فما بالکم لا تصیبکم الآفات
قالوا من قبل انا لا نتوکل علی غیر الله ولا نستمطر بالانواء والنجوم قال
حدثونی ایها القوم اهکذا وجدتم آباءکم یفعلون قالوا وجدنا آباءنا
یرحمون مسکینهم ویواسون فقیرهم ویعفون عمن ظلمهم ویحسنون
الی من اساء الیهم ویستغفرون لمسیئهم ویصلون ارحامهم ویؤدون اماناتهم
ویصدقون ولا یکذبون فاصلح الله عز وجل لهم بذلک امرهم فاقام
عندهم ذو القرنین حتی قبض ولم یکن فیهم عمر وقد کان قد بلغ السن
فادرکه الکبر وکان عدة ما سار فی البلاد من یوم بعثه الله عز وجل الی یوم قبض
خمسمائة عام **مصنف گوید** حکایات ذو القرنین که شنیده و خدای عز
وجل ذکره هم در قرآن مجید تنبیه قصه ان سفر ما ید عجیب تر از غیبت ولی عصر است
زیرا که سیر از مشرق تا مغرب سیر در نور و ظلمات و نور و ظلمات در تحت فرمان او بودن
و سد میان کوه که در مسافت طول سه میل و در عرض یکمیل و بنای آن از آب و بستن
همه مسافات را آهن و مس آب کرده و غیر ذلک از اعاجیب حکایات و قضایا که او
شنیده و آیات قرآن عزیز و نصوص از اهل بیت وحی و تنزیل که در حکایات ذو

القرنین رسیده است همهٔ اینها از تأیید و تمکین و اعطاء قوه است از جانب حضرت
حق جل ذکره کما اینکه خداوند عز اسمه در قرآن عزیز تنبیه براین سیر فرماید انا مکنا له
فی الارض وآتیناه من کل شیء سببا ومعنی تمکین در ارض در هر اسباب استظهار
و اشتهار نمودن در ارض است و اعطاء قدرت تمام است که موجب عجز نوع انسان است
پس خداوندی که قادر باینها است البته قادر است که کسی را تأیید بفرماید بقوای
ذوالقرنین و از انظار مردم مستور بفرماید بجهت حکمت و مصالحی که غیر خود کسی علم بآن
ندارد تا در وقتی که خود صلاح داند او را اظهار نماید بجهة اظهار معرفت و قدرت خود و جاری
گردد از دست آن بزرگوار جمیع قوانین و سنن انبیاء و اولیاء سابقین را که جمیع ملل آنها را
برگرداند بر ملت واحده کما از اجداد و آباء معصومین آن بزرگوار اخبار متواتره و آثار
متضافره وارد در امر او است عن جعفر بن محمد بن عماره عن الصادق جعفر بن
محمد عن جده علیهم السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله والذی بعثنی بالحق
بشیرا لترکبن امتی سنن من کان قبلها حذو النعل بالنعل حتی لو ان
حیة من بنی اسرائیل دخلت فی جحره لدخلت فی هذه الامة حیة مثلها
و ایضا روایت کرده شریف ابو الحسن علی بن موسی بن احمد بن ابراهیم بن محمد بن
عبد الله گفت خبر داد ما را علی ابو الحسن بن کام گفت خبر داد ما را احمد بن محمد نوفلی
گفت خبر داد ما را احمد بن هلال از عثمان بن عیسی الکلابی از خالد بن نجیح از حمزة بن حمران
از پدر خود از سعد بن جبیر گفت شنیدم از سید عابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب ع
فرمود در قائم ما شش سنت است از سنن انبیاء ع سنت است از نوح ع و سنت از ابراهیم ع
و سنت از موسی ع و سنت از عیسی ع و سنتی از ایوب ع و سنت از محمد صلی الله علیه و آله
اما از نوح ع طول عمر و از ابراهیم خفاء ولادت و اعتزال از ناس و اما از موسی خوف
و غیبت و اما از عیسی ع اختلاف خلایق در حیات و اما از ایوب فرج بعد از شدت
بلوی و اما از محمد صلی الله علیه و آله فالخروج بالسیف یعنی شمشیر **روایت کرده**
ابو طالب بن جعفر بن مظفر العلوی السمرقندی ره گفت خبر داد ما را جعفر بن محمد بن

مسعود

مسعود العیاشی از پدر خود گفت خبر داد ما را آدم بن محمد البلخی گفت خبر داد ما را
علی بن الحسین بن هرون الدقاق گفت خبر داد ما را جعفر بن محمد بن عبد الله بن القاسم بن
ابراهیم بن اشتر گفت خبر داد مرا یعقوب بن منفوس گفت حضور مبارک اقدس والا
ابی محمد الحسن بن علی صلوات الله علیهما و علی آبائهما الطاهرین شرفیاب شدم
و آنحضرت نشسته بود در سکوی که در خانهٔ بود و از طرف راست او طاقی بود در در طاق
پردهٔ انداخته بودند عرض کردم ای سید کیست صاحب این امر یعنی امر امامت فرمود این
پرده را بلند کن من پرده را بلند کردم فخرج الینا غلام خماسی یعنی از آن طاق
جوانی بیرون آمد که قد و بالای مبارک او پنج وجب بود له عشر او ثمان او نحو ذلک
یعنی سن سال شریفش ده یا هشت سال یا قریب اینها بود واضح الجبین یعنی از روی
مبارک او نور لمعه نمایان بود یا کانه هلال مایل بهلال بود یعنی دو ابروی مبارکش گویا
کانه دو هلال مایل بهم که سفیدی نور از اطراف آنها ظاهر و واضح بود ابیض الوجه یعنی
صورت مبارکش سفید بود دری المقلتین یاء در لفظ دری بمعنی نسبت است دراز
جواهرات معروفست بسیار سفید و لطیف و صفاء عالی باشد والکوکب الدری
هم باعتبار همین معنی است یعنی نور و روشنائی او در کمال شدت تا نازه است و مقله
بضم میم باین وزن مصدر آمده ولکن در اینجا اسم ذات است بمعنی چشم یعنی دو چشم
مبارک آن جوان شبیه دری است در صفا و روشنائی یا شبیه ستاره است روشن
شثن الکفین یعنی دو دست مبارکش مایل بغلظت و قصر بوده معطوف الرکبتین
و فی خده الایمن خال در جانب صورت راست خالی بوده و فی رأسه ذؤابة و در سر
مبارک عمامه داشت پس نشست بر روی زانوی مبارک پدر بزرگوار خود ابی محمد
فرمود اینست صاحب شما پس از آن گرفت در بغل فرمود یا بنی ادخل الی الوقت
المعلوم یعنی ای پسر من داخل شو تا برسد آن وقتی که علم او را غیر از خدا کسی نمیداند
داخل طاق شد در حالتی که من نظر میکردم فرمود ای یعقوب نظر نما تا معلوم بر شما
باشد کیست در طاق من داخل طاق شدم کسی را ندیدم **روایت کرده**

محمد بن

محمد بن ابراهیم بن اسحق دگفت روایت کرد ابوعلی بن همام گفت شنیدم از محمد بن
عثمان العمری قدس الله روحه که میفرمود شنیدم از پدر خود میفرمود من خدمت حضرت
ابومحمد الحسن بن علی علیهما السلام حاضر بودم که از آنحضرت سؤال نمودند از اخباری
که روایت شده از آباء بزرگوارشان فرمودند که زمین هیچ وقتی خالی نخواهد بود
از وجود حجت بر خلق تا روز قیامت و کسی که بمیرد و نشناسد امام زمان خود را مات
میتةً الجاهلیةً یعنی مشرک و کافر مرده است فرمود این امر حق است مثل اینکه این
روز حق است عرض کردند یابن رسول الله بعد از شما امام و حجت بر خلایق کیست فرمود
ابنی محمد او است امام و حجت بر خلق بعد از من و کسی که بمیرد و او را نشناسد کافر
مرده بدانکه از برای او غیبتی است که سرگردان و حیران میمانند اشخاص جاهلین و
هلاک خواهند شد در آن مبطلون و یکذب فیها الوقاتون و بعد از آن خارج شود
گویا که من می بینم علمهای سفید که در بالای سر آن بزرگوار از چهار جانب باد آنها را
حرکت میدهد و در نجف کوفه **باب علامت خروج القائم** روایت کرده
شیخ صدوق از پدر خود گفت خبر داد ما را عبدالله بن جعفر الحمیری از ابراهیم بن
مهزیار از برادر خود علی از حسن بن سعید از صفوان بن یحیی از محمد بن حکیم از میمون البان
از ابی عبدالله الصادق ع قال خمس قبل قیام القائم الیمانی والسفیانی
والمنادی ینادی من السماء وخسف بالبیداء وقتل النفس الزکیة و سفیانی
عثمان بن عنبسه است که از اولاد سفیان است منادی جبرئیل است که از آسمان ندا
میکند در ماه مبارک رمضان در اول آفتاب و گوید الا ان الحق فی علی و شیعته یعنی
بدانید که حق در علی و شیعهٔ علی است وخسف فرورفتن و خراب شدن است بیدا یعنی
مغاره و ممکن است از باد بمعنی هلاکت باشد و اسم موضع مخصوصی است بین مکه و مدینه
و گویا مراد فرو رفتن همین موضع خاص است یا فرو رفتن موضع غیر معین است و شهید شدن
نفس زکیه است گفت امام الصادق ع بین قتل زکیه و بین خروج قائم پانزده روز است
روایت کرده صدوق از پدر خود گفت خبر داد ما را عبدالله بن جعفر الحمیری

از احمد بن هلال از حسن بن محبوب از ابی ایوب الخزاز و علاء بن زرین از محمد بن مسلم
گفت شنیدم از امام صادق ع که میفرمود از برای ظهور قائم علاماتست که خداوند
عزوجل مقرر فرموده که برای مؤمنین وعده است عرض کردم چه چیز است آن علامات
جعلنی الله فداک فرمود آن علامات قول خداوند عزوجل است که میفرماید در قرآن
عزیز ولنبلونکم یعنی مؤمنین قبل از خروج قائم بشیء من الخوف والجوع
ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرین یعنی امتحان میکنیم
مؤمنین را بخوف و ترس سلطنت بنی فلان در آخر سلطنت آنها و امتحان میکنیم
بگرسنگی و قحطی و گرانی اسعارشان و امتحان میکنیم بنقصان و کمی اموال و کسادی در
کسب و تجارات و کمی منافع و نقصان در نفسها بواسطهٔ مرگ و نقصان و کمی در ثمرات
و نبودن زراعات و نروئیدن نباتات و بشر الصابرین عند ذلک مژدگانی
و بشارتست در آنوقت بر آن کسانیکه صبر کنندگانند در تعجیل ظهور قائم صلوات الله
وسلامه علیه پس بعد از این فرمایش فرمود ای محمد اینست تاویل آیهٔ مبارکه که خداوند
عزوجل میفرماید وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم
روایت کرده محمد بن حسن بن احمد بن ولید گفت خبر داد ما را حسین بن حسن بن
ابان از حسن بن سعید از نضر بن سوید عن یحیی الحلبی از حرث بن مغیرة از میمون اللبان گفت
در حضور مبارک صادق ع بودم در چادری امر فرمود دامنهای چادر را بلند کردند فرمود امر ما
یعنی ظهور قائم ع واضحتر و ظاهرتر است از این آفتاب پس از آن فرمود منادی ندا کند
از آسمان بدرستیکه فلان بن فلان یعنی حجة بن الحسن بن علی صلوات الله علیهما امام و حجت است
و ابلیس از زمین ندا کند کما اینکه ندا بر رسول خدا ص در لیلة العقبه کرد **و بهمین** اسناد
روایت کرده حسین بن سعید از صفوان بن یحیی از عیسی بن اعین از معلی بن خنیس از ابی
عبدالله علیه السلام فرمود امر السفیانی من المحتوم یعنی ظاهر شدن سفیانی امر است
یقینی و لازم و ظاهر خواهد شد در ماه رجب و بهمین اسناد روایت شده از حسین بن
سعید از ابی عمیر از عمر بن حنظله گفت شنیدم از امام صادق ع که میفرمود پیش

از ظهور قائم صلوات الله علیه پنج علامت است که از همه محتوم است الیمانی و
السفیانی والصیحة وقتل النفس الزکیة والخسف بالبیداء تفسیر حدیث قبل از این
گذشت **روایت کرده** صدوق از پدر خود گفت خبر داد ما را سعد بن عبد الله
گفت خبر داد ما را محمد بن حسین بن ابی الخطاب از جعفر بن بشیر از هشام بن سالم از زراره
از ابی عبد الله ع فرمود منادی ندا کند باسم قائم صلوات الله علیه عرض کردم ندای
خاص است یا عام است فرمود تمامی قوم میشنوند هر کس بزبان و لغت خود شان
میفهمد عرض کردم آیا بعد از شنیدن این ندا باسم قائم کسی میشود که مخالفت کند
آنحضرت را فرمود ابلیس آنها را بحال خود نمیگذارد تا اینکه در آخر شب ندا کند مردم در
تشکیک و تردید افتند **روایت کرده** محمد بن علی ماجیلویه گفت خبر داد ما را عمم
محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی الکوفی از محمد بن ابی عمیر از عمر بن اذینه گفت فرمود
ابو عبد الله ع پدرم فرمود علی بن ابی طالب صلوات الله علیه ظاهر خواهد شد پسر آکلة
الاکباد از وادی یابس و آن مرد است ربعة یعنی نه کوتاه است و نه بلند وحش
الوجه احتمال دارد بمعنی بد صورت که باعث وحشت و تنفر است طباع مردم ضخم
الهامة هامه یعنی ذات سم است جمع او هوام است لعل کنایه است بمعنی استعاره است
که تشبیه فرموده او را بحیوان سم دار و سم که لازم مشبه به است برای مشبه آورده بوجهه
اثر الجدری یعنی در صورت منکوس او اثر آبله ظاهر است اذا رایته حسبته اعور وقتی
که انسان نظر کند گمان اعور و لوچ است اسم آن عثمان بن عنبسه است از اولاد ابی سفیان است
حتی یاتی ارضا ذات قرار و معین و در این ارض اختلاف است قولی است باینکه
زمین ایلیا است که زمین بیت المقدس است که کبد ارض است و نزدیکترین ارض است
بآسمان بمقدار هیجده میل از سایر اراضی روی زمین و قولی است باینکه دمشق است
و قولی دیگر فلسطین و قولی باینکه مصر است قرار آن اراضی است که مستوی و منبسط است
و بعضی گفتند زمینی است که ثمر و آب در آن زیاد است و معین آب ثابت ظاهر و جاری
در روی زمین و قال فی الکشاف و قد اختلف فی زیادة میمه و اصالته فوجد

من جملة

من جملة مفعول لانه مدرک بالعین الظهوره من عانه اذا ادرکه بعینه نحو
رکبه اذا ضربه برکبته وجد من جملة فعیلا لانه نفاع بظهوره وجریه من
الماعون وهو المنفعة انتهی کلامه فیستوی علی منبرها **روایت کرده**
احمد بن زیاد بن جعفر همدانی ره گفت خبر داد ما را علی بن ابراهیم از پدر خود ابراهیم بن
هاشم از محمد بن ابی عمیر از حماد بن عثمان از عمر بن یزید گفت فرمود بمن ابو عبد الله الصادق ع
بدرستی که تو اگر ببینی سفیانی را خواهی دانست او را که اخبث ناس است و او هست اشقر
احمر ازرق یقول یا رب ثاری ثاری ثم النار وقد بلغ من خبثه انه یدفن ام
ولد له وهی حیة مخافة ان تدل علیه یعنی از خباثت فطرة ذاتش ام ولدی که
دارد زنده زنده دفن میکند از ترس اینکه مبادا مکان او را نشان دهد **صدوق**
روایت کرده از والد ماجد خود از محمد بن حسن گفت خبر داد ما را محمد ابو القاسم ماجیلویه
از محمد بن علی الکوفی گفت خبر داد ما را حسین بن سفیان بن قتیبة بن محمد از عبد الله بن
ابی منصور گفت سؤال نمودم از ابی عبد الله علیه السلام از اسم سفیانی فرمود اسمش را چه
کار داری هرگاه دیدی مالک پنج خزانه شام گردید لا توقف منتظر و متوقع فرج
باش آن مواضع پنجگانه دمشق و حمص و فلسطین و اردن و قنسرین است عرض
کردم آیا نه ماه سلطنت خواهد کرد فرمود نه ولکن هشت ماه مالک خواهد گردید لا
تزید یوما **روایت کرده** محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی ره گفت خبر داد ما را احمد بن
علی انصاری از ابی الصلت الهروی گفت عرض کردم حضور مبارک حضرت ثامن الائمة
ابو الحسن علی بن موسی الرضا ع علامت قائم شما صلوات الله علیه در وقتی که ظاهر میشود
چه چیز است فرمود علامتش شیخ السن شاب المنظر یعنی سن شریف آنحضرت
کثیر است و شکل مبارک آن بزرگوار جوان است و هرگاه کسی نظر نماید در صورت
انورش گمان میبرد که جوان چهل ساله یا کمتر است و از جملهٔ علاماتش اینست که
بمرور و گذشتن زمان بر آنحضرت پیر نمیگردد بهمان سن جوانی هست تا در وقت
اجلش ع **روایت کرده** محمد بن علی ماجیلویه از محمد بن ابی القاسم از محمد بن

انتهی کلامه

و صورت

علی

علی الکوفی از پدر خود از ابی المغراء از معلی بن خنیس از ابی عبد الله ع فرمود بلند
شود صوت جبرئیل از آسمان و صدای ابلیس از زمین متابعت کنید صوت اول را
حذر کنید از صوت دویم که مفتون نگردید خواهید خورد بان روایتکرده محمد بن
موسی بن متوکل گفت خبر داد ما را عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن عیسی از حسن بن محبوب
و ابو حمزه ثمالی گفت عرض کردم خدمت ابی عبد الله ع که من از ابا جعفر امام محمد باقر ع
شنیدم که میفرمود ظاهر شدن سفیانی امر محتوم و یقینی است و اختلاف اولاد عباس
امر محتوم است و شهید گشته شدن نفس زکیه آنهم امر محتوم است و ظاهر شدن قائم
صلوات الله علیه آن امر محتوم است عرض کردم خدمت آنحضرت چگونه است آن ندائی
که میرسد فرمود منادی ندا کند از آسمان اول طلوع آفتاب الا ان الحق فی علی
و شیعته یعنی بدانید و آگاه باشید که حق با علی و شیعه علی است ثم ینادی ابلیس
آخر النهار الا ان الحق فی عثمن و شیعته فیرتاب عند ذلک المطلوب یعنی
ابلیس در آخر روز ندا کند بدانید که حق با سفیانی و شیعه او است و جماعت گمراه و بدبختان
از ندای ابلیس در تردد و شک خواهند افتاد روایتکرده محمد بن حسن ره گفت خبر داد
ما را حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از صفوان بن یحیی از عیسی بن اعین از معلی بن خنیس
از ابی عبد الله ع فرمود بدرستی که خارج شدن سفیانی از امر محتوم است و خارج خواهد
شد در ماه رجب و بهمین اسناد روایت شده از حسن بن سعید از حماد بن عیسی از ابراهیم بن
عمر از ایوب بن حر از ابی عبد الله ع فرمود الصیحة التی یکون من السماء فی
شهر رمضان یعنی صدای صیحه که از آسمان بزمین رسد در ماه رمضان است روایت
کرده علی بن احمد بن محمد ره گفت خبر داد ما را احمد بن ابی عبد الله گفت خبر داد ما را محمد بن اسمعیل
برمکی گفت خبر داد ما را اسماعیل بن مالک از محمد بن سنان از ابی جارود و زیاد بن منذر از ابی
جعفر محمد بن علی باقر ع از پدر خود از جد بزرگوارشان علیهم السلام فرمود علی بن ابی طالب ع در
بالای منبر ظاهر خواهد شد از اولاد من مردی در آخر الزمان و نشانیکه در ذات اقدس او
ایست ابیض مشرب حمره رنگ شمائل شریفش سفید یکه مخلوط بقرمزی است مشرب

تخفیف یعنی شدید اللون که ممزوج باشد بسرخی مندح البطن عریض الفخذین
عظیم مشاش المنکبین بظهره شامتان شامة علی لون جلده و شامة
علی شبه شامة النبی صلی الله علیه واله در پشت شریف او دو خال است یکخال بر
رنگ شریف خود است و خال دیگر شبیه خال سید انبیاء است و از برای وجود ذات اقدس
دو اسم است اسم خفی و اسم ظاهر و اما اسم خفی آنحضرت احمد است و اسم ظاهرش
محمد است و از نور حرکت در وقت ظهور آن بزرگوار ما بین مشرق و مغرب روشن میشود و دست
مبارکرا از لطف و شفقت بر سر شیعیان میکشد و در آن زمان مؤمنی نیست مگر اینکه قلب
آنها از قطعه آهن شدیدتر و قوی تر گردد و هر یکی از مؤمنین قوه چهل مرد حضرت عطا
فرماید و میتی نیست مگر اینکه در قبر او خوشحالی و فرحناکی ظهور آنحضرت داخل در قبر او گردد
و مؤمنین در قبور خود شان همدیگر را زیارت کنند و بهمدیگر بشارت بظهور قائم عجل الله
تعالی دهند روایت کرده حسین بن ادریس ره گفت پدرم خبر داد بمن از احمد بن
محمد بن عیسی از حسین بن سعید از علی بن ابی حمزه از ابی بصیر گفت فرمود ابو جعفر ع ظاهر
میشود قائم صلوات الله علیه در روز شنبه یوم عاشورا آن عاشورا یکه حسین در آن شهید
شد و بهمین اسناد روایت شده از حسین بن سعید از ابی عمیر از ابی ایوب از
ابی بصیر گفت مردی از اهل کوفه سوال نمود از حضرت صادق ع در وقت ظهور قائم ع
چند نفر اند که در رکاب شریفش میباشند بدرستیکه شنیدم میگویند وقت ظهور در خدمت
آنحضرت اشخاصی که حاضر اند بمقدار عده اهل بدر هستند که سیصد و سیزده مرد میباشند
فرمود ظاهر نخواهد شد مگر در قوه اولی و او لوا القوه کمتر از ده هزار تن نخواهد شد
روایتکرده احمد بن محمد بن یحیی العطار ره گفت خبر داد ما را پدرم از محمد بن حسین بن ابی
الخطاب از محمد بن سنان ابی خالد القماط از ضریس از ابی خالد الکابلی از سید
عابدین علی بن الحسین ع فرمود عده اشخاصی که از رختخواب و فراش و وطن خود شان آواره
شده اند بمقدار عده اهل بدر اند که سیصد و سیزده تن باشند و صدا ایشان از مکه
معظمه بلند خواهند شد یا بنا بر اختلاف نسخ صبح خواهند نمود در مکه معظمه و خداوند

عزوجل فرموده اَیْنَمَا تَکُوْنُوْا یَاْتِ بِکُمُ اللّٰهُ جَمِیْعًا هم اصحاب القائم **روایت** کرده محمد بن حسن رہ گفت خبر داد مارا محمد بن یحیی العطار از محمد بن حسن بن ابی الخطاب از صفوان بن یحیی از منذر بن بکار بن ابی بکر از عبد الله بن عجلان گفت در حضور مبارک مولی حضرت ابو عبد الله سلام الله علیه بودیم گفتگوی ظاهر شدن قائم صلوات الله علیه درمیان آمد عرض کردم چگونه علم و اطلاعی پیدا کنیم بظهور قائم ع فرمود اشخاصی که ایمان کامل دارند صبح میکنند درحالتی که زیر سرشان مکتوبی پیدا شود که در آن نوشته است طاعت معروفة و روایت شده که در رایت مهدی ع نوشته است اَلْبَیْعَةُ لِلّٰهِ روایت کرده علی بن احمد بن ابی عبد الله البرقی گفت خبر داد مرا پدرم از جدش احمد بن ابی عبد الله از پدرش محمد بن خالد از ابراهیم بن عقبه از زکریا از پدر خود از عمرو بن ابی مقدام از ابی جعفر ع قَالَ یَمُوْتُ سَفِیْهٌ مِنْ آلِ الْعَبَّاسِ بِالسِّرِّ یَکُوْنُ سَبَبُ مَوْتِهِ اَنَّهُ یَنْکِحُ خَصِیًّا فَیَقُوْمُ فَیَذْبَحُهُ وَیَکْتُمُ مَوْتَهُ اَرْبَعِیْنَ یَوْمًا فَاِذَا سَارَتِ الرُّکْبَانُ فِیْ طَلَبِ الصَّبِیِّ لَمْ یَرْجِعْ اَوَّلُ مَنْ یَخْرُجُ حَتّٰی یَذْهَبَ مُلْکُهُمْ **روایت کرده** محمد بن حسن گفت خبر داد مارا حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از نضر بن سوید از یحیی الحلبی از حکیم خیاط از محمد بن همام از ورد از ابی جعفر ع فرمود اٰیَتَانِ مِنْ بَیْنِ یَدَیْ هٰذَا الْاَمْرِ خُسُوْفُ الْقَمَرِ لِخَمْسٍ وَکُسُوْفُ الشَّمْسِ لِخَمْسَ عَشَرَةَ وَلَمْ یَکُنْ ذٰلِكَ مُنْذُ هَبَطَ اٰدَمُ اِلَی الْاَرْضِ وَعِنْدَ ذٰلِكَ یَسْقُطُ حِسَابُ الْمُنَجِّمِیْنَ یعنی دو حادثه است که ظاهر خواهد شد در ابتدای این امر یعنی امر ظهور صاحب الامر صلوات الله علیه گرفتن ماه است پنج دفعه که معنی دفعه محقق میشود بتخلل زمانیکه صالحیه انجلی داشته باشد و احتمال دارد که مراد پنج شب متوالی باشد و احتمال دارد که در ظرف پنج هفته یا در ظرف پنجاه باشد دوم گرفتن آفتابست تا پانزده دفعه و احتمالات مزبوره در ماه در آفتاب هم جاریست و احتمال دیگر اینست که متعلق آنها محذوف باشد یعنی گرفتن ماه در پنجم ماه و گرفتن آفتاب پانزدهم ماه و این خیلی بعید است زیرا که خالب الحدوث است و احتمال دارد که متعلق اسم عدد خود شب و روز باشد باعتبار روز ظهور آنحضرت یعنی پنج روز ماه میگیرد و پانزده روز مانده آفتاب خواهد گرفت بهر حال گرفتن ماه و آفتاب

باین کیفیت مخصوص از زمان هبوط آدم ع بروی زمین الی آن اتفاق نیفتاده و از زمان زمانیست که از حساب منجمین ساقط گردد **وبهمین اسناد** روایت شده از حسین بن سعید از نضر بن سوید عن یحیی الحلبی از معمر بن یحیی از ابی خالد الکابلی گفت هرگاه زمانی شد که بنی عباس تأسیس و بنا شهری در کنار فرات گذاشتند از آنوقت بقاشان در دنیا تاوقت مرگشان یکسال است وبهمین اسناد روایت شده از حسین بن سعید از صفوان بن یحیی از عبد الرحمن الحجاج از سلیمان بن خالد گفت شنیدم از ابی عبد الله علیه السلام فرمود پیش از ظهور قائم ع دو مرگ است مرگی است احمر و مرگیست ابیض که از هر هفت نفر پنجنفر را میبرد و اما موت احمر شمشیر است و ابیض طاعونست **روایت کرده** محمد بن موسی متوکل گفت خبر داد مارا علی بن حسین سعد آبادی از احمد بن محمد بن خالد از پدر خود از محمد بن ابی عمیر از ابی ایوب از ابی بصیر از ابی عبد الله ع فرمود پنج روز از ماه رمضان گذشته قبل از ظاهر شدن قائم ع آفتاب گرفته میشود و جمع بین این خبر و روایت ورد باینست که پانزده روز آفتاب هر آنظرف کسوف است نه ظرف مضی است که منافی باهم باشند وبهمین اسناد **روایت شده** از ابی ایوب از ابی بصیر و محمد بن مسلم شنیدیم از امام صادق ع که میفرمود این امر نخواهد ظاهر شد تا اینکه دو ثلث خلایق بروند عرض کردم وقتی که دو ثلث مردم رفتند دیگر چیزی باقی نمیماند فرمود آیا راضی نمیشوی که از ثلث مردم باقیمانده باشی و ظاهر استفهام که لفظ اما باشد بمعنی تقریر است و ادات تقریر داخل بر نفی شعر بمدح است کما لایخفی **روایت کرده** احمد بن هارون قاضی و جعفر بن محمد بن مسرور و علی بن حسین بن شاذویه موزون از آنها گفت خبر داد مارا محمد بن عبد الله بن جعفر بن جامع الحمیری گفت خبر داد مارا پدرم از محمد بن حسین بن زیاد الزیات از محمد بن سنان از مفضل بن عمر گفت سؤال نمودم از حضرت صادق جعفر بن محمد ع از قول خداوند عزاسمه که در قرآن شریف میفرماید وَالْعَصْرِ اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِیْ خُسْرٍ فرمود در وقت ظهور قائم است که نوع انسان در خسرانست و بمعنی کفر هم استعمال شده است یعنی جنس انسان که تابع نفس بهیمه حیوانی است محروم است از فیوضات و برکات

امام عصر عجّل الله فرجه در ظهور وپاکا فراست باین بزرگوار الّا الّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا
الصّٰلِحٰتِ مگر کسانیکه ایمان بآنحضرت آورند و کارهائیکه صلاح دنیا و آخرت خود که
مرضی خدا و رسول است بنماید وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ یعنی وصیت نماید بعضی شان ببعض بامر
ثابت و یقینی که شکی در وقوع آن نیست کما اینکه آثار متظافره از اهل عصمت صلوات الله
علیهم اجمعین وارد است که هر گاه یکروز بیوم قیامت مانده باشد قائم آل محمد ع ظاهر خواهد شد
وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ یعنی وصیت نماید بعضیشان ببعضی بصبر کردن در زمان غیبت بأذیت
و ابتلاآت و گرفتاریهای مصنف گوید قومی را اعتقاد براینست که امامت منقطع
است کما اینکه رسالت از نبی به نبی و از رسول برسولی بعد محمد صلّی الله علیه و آله منقطع است
لعلّ منشا این اعتقاد لفظ فترت است که در بعضی اخبار رسیده بامضمون کَانَ
بَیْنَ عِیْسٰی وَبَیْنَ مُحَمَّدٍ ص فَتْرَةٌ لَمْ یَکُنْ فِیْهَا نَبِیٌّ وَلَا وَصِیٌّ ظاهر نظر ایشان منحصر است
بظاهر لفظ فترت در اخبار و ظاهر لفظ رسل در آیهٔ شریفه معنی فترت را بمعنی انقطاع
فهمیده اند اعم از ظاهر و باطن و رسل را نیز در آیهٔ شریفه مطلق حجت بر خلایق دانسته اعم از اینکه
رسول باشد یا نبی باشد یا وصی باشد و هر دو در این معانی غلط و خلاف واقع است زیراکه
معنی رسل کسی است که مبعوث شده باشد از جانب خدا بر تجدید شرایع و ملت و نسخ
یا امضاء آن و امّا نبی و وصی مامور بر تجدید و نسخ نیستند بلکه ماموزند باجراء قوانین و
احکام رسل پس این آیهٔ شریفه که میفرماید وَقَدْ جَآءَکُمْ رَسُوْلُنَا یُبَیِّنُ لَکُمْ عَلٰی فَتْرَةٍ
مِّنَ الرُّسُلِ که معنی اینست فرستادیم رسولی را که سید انبیاء ص باشد تا بیان کند شما
دین و شرایع و احکام را در زمانیکه زمان قطع رسل است که بمعنی خاص آنرا شناختن
و آن منافات ندارد که بین دو رسول اوصیاء آنها برای مکلفین باشد و امّا فترت معنی
آن انقطاع رسل و انبیاء و اوصیاء در ظاهر و باطن نیست بلکه انقطاع آنها است در حسب
ظاهر دون باطن زیراکه الفاظ طریق توسل معنی است در ظاهر و امّا باطن که حقیقت نفس
الامر است الفاظ صلاحیت توسل بآن ندارد و از اینجهت است که متعارف در السن
مردم است باینکه ظواهر الفاظ حجت است و ایضاً آثار از اهل عصمت صلوات الله

علیهم رسیده باینکه از برای الفاظ قرآن هفتاد باطن است و در هر باطن آن باطن است
و قرآن را نمیفهمد مگر کسی که مخاطب بآن باشد مثل نبی و وصی و حاصل مطلب اینست که
قول باینکه امامت منقطع است خلاف آیات قرآن که گذشت در اوایل و خلاف
سنت نبوی است و روایات وارده از اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم اجمعین بأین
مضمون که زمین خالی از حجت نخواهد ماند تا روز قیامت و از زمان آدم ع الی الآن
یک آنی خالی از حجت نشده و تمام فرق شیعه در هر طبقات و از عامه معترف براین مطلب
هستند و در مرئی و منظر شان است نظایر این اخبار که میفرماید اِنَّ الْاَرْضَ لَا تَخْلُوْا
مِنْ اِمَامٍ حَیٍّ مَعْرُوْفٍ اِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُوْرًا اَوْ خَائِفًا مَغْمُوْرًا احادیث پس همیشه اوقات در
طبقهٔ از طبقات اجماع شیعه و غیره علی اختلاف مذاهبهم بر این بوده تا امروز و خواهد بود الی یوم القیامة
صدوق علیه الرحمه از پدر خود روایت کرده گفت خبر داد ما را سعد بن عبد الله
گفت خبر داد ما را محمد بن عیسی بن عبید گفت خبر داد ما را علی بن حکم و علی بن حسن از نافع وراق
از هارون بن خارجه گفت که هرون بن سعد العجلی بمن از راه تعریض گفت این اسمعیل که چشم
دوخته بودید بسوی او فوت شد و جعفر ع مرد است که پیر گشته فردا یا پس فردا فوت خواهد
شد بعد از او امامی ندارید بلا امام خواهید ماند هرون بن خارجه گوید من در جواب متحیر ماندم
و ندانستم چه جوابی بدهم آخر الخبر بخدمت حضرت ابی عبد الله رسانیدم که هرون همچو حرفی زد
فرمود هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ اَبَی اللّٰهُ لَا یَنْقَطِعُ هٰذَا الْاَمْرُ حَتّٰی یَنْقَطِعَ اللَّیْلُ وَ
النَّهَارُ هیهات اسم فعل ماضی است بمعنی مصدر در معنی بعد و دوری است و الی
متعلق بفعل محذوف و مدخولش نیز محذوف است و واقع شده بین محذوفین که اوّلی فعل
و دومی مصدر است یعنی در غایت بعد و دور است که برسد عقول یا اوهام بمشیت
حضرت حقتعالی وَقَالَ فِی الْکَشَّافِ هَیْهَاتَ بِالْفَتْحِ وَالْکَسْرِ وَالضَّمِّ کُلُّهَا بِتَنْوِیْنٍ
وَبِلَا تَنْوِیْنٍ وَبِالسُّکُوْنِ عَلٰی لَفْظِ الْوَقْفِ انتهی از کلمات علماء استظهار میشود
که لفظ هیهات گاهی استعمال میشود با کلمهٔ لام کما اینکه در سورهٔ مبارکهٔ مؤمنون فرموده
هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ لِمَا تُوْعَدُوْنَ حکی عن الزجاج و هو قال فی تفسیر البعد البعد لما

يُوعَدُونَ أَوْ بُعْدٌ لِمَا تُوعَدُونَ فَمَنْ نَوَّنَ فَنَزَّلَهُ مَنْزِلَةَ الْمَصْدَرِ وَفِيهِ وَجْهٌ
آخَرُ وَهُوَ أَنْ يَكُونَ اللَّامُ لِبَيَانِ الْمُسْتَبْعَدِ مَا هُوَ بَعْدَ التَّصْوِيتِ بِكَلِمَةِ الْاِسْتِبْعَادِ
كَمَا جَاءَتِ اللَّامُ فِي هَيْتَ لَكَ لِبَيَانِ الْمُهَيَّتِ بِهِ انتهى وگاهی نیز استعمال میشود بلفظ
الی کما اینکه شناختی در فرمایش امام خامس آل عبا روحی لجسمه الفداء استعمال شده بدون
ادات که فرموده هیهات هیهات لو ترك القطاء لنام وبالجمله از تتبع موارد استعمالات
ظاهر است که لفظ هیهات در هر موردی بمناسبت مضامین استعمال میشود یعنی تابع
مقتضی مضمون کلام است وخود بنفسها لا اقتضا است وظاهراً نیز نسبت باعراب
یعنی عمل رفع یا نصب تابع موارد است کما اینکه در قول شاعر است فهیهات هیهات
العقیق واهله بهر حال برگردیم بر سر تتمه فرمایش حضرت صادق ع فرمود وقتی که او را ملاقات
کردی در جوابش بگو اینست موسی بن جعفر که پسر خواهد شد اختیار تزویج خواهد نمود و خداوند
تبارک وتعالی از ایشان ولدی خلق نماید تا اینکه امام وخلیفه در روی زمین باشد انشاء الله
این امام وحجت الله بر عباد ومعصوم از خطاء وعناد یعنی جعفر بن محمد الصادق صلوات
الله علیه قسم باسم جلیل یاد میفرماید براینکه حجت از روی زمین قطع نخواهد شد مادامیکه
شب وروز قطع نشده وضروری هر ملت وهر مذهب اسلام ونصاری ویهود وسایر
فرق مختلفه وملل متشتته است که بین نوح ع وابراهیم وبین ابراهیم وموسی وبین موسی
وعیسی وبین عیسی ومحمد صلوات الله علیهم انبیاء واوصیاء کثیری آمدند وهر کدام
بعد دیگری مستحفظ ومستودع شریعت بودند واین شرایع وکتب وعلوم وهر چیزیکه
انبیاء از جانب خدا آورده بودند در دست آنها ودیعه وامانت بوده وهر کدام از
طبقه اولین مأمور بودند بسپردن از برای طبقات بعد از خود شان تا رسید بخاتم
انبیاء محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله وزمخشری در کشاف در تفسیر فترت میگوید
بین عیسی ومحمد صلوات الله علیهما پانصد وشصت سال است وقولی ششصد سال است
وقیل اربع مائة ونیف وستون سنة واز کلبی بین موسی وعیسی هزار وهفت سنه است
وهزار پیغمبر است که بین موسی وعیسی آمدند وبین عیسی ومحمد صلوات الله علیهم چهار

انبیاء است که سه نفر از آنها از بنی اسرائیل ویکنفر از آنها از عرب است که خالد بن
سنان عبسی است انتهی کلامه در **اکمال الدین** فرموده بین محمد صلی الله علیه وآله
وبین عیسی ع انبیاء وائمه بودند که غایب وخائف ومستور بودند که از جمله آنها است
خالد بن سنان عبسی که نبی است شکی وانکاری در میان خاصه وعامه نیست ومشهور
است که دختر او سید انبیاء ص را درک نمود وحضور مبارک آنحضرت شرفیاب
شد سید انبیاء ص فرمود اینست دختر پیغمبر که قوم او او را تو هین نمودند اسمش
خالد بن سنان عبسی است وبین مبعث او ومبعث پیغمبر ما ص پنجاه سال است
واو است خالد بن سنان بن بعیث بن عریطة بن مخزوم بن مالک بن غالب بن
قطیعة بن عبس **وبالجمله اخبار** متواتره در کتب عامه وخاصه بلکه در ملل خارجه
از یهود ونصاری ثابت است مثل آفتاب در دایره نصف النهار باینکه از زمان
آدم الی خاتم ص از زمان بعثت رسولی تا زمان بعثت رسول دیگر همیشه اوصیاء
بوده وهیچ وقتی خالی از حجت نبوده غایة الامر گاهی در ظاهر بودند وگاهی در
غایب بودند بجهت مصلحتی که گاهی مقتضی ظهور است وگاهی مقتضی غیبت است
ووقتی که حال انبیاء سابقین این بوده که اوصیاء دائمی را معین نموده ومنصوب
میکردند تا زمان رسول دیگر پس باید رسول ما ص بطریق اولی وصی ابدی نصب
فرماید تا حافظ شریعت باشد زیرا که او ص اشرف وافضل تمام اولین وآخرین اولاد
آدم است وافضلیت مقتضی اینست که کارهای او نیز احسن وافضل از کارهای
انبیاء سابقین باشد وخالی نگذاشتن روی زمین از وصی ابدی وحجت از
مقتضیات لازمه این مطلب است والا لازم میآید ترجیح مفضول بر فاضل
وخلاف مقتضای اخبار وارده اخبار متواتره از وجود آن خاتم الانبیاء ع
واز ائمه طاهرین ع که تمام سنن انبیاء سابقین در این امت جاری وحادث
خواهد گردید حذو النعل بالنعل ومن جمله از سنن انبیاء سابقین خالی
نبودن روی زمین است از وجود اوصیاء آنها که حجت بر خلایق میباشند

گاهی در ظاهر و گاهی در غایب بر حسب مقتضای مصالح بالجمله اهمال گذاشتن
روی زمین را از وجود امام منافی حکمت و منافی لطف است که واجب است بر حق
تعالی و دلالت دارد بر اینکه خالی گذاشتن روی زمین را از حجت قبیح است آیهٔ
مبارکه در سورهٔ قیامت أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى یعنی آیا گمان می
کنند که انسان را اهمال از وجود امام میگذاریم حاشا و کلا که خلایق روی
زمین خالی باشد از حجت و همزه بمعنی انکار است که متعلق است بمتعلق حسبان
که جملهٔ فعلیه است که در قوهٔ مفرد است بواسطهٔ اداة مصدر و نفی که در ضمن معنی انکار
است متوجه است بترک متعلق بسدی یعنی لا یترک الناس مهملا خالیا عن وجود
الامام فیهم و نفی در ضمن انکار اکد و اشد دلالت است بر سلب منفی و در سورهٔ زخرف
میفرماید أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ مراد از ذکر وجود
مبارک ائمهٔ هدی سلام الله علیهم اجمعین است فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا
تَعْلَمُونَ هم آنها است و هم اهل الذکر و اولی الامر نص است در ذات اقدس
ایشان صلوات الله علیهم اجمعین و بالجمله اخبار متواتره در کلام نبی و ائمهٔ هدی ع
وارد است که مراد ائمهٔ معصومین است و اغلب در استعمالات لفظ ضرب معانی
مجازیه است که نوعی تاکید یا مبالغه در کلام متکلم مقصود باشد مثل مقام ما که ضرب
بمعنی تنحی است افنضرب ای افننحی عنکم بمعنی دوری است و نضرب بمعنی نذود هم در اینجا
که بمعنی طرد و منع است گفته شده است و صفحا بر دو وجه گفته شده اول مصدر صفح
که بمعنی اعراض است باشد و نصب آن بنابر اینست که مفعول له نضرب باشد
افنضرب عنکم الذکر ای افنعزل عنکم الذکر ای الامام و الحجة اعراضا
او افنذود او افنطرد او افنمنع عنکم الخ یعنی آیا گمان میکنید که ما منع میکنیم از
شما امام و حجة را جهت تجنب و دوری نمودن از شما و دویم بمعنی جانب باشد نظرا الیهم
بصفح وجهه ای بجانب وجهه بنابراین نصب صفحا بر ظرفیه است ای افننحی عنکم الامام
و الحجة جانبا یعنی آیا دور میکنیم از شما امام بجانبی و بعضی بضم صاد خوانده اند ای صفحا

جمع آن صفوح که بمعنی اعراض است و منصوب بنابر حالیه و بهر حال غباری در کر
دلالت آیهٔ شریفه بر لزوم ثبوت وجود امام در هر عصری از اعصار نیست سیما از آن
استنکار که دلالت دارد بر لزوم تبری و تنکر و تنفر از اینکه روی زمین خالی باشد از
امام ع روایت کرده محمد بن علی بن محمد حاتم نوفلی گفت خبر داد ما را ابو العباس
احمد بن عیسی الوشا بغدادی گفت خبر داد ما را احمد بن طاهر قمی گفت خبر داد ما را ابو الحسین
محمد بن یحیی شیبانی گفت در سنهٔ ششصد و دویست وارد کربلا شدم زیارت نمودم
قبر فرزند غریب رسول خدا را و از آنجا میل نمودم بسوی مقابر قریش وقتی که وارد مشهد
ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام شدم رسید بمشامم رائحهٔ تربت مغموره از رحمت محفوفه
در حدائق غفران پس عبرات متقاطره و زفرات متتابعت از شدت گریه جاری گردید
و اطراف چشمم را اشک بطوری احاطه کرد که قدرت بر نظر کردن نداشتم وقتی که گریه
ساکن شد و چشمم از عبرات دموع خالی گردید چشم را باز نمودم دیدم پیرمردی را کمر خمیده
و منکب مقوس شده میگفت یا ابن اخ لقد نال عمک شرفا بما حمله السیدان
من غوامض الغیوب و شرایف العلوم التی لم یحمل مثلها الا سلمان
و قد اشرف عمک علی استکمال المدة و انقضاء العمر و لیس یجد
فی اهل الولایة رجلا یفضی الیه بسره فقلت یا نفس لا یزال
العناء و المشقة ینالان منک باتعابی الخف و الحافر فی طلب العلم
و قد قرع سمعی من هذا الشیخ لفظ یدل علی علم جسیم و امر عظیم فقلت ایها
الشیخ و من السیدان قال النجمان المغیبان فی الثری بسر من رای فقلت فانی
اقسم بالموالاة و بشرف محل هذین السیدین من الامامة و الوراثة انی
خاطب لعلمهما و طالب لآثارهما و باذل من نفسی الایمان المؤکدة علی
حفظ اسرارهما قال ان کنت صادقا فیما تقول فاحضر ما صحبک من الآثار
عن نقلة اخبارهم فلما فتش الکتب و تصفح الروایات منها قال صدقت
پس از این مکالمات پیرمرد گفت من بشر بن سلیمان نخاس از اولاد ابو ایوب

انصاری میباشم یکی از موالی و دوستان ابی الحسن و ابی محمد علیهما السلام هستم
و در سر من رای در خدمت و همسایگی ایشان بودم و گفت محمد بن یحیی در حق برادر خود
اکرام فرموده بعضی وقایع و حادثات و آثاری که از آن دو بزرگوار مشاهده نموده بیان
فرماید گفت بدانکه مولای من ابوالحسن علی بن محمد العسکری علیهما السلام مرا تعلیم
فرمود در علوم دین در خدمت ایشان بودم بدون از نشان کاری نمیکردم و بواسطه
تعلیم ایشان موارد شبهات را اجتناب مینمودم حتی علم و معرفتی کامل و حاصل کردم در دین
حلال و حرام را بطور خوبی و کمال فهمیدم یکشبی در منزل خود در سر من رای بودم قدری
از شب رفته بود دیدم در خانه را دق الباب میکنند با عجله برخاستم دیدم خادم و رسول
مولایم ابوالحسن علی بن محمد ع در دست او شمع کافوری دارد گفت حضرت شما را می طلبد
جامهٔ خود را پوشیدم حضور مبارک آنحضرت شرفیاب شدم دیدم نشسته اند با پسر خود
ابی محمد و خواهر خود حلیمه در پس پرده مشغول حدیث است پس آنحضرت التفاتی بمن نمود
و بعضی کلمات فرمود پس از آن کتابتی در کمال لطافت مرقوم فرمود بخط و لغت رومیه
و کیسهٔ زردی در آورد که در میان دویست و بیست دینار بود فرمود اینها را بگیر روانهٔ بغداد میشوی
میروی بمعبر فرات در فلان موضع و کلاه بنی عباس سبایا و جاریه ها را در آنجا حاضر میکنند
و در معرض بیع در میآورند و خریدار بیشتری نزد عمر بن یزید نخاس توقف میکنی تا اینکه جاریه را
اظهار میدارند بجهت بیع و در میان آنها یک جاریه ایست باین نشان که دو لباس حریر
یا حبیرین که دو برد یمانی باشد پوشیده و آن جاریه در کمال عصمت و عفت است
و از ابراز اظهار نمودن خود را در معرض بیع امتناع مینماید و بایعین و مشتریها هرچه
سعی کنند که آن جاریه خود را ابراز نماید ممکن نمیشود و نخاس که عمر بن یزید باشد او را
میزند و او صرخه میکشد کلامی گوید بدانکه او در این کلامش و اهتک ستراه گوید پس
متبایعین میگویند عفاف و حیائی که این جاریه دارد رغبت باو داریم و در عوض سیصد
تومان میدهم و آن جاریه گوید بزبان عربیه اگر چنانچه در زی و لباس سلیمان
در تخت سلطنت ظاهر گردید رغبتی بشما نخواهم کرد نخاس میگوید لابد باید تو را

فروخت پس چاره چه چیز است آنجاریه گوید چه عجله دارید قدری صبر نمائید بلکه مشتری
پیدا شود قلبم ساکن شود با امانت و دیانتش وقتی که سخن باینمقام رسید شما میروی
نزد عمر بن یزید نخاس و میگوئی مکتوبی دارم از بعض اشراف بلغت رومی و خط رومی نوشته
و در آن مکتوب وصف کرده کرم و وفاء و نیل و سخاء خودش را و این مکتوب را باین جاریه
بدهید تا مطالعه کند و تأمل کند اخلاق صاحبش را و اگر میل باو کرد من وکیل از جانب
او هستم در ابتیاعش از شما گفت بشر بن سلیمان نخاس هرچه که مولایم ابوالحسن ع فرمود
امتثال امر او نمودم در امر جاریه وقتی که مکتوب را بدست خود گرفت بشدت تمام گریه
و ناله نمود و گفت بعمر بن یزید مرا بفروش بصاحب همین مکتوب و قسمی شدید یاد نمود
که هرگاه عمر بن یزید امتناع کند در فروختن باین شخص خودم را هلاک خواهم کرد و در قیمت
گفتگوی زیاد در بین شد تا آخر الامر قیمت قرار گرفت بهمان مقدار دنانیری که مولایم
ابوالحسن ع در کیسهٔ زرد بمن تسلیم فرموده بود دنانیر را قبض کرد و جاریه را تسلیم بمن کرد
و آنجاریه در حالت ضاحکه و مستبشره روانهٔ منزلی که در بغداد داشتم شدیم و او را قراری
نبود تا اینکه مکتوب را در آورد از جیب خود و متصل مکتوب مولایم را دست میمالید و بر صورت
میکشید و بروی چشمهای خود میگذاشت بشر گوید من تعجب کردم از آنجاریه و
باو گفتم کتابتی که تو صاحب آنرا نمی شناسی و او را ندیدهٔ چگونه آنرا اینقدر مس نموده
و بر سر و صورت خود میکشی گفت عاجز و ضعیف المعرفت تو در حق اولاد گوش بده
تا بگویم **بدانکه من ملکه** دختر یوشعا بن قیصر پادشاه روم هستم و مادرم
از اولاد حواریین است که نسبش بوصی حضرت مسیح یعنی شمعون میرسد باری خبر
دهم تو را از عجایب امر خودم بدانکه جد من قیصر پادشاه روم خواست که مرا تزویج
نماید ببرادرزادهٔ خود و من دختری سیزده ساله بودم در قصر خود از نسل حواریین
و قسیسین و رهبانان سیصد مرد در آنجا جمع نمود و هفتصد مرد نیز از ذوی
الاخطار جمع بودند و از امراء و وزراء و اجناد و عساکر و نقباء جیوش و ملوک و
عشایر چهار هزار مرد جمع نمود و یک منبری از انواع و اقسام جواهرات زینت داد

که صفا و درخشانی جواهرات چشم خیره میشد و بزرگی آن تا صحن قصر را گرفته بود
و او را با آن هیئت روی چهل عمود بلند کرده بودند وقتی که برادرزادهٔ جدم روی
منبر نشست و صلیبها را نصب نمودند و اسافقه برخاستند بجهت خطبه
خواندن در همان ساعت اوراقهای انجیل منتشر گردید و صلیبها از بلندی ساقط گردید
و ملصق بروی زمین شد عمودها سقوس گردید و منبر سرنگون شد و آنکه بالای منبر بود
افتاد روی زمین غش کرد رنگهای مردم پرید و بر بدنشان لرزه افتاد بزرگ آنها بجدم
عرض کرد ایها الملک ما را از ملاقات این حوادث منحوسات معاف بدار زیرا که از
این قضایا و حوادث معلوم میشود که نحسی این امر باعث است بر زوال دین مسیحی
و فنای مذهب و سلطنتی جدم از این حوادث عجیبه تغیری شدید نمود و گفت
بحاضرین این عمودها را نصب کنید و این صلیبها را بردارید بجای خود گذارید
و حاضر کنید برادر این مدبر آثر منکوس را تا تزویج کنم این دختر را بجهة او تا اینکه
برگردد و منقلب شود نحس این بخوبی و خوشی و سعادت آن بدستور العمل جدم
امتثال نمودند همان حوادث عجیبه که برای اولی اتفاق افتاد بر دومی هم اتفاق
افتاد پس مردم متفرق شدند و جدم قیصر بسیار غمناک و محزون شد داخل قصر
خود گردید پردها انداخت و در همان شب من در عالم خواب دیدم مسیح و
شمعون و عدهٔ از حواریین را که در قصر جدم جمع شدند و منبری نصب کردند از نور
و در بلندی بعنان آسمان رسیده بود و در همان موضعی که جدم نصب نموده در همانجا
منصوب بود و پس از آن دیدم که محمد صلی الله علیه و آله با جوانان و عدهٔ دیگر از
اولاد خود تشریف آوردند دیدم مسیح را که برخواست با حضرت محمد معانقه
نمود پس پیغمبر فرمود من آمدم نزد شما تا خطبه کنم از وصی تو شمعون دخترش را برای
این پسرم و اشاره بدست مبارک نمود بجانب ابی محمد صاحب این مکتوب و مسیح
نظر بشمعون نمود فرمود قد اتاک الشرف فصل رحمک برحم رسول الله
قال قد فعلت ذلک بعد از آن محمد صلی الله علیه و آله تشریف بردند بالای

همان منبر خطبه انشاء فرمودند و مرا تزویج فرمود به پسر خود و مسیح و اولاد محمد و
حواریین همه را شاهد گرفت پس از آن از خواب بیدار شدم و این خواب را پنهان نمودم
از پدر و جدم از ترس اینکه مبادا مرا بکشند و چنان محبت ابی محمد در سینه من
جا گرفت تا اینکه از خورد و خوراک باز ماندم و بدنم ضعیف و نحیف گردید و مریض
شدم بمرضی شدیدی که در شهرهای روم طبیبی نماند مگر اینکه جدم حاضر کرد سوال از مرض
و علاج نمود اثری نبخشید و جدم بکلی مایوس شد و بمن گفت یا قرة عینی فهل یخطر
ببالک شهوة فازودکها فی هذه الدنیا عرض کردم یا جدا می بینم که درهای فرج
بروی بسته شده و هرگاه اسرای مسلمین را که در حبس شما اند و معذبند خلاص نمائید و
زنجیرها را از آنها باز نمائید و عذاب را از آنها بردارید امید دارم که مسیح و مادرش مرا
از این مرض عافیت و شفا دهند وقتی که جدم اسیرها را خلاص نمود از زندان اظهار
صحتی در بدن خود احساس کردم قدری میل بطعام نمودم جدم خوشحال شد و اعزاز
و اکرامی باسارا نمود و بعد از شب چهار باز سیدهٔ نساء را در خواب دیدم که
مریم بنت عمران و هزار وصیفه از وصایف جنان در خدمت سیده نساء بودند
و حضرت مریم بمن فرمود اینست سیده نساء فاطمه سلام الله علیها و مادر زوج تست
من با آن بزرگوار علاقه پیدا کردم و گریه نمودم و شکایت کردم با اینکه ابی محمد از
ملاقات من امتناع دارد فرمود پسرم ترا ملاقات نمیکند زیرا که تو مشرک بخدا در دین
مذهب نصاری هستی و اینست خواهر من مریم و او تبری است از دین تو و اگر میل داری
برضای خداوند عز اسمه و برضای مسیح و مریم و اگر میل داری بملاقات ابی محمد باید
بگوئی اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله وقتی که این کلمات را بر زبان
جاری کردم سیدهٔ نساء مرا گرفت بسینهٔ مبارکهٔ خود چسبانید و من خوشحال شدم
فرمود الآن ملاقات کند ترا ابو محمد من از خواب بیدار شدم میگفتم و اشوقاه الی
لقاء ابی محمد شبی دیگر رسید ابو محمد در خواب من آمد کانه عرض کردم یا حبیبی چرا
بر من جفا نمودی در ملاقات من با اینکه قلب من از محبت تو مملو است فرمود جهة

ملاقات نکردن من شرک تو بود و حال که اسلام را قبول نمودی من هر شب تو را
ملاقات خواهم کرد تا اینکه خداوند جلّ اسمه شمل ما را در عیان جمع فرماید از آن شب الی
الآن هر شب ملاقات خود را از من قطع نکرده **بشر گوید** بان جاریه گفتم چگونه
در میان اساری افتادی گفت یکشبی ابو محمد ع بمن خبر داد که جدّت در فلان روز
خارج خواهد شد بقتال مسلمین و آنها را که تعقیب و اسیر میکنند تو در زیّ خادمی مع
عدهٔ از وصایف از فلان راه ملحق خواهی شد بآنها و من بطوری که در خواب فرموده
دیده بودم در بیداری بهمان حال دیدم که طلایع مسلمین بر ما وارد شدند و کسی مرا نشناخته
که من دختر پادشاهم تا کنون غیر از شما و آنشخصی که در تقسیم غنایم من در سهم او واقع
شدم از اسم من سؤال نمود انکار نمودم بشر گوید او را خدمت **حضرت ابو الحسن**
عسکری آوردم در سر من رای حضرت باو فرمود چگونه دیدی عزت اسلام را و ذلت
نصاری را و شرف آل محمد ص را عرض کرد چگونه وصف کنم یا بن رسول الله چیزی را که خودت
از من بهتر میدانی فرمود من دوست دارم که بشما اکرام کنم آیا میخواهی که ده هزار درهم
بدهم بتو یا اینکه بشارت دهم بشما شرافت ابدیه را عرض کرد البته شرافت ابدیه را بشارت
فرمود ع بشارت باد تو را که فرزندی از تو بوجود آید که مالک دنیا از شرق تا غرب عالم را
خواهد تصرف نماید و پر خواهد نمود از عدل و قسط بعد از اینکه از جور و ظلم پر شده باشد
عرض کرد از که فرمود از همان کسی که سید انبیا ص ترا باو تزویج فرمود بلسان رومی در
فلان شب از ماه فلان و از سنهٔ فلان پس از آن فرمود ابو الحسن الهادی ع آیا می
شناسی ابو محمد ع را عرض کرد از شبی که من در دست سیدهٔ نساء فاطمه ع اسلام آوردم
تا امشب آن بزرگوار را در خواب نزد من میآمد و اخبار ما را بیان کرد فرمود که در عیان
صادق گردید بهمان طوری که فرمود پس از آن حضرت غلام خود را صدا کرد فرمود ای
کافور بخواهرم حکیمه بگو بیاید اینجا و حکیمه وارد خدمت شد فرمود حضرت هادی ع ای خواهر
هاهی یعنی این زن همانست حکیمه سلام به علیها و علی آبائها الطاهرین دست بگردن
نرجس خاتون انداخت مدّت مدیدی بهمان طور دست بگردن هم بودند خیلی مسرور شدند

پس از آن حضرت هادی صلوات الله علیه فرمود ای دختر فاطمه این را منزل خود ببری و
او را تعلیم فرایض و سنن و آداب و احکام بکنی بدرستی که او است زوجهٔ ابی محمد ع
و مادر قائم صلوات الله علیه

باب در روایات وارده فی ولادت قائم آل محمد ص

محمد بن حسن بن احمد بن ولید ره گفت خبر داد ما را محمد بن
یحیی العطار گفت خبر داد ما را ابو عبد الله الحسین بن رزق گفت خبر داد ما را موسی بن محمد بن
قاسم بن حمزة بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله
علیهم اجمعین که حکیمه بنت محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی
طالب ع گفت که ابو محمد الحسن بن علی ع خادم خود را فرستاد نزد من که ای عمه امشب
شب نصفهٔ شعبانست در نزد ما افطار خود را قرار ده بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی
ظاهر خواهد نمود در این شب حجتی را که حجت در روی زمین است عرض کردم مادر این
حجت کیست فرمود نرجس است عرض نمودم جعلنی الله فداک در او اثر این مطلب معلوم
نیست فرمود همانست که بشما گفتم حکیمه گفت آمدم سلام کردم نشستم نرجس خاتون
آمد موزه از پایم در آورد گفت ای سیدهٔ من چگونه روز را شب کردی گفتم بلکه شمائی
سیدهٔ تمام اهل خانهٔ من از سخن با و ناگوار آمد گفت ای عمه اینطور نیست گفتم یا بنیه
خداوند تبارک و تعالی در همین شب بشما فرزندی کرامت خواهد فرمود که سید جوانان
دنیا و آخرتست حکیمه گوید آنشب را ماندم و بعد از فارغ شدن از نماز عشاء افطار
کردم و در خواب انداخت خوابیدم نصف شب پا شدم برای نماز و از نماز فارغ شدم
دیدم نرجس در خوابست و اثر حملی در او ظاهر نیست مشغول تعقیب شدم و بعد از آن
قدری خواب رفتم و بیدار شدم دیدم هنوز در خوابست پس از خواب برخواست نماز
کرد دوباره خواب رفت حکیمه گوید برخواستم بیرون آمدم تفقد فجر نمودم دیدم که فجر
اوّل مانند ذنب سرحان ظاهر است و نرجس در خوابست حکیمه گوید شکّی در من حادث
شد فوراً صدا زد بر من ابو محمد ع ای عمه عجله مکن فانّ الامر قد قرب بدرستی که
امر نزدیک شده و من مشغول خواندن الم سجده و یس شدم در آنحال بیدار شد فزع

نمود من او را گرفتم اسم الله علیک و گفتم آیا چیزی را احساس میکنی گفت بلی
یا عمه فقلت لها اجمعی نفسک و اجمعی قلبک فهو ما قلت لک گفت حکیمه پس
از آن بعد از حدت قدری ساکن گردید من هم قدری ساکن شدم متنبه شدم بحس
سیدی خودم پس ستر را از آن برداشتم دیدم آنحضرت را که افتاده بر زمین سرش را
بسجده گذاشته و هیئت موضع خود را بروی زمین گذاشته برداشتم آنحضرت را
بسینه چسبانیدم دیدم او را طاهر و مطهر و نظیف و منظف است صدا زد بمن ابو محمد ع
ای عمه پسرم را بیاور بردم بدست مبارکش دادم گرفت بر بغل شریف پاهای نازنین
او را بروی سینهٔ مبارک خود گذاشت و زبان شریف را در دهان نازنین آنحضرت بنهاد
و دست مبارک بر چشمها و گوشها و مفاصل نازنین کشید پس از آن فرمود ای پسر من
تکلم نما پس آن طفل بزبان فصیح فرمود اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد
رسول الله ص پس از آن ذکر صلوات بر امیر المومنین ع و ائمه هدی ع را بر زبان شریف
جاری کرد تا اینکه رسید باسم مبارک پدر بزرگوار خود توقف نمود پس از آن لبهای نازنین
روی هم گذاشت بعد از آن ابو محمد ع فرمود ای عمه ببر نزد مادرش که او را سلام کند باز
برگردان بردم نزد مادرش سلام کرد باز برگردانیدم رد نمودم بآنحضرت گرفت او را گذاشت
بروی زانوی مبارک و بخرقه پوشانید و رد نمود فرمود ای عمه روز هفتم او را بیاور حکیمه
گوید آنشب گذشت و صبح شد بعنوان سلام کردن خدمت ابو محمد شرفیاب شدم ستر را
برداشتم که سید خود یعنی امام عصر عج را به بینم نظر بخوابگاهش نمودم دیدم نیست گفتم
جعلت فداک کجا است سید من فرمود ای عمه ودیعه گذاشتم او را در نزد کسی که موسی را
در نزد او مادرش ودیعه گذاشت حکیمه گوید چون روز هفتم رسید خدمت حضرت
شرفیاب شدم و سلام کردم نشستم در خدمت مبارکش فرمود بیاور پسرم را آوردم
دادم گرفت بر بغل شریف و زبان خود را در دهان نازنین گذاشت گویا که غذا میداد
از شیر یا عسل و فرمود ای پسر من تکلم نما گفت اشهد ان لا اله الا الله و ذکر ثنا بر زبان
جاری نمود بر محمد ص و امیر المومنین ع و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین تا اینکه واقف شد

بر پدر بزرگوار پس از آن آیهٔ مبارکه را تلاوت نموده بسم الله الرحمن الرحیم و نرید
ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین
و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون مصنف
گوید که مخفی نماند اینکه آیهٔ مبارکه دلالت دارد بر اینکه روی زمین باید حجتی باشد
که ناصر مظلوم و قاهر ظالم باشد بعد از اینکه در روی زمین مظلوم واقع شوند
و وارث ملک و سلطنت روی زمین و امین بر اموال و نفوس و اعراض خلائق باشند
و وجه دلالت از چند وجه است **اول** خداوند جل ذکره در مقام امتنان بر اولیاء
الله و اخیار است که بآنها قوه ولایت و منصب امامت لطف فرموده و مقتضای
امتنان ابدیه و مادام الدهر است بعد از مظلومیت و استضعاف آن بزرگواران
در روی زمین و اظهر مصادق مستضعفین آل عصمت سلام الله علیهم اجمعین میباشند
زیرا که بدیهی است که هر یک از علی بن ابی طالب ع و ده تن اولاد آن بزرگوار بنوعی
از ظلم و ستم اهل زمان شهید گشتند کما اینکه در تواریخ کتب عامه و خاصه ضبط کردند
مصائب و ابتلاآت و اسامی قاتلان و سبی اطفال و حبس شان را و مصائبی را
که بحضرت ابی عبد الله حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم وارد آوردند
باحدی از اولاد آدم وارد در این دار دنیا نشده و همچنین باقی اولاد آن بزرگوار
هر یک بنوعی از ظلم مقتول ع نمودند گویا مقصود باین مضمون ما منا الا مقتول او
مسموم و **زمخشری** در کشاف در تفسیر و نقلبهم ذات الیمین و ذات الشمال
میگوید در هر سالی اصحاب کهف از طرف راست بچپ و از چپ براست حرکت
میکنند در روز عاشورا است **احقر میگویم** تا انیمطلب تنبیه و اشعار بجلال و
منزلت غریب کربلاء است در نزد خداوند جل ذکره که این قلب و تقلب اصحاب کهف
باید در روز عاشوراء باشد **وجه دوییم** استدلال اینست و نجعلهم الوارثین
مراد از وراثت علوم انبیاء و احکام تکالیف عباد و ودایع و امانتیکه از جانب
خداوند است که باید سپرده است بر انبیاء پس بعد از سید انبیاء ص وارث

ایشان امیر المؤمنین صلوات الله علیه بود و بعد از او حضرت امام حسن مجتبی ع و بعد از
او حضرت سید الشهداء ع روحی له الفداء بود و بعد از او نه تن از ذریهٔ طاهرین
ایشان بودند که عدد مبارک خود نهم ولی عصر عجل الله تعالی فرجه میباشد که وارث علوم
آباء طاهرین خود و جمیع انبیاء است **پس** میگوییم توریث حجة بن الحسن صلوات الله
علیه علوم انبیاء ع را و تلقی آنرا از آباء طاهرینش لطف است عام یعنی آن که
عموم خلایق بنور این علم مهتدی میباشند و در انقطاع این علم فسادی عام است
بر عموم خلایق یعنی مستلزم اضلال و انحراف است پس ابقاء این وراثت و تأیید
آن مثل جعل آنست زیرا که همان طوری که در عدم جعل کسی را وارث انبیاء و وصی
آنها شر و فساد عام هست و همچنین در قطع آن نیز فساد عام هست زیرا ملاک
جعل امام و وارث نبی همان ملاک ابقاء آنست الی الابد بدون فرق و از این
وجه است **فرمایش** علامه الامام المعصوم لطف عام والنبی لطف خاص
وانقطاع العام شر من انقطاع الخاص فاذا استحال علی ارسال الرسل منه
تعالی فاستحال عدم نصب الامام المعصوم من باب مفهوم الموافقة کتحریم التأفیف
الدال علی تحریم الضرب اه **وجه سیم** و تمکن فی الارض و ضمیر جمع در این
جمله و دو جملهٔ قبل راجع است بر آن جماعت مستضعفین در ارض که مظلوم و مقهور
طواغیت و سفلهٔ اعصار بودند و آنها همان کسانی میباشند که سید انبیاء ع
خبر داده که بعد از او مظلوم خواهند شد و هر یازده تن از آنها بر حسب کلام صدق
سید انبیاء ع بظلم و قهر و غلبهٔ زمانه غدار و مکار از این دار دنیا رفتند و اما عدد
مبارک دوازدهم از آنها قائم آنها است که خداوند جل ذکره وعدهٔ تمکن داده که معنی
تمکین قوة و غلبه و تسلط بر اهل روی زمین است که قصاص و انتقام مظلومین را بکشد
پس مصداق مستضعفین بر علی بن ابی طالب ع و بر ده ائمه از اولاد معصومینش ع
اگر نص آیهٔ شریفه نباشد لا اقل اظهر ظواهر آیات قرآنیه میباشد زیرا که در تواریخ
عامه و خاصه ندیده و نشنیده شده است که کسی در دنیا مثل آن بزرگوار ها مظلوم

سفلهٔ زمان شده باشد و بدلالت التزامی بلکه مطابقی ظاهر شد که موعود بالتمکن و الوراثت
والامامت دوازدهم از آنها است که ولی عصر حجة بن الحسن العسکری صلوات الله علیهما باشد
روایت کرده محمد بن ابراهیم بن اسحق ره گفت خبر داد ما را حسین بن علی بن
زکریا گفت خبر داد ما را ابو عبد الله محمد بن خلیلان گفت خبر داد مرا پدرم از پدر
خود از جد خود از غیاث بن اسد گفت که مهدی قائم صلوات الله علیه یوم جمعه تولد
شد و مادر مکرمهٔ آنحضرت موسومه بریحانه است و اسم دیگرش نرجس خاتون و اسم
دیگرش صیقل است و اسم دیگرش سوسن است و تسمیهٔ آن مخدرهٔ مکرمه باسم
صیقل بجهة حمل داشتن بذات مقدس قائم است **مصنف گوید** لعل وجه
تسمیه اینست که مخدره سیدهٔ با صفاء و جلاء و نوری اکتساب نموده از انوار آن
حمل مبارک و بنور قائم صلوات الله علیه متجلیه و متنوره گشته بهر حال گفت غیاث که
مولد قائم صلوات الله علیه در شب هشتم ماه شعبان در سنه ۲۵۶ بوده و وکیل آنحضرت
عثمان بن سعید است و وصی عثمان بعد فوت خود ابو جعفر بن محمد بن عثمان است و وصی
ابو جعفر بعد از خود ابو القاسم حسین بن روح است و وصی ابو القاسم بعد از خود
ابو الحسن علی بن محمد سمری است رحمهم الله لهم و وقتی که اجل سمری باخر رسید وصی
در این امر نداشت فقال لله امر هو بالغه فالغیبة التامة هی التی وقعت
بعد السمری **روایت کرده** محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی ره گفت خبر داد
ما را حسن بن علی بن زکریا بمدینة السلام گفت خبر داد ما را ابو عبد الله محمد بن
هلال گفت خبر داد ما را ابی از پدر خود از جد خود از غیاث اسد گفت شنیدم از
محمد بن عثمان عمری که میگفت وقتی که ولد خلف یعنی مهدی صلوات الله علیه متولد شد
نوری از بالای سر آن بزرگوار ساطع گردید تا رسید بعنان آسمان و بر روی افتاد بر زمین
بسجدهٔ خداوند عزوجل پس از آن سر مبارک از سجده برداشت و بر زبان خود جاری
ساخت و میفرمود اشهد ان لا اله الا هو والملائکة و اولوا العلم قائما
بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم ان الدین عند الله الاسلام گفت

عمیری ره مولد آنحضرت روز جمعه است و بهمین اسناد روایت شده از محمد بن عثمان عمری
که گفت آنحضرت وقتی که متولد شد ختنه کرده بود و شنیدم از حکیمه که میگفت از مادر
آنحضرت دیده نشد خون نفاس و همچنین است حال مادرهای تمام ائمه هدی صلوات الله
علیهم اجمعین **روایت کرده** ابو طالب مظفر بن جعفر بن مظفر بن جعفر بن محمد بن محمد بن
عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب ع گفت خبر داد مارا جعفر بن مسعود گفت خبر
داد مارا ابو نصر محمد بن مسعود گفت خبر داد مارا آدم بن محمد بلخی گفت خبر داد مارا علی بن
حسن دقاق گفت خبر داد مرا ابراهیم بن محمد علوی گفت خبر داد مرا زنی که خادمه محمد بن
حسن بن علی صلوات الله علیهما بود گفت مشرف شدم حضور مبارک صاحب الامر صلوات الله
و سلامه علیه بعد از مضی یکشب از ولادت آنحضرت و در خدمت آن بزرگوار عطسه کردم
فرمود یرحمک الله گفت بسیار باغم رسید که فرحناک شدم فرمود آیا میخواهی بشارتی
بتو بدهم در باب عطسه عرض کردم بلی یا سیدی فرمود بدانکه عطسه امانست از مرگ تا سه روز
روایت کرده مظفر بن جعفر بن مظفر عمری ره گفت خبر داد مارا جعفر بن محمد بن مسعود
از پدر خود گفت روایت کرده جعفر بن معروف از ابی عبد الله بلخی از محمد بن صالح از علی بن
محمد بن قنبر الکبیر مولی الرضا علیه السلام گفت که حضرت صاحب الزمان ع خارج شود از
موضعی که کسی نمیدانست که کجاست و بر جعفر کذاب ظاهر شد و در آنوقتی که ابو محمد ع
رحلت کرده و جعفر نزاع بر میراث آنحضرت میکرد فرمود ای جعفر ترا چه ربطی دارد
در میراث که تعرض در حقوق من میکنی جعفر متحیر و مبهوت گشت بعد از آن باز حضرت
از نظر غایب گشت و جعفر بعد از این مسئله هرچه در میان خلایق طلب تفحص آنحضرت را
دیگر ندید وقتی که جده حضرت که مادر ابو محمد بن علی وفات نمود امر کرد اورا در خانه
ابو محمد دفن کنند و جعفر معارض شد که خانه خانه من است باز حضرت ظاهر گردید
امام عصر عجل الله تعالی فرجه بر جعفر فرمود یا جعفر آیا خانه از تو است پس از آن
غایب گردید بعد از آن اورا ندیدند **فرمود** امام صادق صلوات الله علیه
نازلشده این آیه درباره قائم صلوات الله علیه و لا تکونوا کالذین اوتوا الکتاب

من قبل فطال علیهم الامد فقست قلوبهم و کثیر منهم فاسقون
میگویم ممکن است استدلال باین آیه مبارکه بر وجود قائم صلوات الله علیه باینکه
خطاب بمسلمین است که خداوند نهی نموده آنها را از جماعتیکه باهل کتاب که طول زمان
و بعد مدت باعث قساوت قلب آنها گشته توضیح این مطلب باینکه من جمله اهل کتاب
مسیحیین میباشند و غیبت حجت از میان آنها باعث قساوت قلب آنها گردیده و از دین
و آئین خودشان برگشتند و عبارت حدیث در باب آنها اینست وکانت للمسیح
غیبات یسیح فی الارض فلا یعرف قومه و شیعته خبره ثم ظهر فاوصی الی
شمعون بن حمون فلما مضی شمعون بن حمون غابت الحجج بعده و اشتد الطلب
و عظمت البلوی و درس الدین و اضیعت الحقوق و امیتت الفروض و السنن
و ذهب الناس یمینا و شمالا لا یعرفون ایا من ای فکانت الغیبة مائتین و خمسین
سنه و همچنین از برای سایر انبیا غیبتهای طولانی هست که در کتب عامه و خاصه مضبوط
است و باعث قساوت قلوب اهل آن ادیان شده بدانکه از برای ادریس غیبتی بود و از
برای صالح غیبتی بود و از برای ابراهیم خلیل غیبتی بود بلکه از برای آنحضرت سه غیبت است و از
برای یوسف غیبتی بود و از برای موسی غیبتی بود و در این غیبتها قساوت قلوب و سستی عقاید
و ضایع شدن حقوق و عدم اعتنا باحکام و تکالیف الهیه و کثرت ظلم و جور وارد آمد
و هتک عروض و وعده فرج از جانب انبیا بامم خود و وعده آمدن حجت خدا از برای
آنها و وعده انتقام از آنها و هلاکت ظالم آنها در دست آنشخص موعود **و در روایت**
صحیح وارد است از حضرت صادق ع انه قال ان یوسف بن یعقوب حین حضرته
الوفات جمع آل یعقوب و هم ثمانون رجلا فقال ان هؤلاء القبط سیظهرون
علیکم و یسومونکم سوء العذاب و انما ینجیکم الله من ایدیهم برجل من
ولد لاوی بن یعقوب اسمه موسی بن عمران غلام طویل جعد آدم و حاصل
استدلال اینست که طول غیبت حجة بن الحسن العسکری صلوات الله علیهما باعث قساوت
قلوب شما مسلمین نباشد مثل طوایف اهل الکتاب که طول غیبت حجت از آنها باعث قساوت

آنها گردیده و ممکن است استدلال بر وجه دیگر باینکه خالی بودن زمان از وجود حجت
در طول مدت موجب قساوت قلوبست و قساوت باعث ترتب فساد و شر محض است
و دفع شر و فساد واجب است از باب لطف و دافع فساد باید کسی باشد که عالم بصلاح
نوع باشد و آن غیر امام و معصوم ع ممکن نیست پس واجبست وجود امام ع و الا نقض غرض
لازم آید **و ممکن است** استدلال بذیل آیهٔ مبارکه اِعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ یُحْیِی الْاَرْضَ بَعْدَ
مَوْتِهَا قَدْ بَیَّنَّا لَکُمُ الْاٰیٰاتِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُوْنَ اسناد موت و حیات بزمین از باب
مجاز است مثل وَاَهْلَکْنَا الْقَرْیَةَ که مراد اهل زمین است و در زمان غیبت و فترت اهل ارض
از ظلم و ستم طواغیت میمیرند حقیقةً یا در درجهٔ مرگ میرسند که از حیات خود شان سیر شوند
کما اینکه برطبق اینمضمون روایات متواتره وارد است که فرمودند اَئمه لَوْ لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنْیَا
اِلَّا یَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللّٰهُ ذٰلِکَ الْیَوْمَ حَتّٰی یَخْرُجَ الْقَائِمُ فَیَمْلَأُ الْاَرْضَ
قِسْطًا وَعَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا وَاَنَّ اللّٰهَ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی یُصْلِحُ اَمْرَهٗ
فِیْ لَیْلَةٍ کَمَا اَصْلَحَ اَمْرَ کَلِیْمِهٖ مُوْسٰی اِذْ ذَهَبَ لِیَقْتَبِسَ لِاَهْلِهٖ نَارًا فَرَجَعَ
وَهُوَ رَسُوْلٌ نَبِیٌّ ثُمَّ قَالَ ع اَفْضَلُ الْاَعْمَالِ اِنْتِظَارُ الْفَرَجِ و بعد از آن خداوند
جل ذکره آنها را زنده میکند باظهار ولی خود حجة بن الحسن صلوات الله علیه و انتقام از
ظالمین آنها میکشد که همین است معنی احیاء ارض بعد از موت تو هم برده نشود که آیهٔ
مبارکه حکایت قصهٔ امم سابقه و ماضیه را میکند زیرا که امر متنبهٔ علم و یقین باین مضمون
و بیان و اظهار آیات که از غرایب و عجائب است بجهة صاحبان عقول و ادراکات کامله
منافی حکایات و قصص است و علاوه بر آن حکایات امم ماضیه در اکثر عقول و ادراکات
و کتب ثابتست و امر بعلم بآن تحصیل حاصل است و باینکه نهی از مماثلة و مشابهت با امم
سابقه اقوی و اظهر دلیل است که خطاب بمسلمین است بلفظ اِعْلَمُوْا وعده است از حضرت
باری تعالی که زمین را احیاء میفرماید بعد از موت **روایت کرده** محمد بن ابراهیم بن
اسحق ره گفت شنیدم از ابا علی محمد بن همام میگفت شنیدم از محمد بن عثمان عمری قدس الله
سره روحه که میفرمود توقیعی خارج شد از صاحب الامر صلوات الله علیه بخط آن شریف

آنحضرت که می شناختم باین عبارت مَنْ سَمَّانِیْ فِیْ مَجْمَعٍ مِنَ النَّاسِ بِاسْمِیْ فَعَلَیْهِ
لَعْنَةُ اللّٰهِ یعنی هر کس را در مجمع و مجلس مردم اسم مرا برد بر او باد لعنت خدا ابو علی محمد بن
همام گوید در کتابتی که نوشتم سؤال نمودم از ظهور فرج که چه وقت است آن و چه زمانی است
در جواب توقیعی بیرون آمد کَذَبَ الْوَقَّاتُوْنَ یعنی دروغگو است کسی که خبر از تعیین وقت
آن داده باشد **روایت کرده** محمد بن موسی بن متوکل گفت خبر داد مارا علی بن حسین
سعد آبادی از احمد بن ابی عبد الله البرقی از پدر خود از محمد بن ابی عمیر از علی بن حمزه از ابی
بصیر گفت فرمود ابو عبد الله ع در تفسیر آیهٔ مبارکهٔ هُوَ الَّذِیْ اَرْسَلَ رَسُوْلَهٗ بِالْهُدٰی
وَدِیْنِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهٗ عَلَی الدِّیْنِ کُلِّهٖ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُوْنَ فرمود قسم بخدا تاویل
این آیهٔ مبارکه هنوز نازل نشده و نخواهد نازل شد تا اینکه ظاهر شود قائم صلوات الله علیه
و در زمانی که ظاهر شود قائم هیچ کافری و مشرکی نیست مگر اینکه کراهت دارد ظهور آنحضرت
را و هرگاه کافری یا مشرکی در میان سنگ و دندا خواهد نمود آن سنگ که یا مؤمن در جوف
من کافری هست مرا بشکن و او را بکش **روایت کرده** محمد بن علی ماجیلویه گفت
خبر داد مارا محمد بن یحیی العطار از محمد بن حسین بن ابی خطاب و احمد بن محمد بن عیسی جمیعًا از محمد بن
سنان از ابی جارود زیاد بن منذر گفت فرمود ابو جعفر علیه السلام هنگامیکه ظاهر شود
قائم صلوات الله علیه از مکه معظمه منادی ندا کند اَلَا لَا یَحْمِلَنَّ اَحَدٌ طَعَامًا وَلَا شَرَابًا
وَیَحْمِلُ مَعَهٗ حَجَرَ مُوْسَی بْنِ عِمْرَانَ یعنی ندا کند منادی بدانید و آگاه باشید از اینکه
کسی را همراه خود طعامی و آبی بر ندارد زیرا که سنگ موسی بن عمران در خدمت آنحضرت
که محمولست بر شتر و هر جائیکه منزلی که حضرت نازل میشود از آن سنگ چشمهای آبی جاری شود
و هر کسی که گرسنه شود سیر گردد و هر کسی که تشنه شود سیراب گردد هم خودش و هم حیوانش
تا اینکه آنحضرت نازل شود بنجف که از ظهر کوفه است **روایت کرده** محمد بن حسن بن
احمد بن ولید گفت خبر داد مارا محمد بن حسن صفار از یعقوب بن یزید از محمد بن ابی عمیر از ابان
عثمان از ابان بن تغلب گفت فرمود ابو عبد الله ع بدرستیکه اول کسی که بیعت
کند بقائم ع جبرئیل است که نازل شود بصورت مرغ سفیدی بیعت کند با آنحضرت

پس از آن پای خود را بگذارد بر پشت بام بیت الله و پای دیگر را بگذارد بر پشت بام
بیت المقدس و ندا کند بلسان طلق و ذلق یعنی بزبان فصیح و جدید که آن صدا را جمیع
خلایق بشنوند و گوید أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ یعنی امر خدا رسید پس شتاب
نکنید و بهمین **اسناد** رسیده از ابان تغلب که گفت فرمود ابوعبدالله ع عنقریب است
که بیایند از مسجد شما مسلمین سیصد و سیزده مرد یعنی مسجد مکه که اهل مکه میدانند که ایشانها
بانها لَمْ يَلِدْهُمْ آبَاؤُهُمْ وَلَا أَجْدَادُهُمْ و در حمایل آنها شمشیرها است که بر هر شمشیری نوشته
است کلمه اینکه از هر یک از آنها باز شود هزار کلمه دیگر و مامور کند خدای عزوجل بادی را
در هر وادی و بیابانی که ندا کند اینست مهدی علیه السلام که حکم کننده است بمثل حکم
داود و سلیمان و بی نیاز و غنی است از شهادت و بینه در قضاوت و حکومتش **و بهمین**
اسناد رسیده از ابان تغلب که گفت فرمود ابوعبدالله ع وقتی که ظاهر گردد قائم ع
حاضر نمیشود در حضور آنحضرت کسی مگر آنکه میشناسد آنها را که صالح است یا طالح است
زیرا در آن آیت و علاماتست و آن علامات براه است مقیم **و بهذا الاسناد**
عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع دَمَانِ فِي الْإِسْلَامِ حَلَالٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ
وَجَلَّ لَا يَقْضِي فِيهِمَا أَحَدٌ بِحُكْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ الْقَائِمَ لَا يُرِيدُ عَلَى
ذَلِكَ بَيِّنَةً الزَّانِي الْمُحْصَنُ يَرْجُمُهُ وَمَانِعُ الزَّكَوةِ يَضْرِبُ رَقَبَتَهُ **روایت**
شده بهمین اسناد از ابان بن تغلب گفت فرمود ابوعبدالله ع گویا می بینم قائم ع را در پشت
نجف و در آن هنگامیکه مستولی و مسلط شد بر ظهر نجف سوار شود بر روی زین اسب ادهم
و ابلق را که در میان دو چشمش شمراخ است که عبارت باشد از غره در سر اسب است ثُمَّ
أَنْتَفَضَ بِهِ فَرَسُهُ از نفض بمعنای حرکت است و ضمیر مجرور احتمال قوی دارد که راجع
باشد بمصدر که مدلول تضمنی فعل خود است و ثلاثی مجرد نفض اگرچه متعدی بنفس است
ولکن بواسطه باب افتعال گاهی لازم گردد و با بمعنی سبب مقارنت یعنی سوار شدن
آنحضرت سبب حرکت است که مقارن همدیگرند در حدت و سرعت حرکت فَلَا يَبْقَىٰ
أَهْلُ بَلْدَةٍ إِلَّا وَهُمْ يَظُنُّونَ أَنَّهُ مَعَهُمْ فِي بِلَادِهِمْ یعنی باقی نمی ماند هیچ اهل بلدی

مگرانکه گمان کند که آنحضرت همراه آنها در بلد ایشانست منشا گمان آنها احتمال دارد
سرعت و سیر و حدت حرکت باشد که بلادهای بعیده در حرکت آنحضرت با بلاد قریبه فرقی
نداشته باشد که در یکساعت قادر بسیر جمیع بلدان بعیده و قریبه باشد و احتمال دارد که منشا
آن صیحه آسمانی باشد یا ندای جبرئیل باشد که بگوش تمامی اهل زمین برسد که مهدی موعود
صلوات الله علیه ظاهر گردید و در هنگام ظهور نشر خواهد نمود رایت و علم سید انبیاء ص را
و سیزده هزار ملائکه است که در سر راه ولی عصر همه ایشان منتظر ظهور قائم صلوات الله
علیه میباشند و اینها همان ملائکه هستند که در سفینه با حضرت نوح علی نبینا و آله و علیه السلام
بودند و همانها هستند که با ابراهیم خلیل ع بودند در هنگامیکه در میان آتش انداختند
و همانها بودند که با حضرت عیسی ع بودند در هنگامیکه خداوند او را بلند کرد و چهار هزار
ملائکه دیگر است که آنها صاحب علامات و بعضی آنها متابع و مترادف بعضی ایشان
می باشند و سیصد و سیزده ملائکه دیگر هستند که آنها همان ملائکه میباشند که با سید
انبیاء ص بودند در روز بدر و چهار هزار ملائکه دیگر هستند که آنها همان ملائکه میباشند
که در روز طف نازل شدند و اراده قتال داشتند و حضرت حسین بن علی ع اذن قتال نداد
و صعود بآسمان نمودند برای استیذان و دوباره نازل شدند در هنگامیکه حسین مظلوم
شهید شده بود و آنها در سر قبر آن لب تشنه مظلوم غبارآلود گریه کنندگانند تا روز
قیامت و مابین قبر حسین و تا آسمان صعود کنند و نازل شوند تا روز قیامت و معنی مختلف
الملائکه همین است **و بهمین اسناد** روایت شده از ابان بن تغلب گفت خبر داد
مرا ابوحمزه ثمالی گفت فرمود ابوجعفر ع می بینم قائم ع را که ظاهر شده بر نجف کوفه و در آن
هنگامیکه ظاهر شد بر نجف نشر خواهد علم و بیدق سید انبیاء ص را که عمود آن از عمود
عرش خداوند عزوجل است و مدد دهنده آن نصرت خداوند است و فرود نمیاید
بر سر کسی مگر آنکه او را هلاک کند خداوند عزوجل ابوحمزه گوید عرض کردم آیا در خدمت آنحضرت
است یا میآورند فرمود جبرئیل میآورد و در **روایت کرده** محمد بن علی ماجیلویه گفت
خبر داد ما را محمد بن ابوالقاسم از احمد بن ابی عبدالله از پدرش محمد بن سنان

از مفضل بن عمر گفت فرمود ابو عبد الله ع بتحقیق که این آیه نازل گردید در خصوص کسانیکه معتقدین از اصحاب قائم ع اند قوله تعالی أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا بدرستیکه آنها اشخاصی هستند که از فراش خواب خودشان شبانه مفقود شوند که در صبح آنشب در مکه حاضر باشند و بعضی از آنها روز سیر کنند در روی ابر و شناخته میشوند اسم آنها و اسم پدرشان و نسبشان مفضل عرض کرد یا بن رسول الله ایمان کدام یکی از آنها اعظم و اقوی است فرمود آن کسی که در روی ابر سوار باشد و بیعها فضل است و بهمین اسناد رسیده است از مفضل بن عمر فرمود ابو عبد الله ع گویا می بینم قائم ع را در منبر کوفه با اصحاب خود در دورش که عددشان سیصد و سیزده عدد اهل بدر است و ایشانند اصحاب الویه و حکام بر بندگانند از جانب خدای عز و جل و هستند در روی زمین تا در آنوقتی که مکتوب از قبل قائم ع بیرون آید که مختوم باشد بخاتمی از طلا و نوشته باشد عَهْدٌ مَعْهُودٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَجْفَلُونَ عَنْهُ إِجْفَالَ الْغَنَمِ الْبُكْمِ فَلَا يَبْقَى مِنْهُمْ إِلَّا الْوَزِيرُ وَأَحَدَ عَشَرَ نَقِيبًا كَمَا بَقُوا مَعَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فَيَجُولُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا يَجِدُونَ عَنْهُ مَذْهَبًا فَيَرْجِعُونَ إِلَيْهِ فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْرِفُ الْكَلَامَ الَّذِي يَقُولُهُ لَهُمْ فَيَكْفُرُونَ بِهِ روایت کرده صدوق از پدر خود گفت خبر داد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن حسین بن سعید از محمد بن جمهور از احمد بن ابی هراشه از ابی اسحق ابراهیم بن اسحق از عبد الله بن حماد انصاری گفت روایت کرده عمرو بن شمر از جابر بن زید ابی جعفر علیه السلام فرمود گویا می بینم اصحاب قائم ع احاطه نموده اند ما بین خافقین و نیست هیچ حیوانی و هیچ جنبنده مگر اینکه مطیع آنها است حتی وحوش و سباع و پرندگان که همه ایشان طالب رضای آنها است در هر چیزی حتی زمینی فخر می کند و گوید بر روی من قدم گذاشت امروز مردی از اصحاب قائم ع روایت کرده جعفر بن محمد مسرور گفت خبر داد ما را حسین بن محمد بن عامر از عموی خود عبد الله بن عامر از محمد بن ابی عمیر از علی بن حمزه از ابی بصیر گفت فرمود ابو عبد الله ع نیست قوم لوط بقوم خود لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ مگر بجهت تمنی و تبرک بقوة قائم ع

و ذکر شده مگر بجهة شدت اصحاب آنحضرت ع بدرستی که خداوند عز و جل عنایت میفرماید بهر مردی از آنها قوت چهل مرد و قلبهای آنها اشد است از قطعه آهن و هر گاه بگذرند بکوه هر آینه بخواهند از جا بکنند قادرند و شمشیرها را از دستهای خودشان نمیاندازند تا اینکه خداوند از آنها راضی شود روایت کرده است صدوق از پدر خود گفته است خبر داد ما را محمد بن یحیی از سلمة بن خطاب از عبد الله بن محمد از منیع بن حجاج بصری از مجاشع از معلی از محمد بن فیض از ابی جعفر ع فرمود عصای حضرت موسی از حضرت آدم ع بوده و از آدم بشعیب رسید و بعد از آن بموسی بن عمران رسید بدرستی که آن نزد ما است و من آن عصا را در همین تازگی دیده ام که رنگ آن سبز است مثل همان هیئت که از درخت خود کنده شده است و هر گاه استنطاق شود بنطق آمده تکلم میکند و خواهد رسید بدست قائم ما و میکند با آن عصا کارهائیکه موسی بن عمران میکرد و هر امریکه با آن عصا در شود میکند وَإِنَّهَا حَيْثُ أُلْقِيَتْ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ بِلِسَانٍ فِيهَا روایت کرده محمد بن علی ماجیلویه گفت خبر داد ما را محمد بن یحیی از محمد بن حسین از محمد بن اسماعیل از ابی اسمعیل سراج از بشر بن جعفر از مفضل بن عمر از ابی عبد الله ع گفت مفضل شنیدم از آنحضرت که فرمود آیا میدانی که پیراهن یوسف چه بوده عرض کردم نمیدانم فرمود بدرستیکه وقتی که آتش افروخته شد که ابراهیم خلیل را بسوزانند جبرئیل آن پیراهن را آورد که ثیاب بهشت بود بر آنحضرت پوشانید که گرما و سرما ضرر نمیرسانید او را وقتی که وفات ابراهیم رسید او را در تمیمه گذاشت و معلق بر اسحق نمود و اسحق معلق نمود بر یعقوب و در وقتی که یوسف متولد شد معلق کرد بر یوسف و آن بر بازوی یوسف بود تا رسید امرش بآنجائیکه رسید وقتی که یوسف آنرا از تمیمه بیرون کرد بمصر یعقوب بوی آنرا شنید و اینست قول خداوند تبارک و تعالی إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ و آن قمیص است که خداوند عز و جل از بهشت فرستاده عرض کردم جعلت فداک بکه میرسد این قمیص فرمود میرسد باهل خود و آن با قائم ما است در وقتی که ظاهر گردد و بعد از آن فرمود هر نبیی که علم و غیره مورث

گذاشته منتهی شد بمحمد صلی الله علیه وآله وهمین استتار وا نکرده مفضل از
ابی بصیر گفت فرمود ابو عبد الله علیه السلام در وقتی که امور منتهی گردید بصاحب
صاحب این امر آنوقت است که مرتفع گرداند خداوند عزوجل هر زمین
پستی را و منخفض گرداند هر زمین بلندی را حتی تمام روی زمین دنیا
در نظر آنحضرت بمنزلهٔ راحت کف دست باشد وبعد از آن فرمود
فایکم لو کان فی راحته شعرة لم یبصرها فرمود ابوجعفر
اذا قام قائمنا وضع یده علی رؤس العباد فجمع بها عقولهم
وکملت بها احلامهم (حدثنا) محمد بن الحسن بن الولید ره
قال حدثنا محمد بن ابی الحسن الصفار عن العباس بن معروف
عن علی بن مهزیار عن الحسن بن محبوب عن حماد بن عیسی من اسحق
بن جریر عن عبد الله بن سنان قال دخلت انا وابی علی
ابیعبد الله علیه السلام فقال کیف انتم اذا صرتم فی حال
لا ترون فیها امام هدی ولا علما یری ولا ینجو منها الا من
دعا دعاء الغریق فقال له ابی اذن هذا والله البلاء فکیف
نصنع فقال علیه السلام اما انت فلا تدرکه فاذا کان ذلک
فتمسکوا بما فی ایدیکم حتی یتضح لکم الامر (حدثنا)
جعفر بن الحسن علی بن عبد الله مغیرة الکوفی قال حدثنی
الحسن بن علی عن العباس بن العامر القصبانی عن عمر بن ابان الکلبی
عن ابان بن تغلب قال قال ابو عبد الله علیه السلام یاتی علی
الناس زمان یصیبهم فیه سبطة یازر العلم فیها بین المسجدین کما
یازر الحیة فی جحرها یعنی بین المکة والمدینة فبینا کذلک اذا طلع
الله عزوجل لهم نجمهم قال قلت وما السبطة قال علیه السلم

الفترة والغیبة لامامکم قال قلت فکیف نصنع فیما بین ذلک
فقال علیه السلام کونوا انتم علیه حتی یطلع الله لکم نجمکم
اقول یازر من ازز بتقدیم الراء المهملة علی الزاء المعجمة بمعنی
قبض وانحصر اذا لم ینبسط للمصروف والمراد رفع العلم وحصره وقلته
عن جمیع بقاط الارض حتی عن القطعتین الشریفین وانما خص
ذکرهما لاقتضاء شرافتهما بقاء العلم وانتفاع
العام من انبساطه فمن ذلک ارتفاع العلم بینهما
فضلا عن غیرهما کاشف عن شدة
البلوی اللهم عجل فرجه و
سهل مخرجه بمحمد واله
حرره محمد حسین
الخوانساری
فی ۱۳۴۹ سنة

طبع در مطبع علمی

طهران

ترکیب بند
در اثبات خالق
بسم
حقتعالی مهیمن منان
دل تبیای آنکه بیم قدیم
هر دکی داد هر عضو جان
که با عضا خود دهد فرمان
میشود انخیال نقش بقلب
تا نماید تو را براه روان
قلب چون مرد مرد ما گویند
واجب لازم است ای انسان
کیست آن جسمی است از خالق
که چه ذات خدا بود پنهان
صاحب حرف و دعات و اعجاز
عالم هر بیان و قول و لسان

سر بکهاد هد بقلب مکان
فی المثل میکنی خیال که من
قلب در دم بشو سلطان
الغرض بتکان قلب توان
که فلانی دکر نهاد رجان
هم چنین واجب است هر در عصر
که بود مقتدا بخلق جهان
مخبر از علم اسمان و زمین
واقف از قصهٔ جحیم و جنان
افضل از اهل عصر در هر فضل

صغیر اصفهانی
بنود زمین از جهت
الله الرحمن الرحیم
مینماید چه خلقت انسان
میکند خلق در جوارح آن
ادمی را چه وقت آن آید
در فلان جا رود برد بن فلان
میکند حکم بر دلت پایت
دست و پا و چشم و گوش و کام و زبان
هم چنانیکه در وجود تو قلب
قلبی از بهر عالم امکان
که چو جنس بشر بود ظاهر
عاری از عجز در زبان و بیان
بی معلم دلش خزینه علم
بری از هر عیب و نقصان

صاحب عصمت ز عصیان دور — خلق را رهنمای سوی یزدان

اینچنین کس کنونکه ظاهر نیست — بشنو او را بغیب اندر دان

دانی آن کیست حجة بن حسن — اوست در دور عصر امام زمان

اوست حامی شرع مصطفوی — او نگهدار و حامل قرآن

زامر او در هوا بر آید ابر — پس ببارد بحکم او باران

خیزد از خاک هر جماد و نبات — نیست بی حکم او بدین برهان

کو بود طب ماسوی اعضا — هست اعضا بقلب در دوران

اوست در حق نگین و در انگشتر — هست عالم چو خاتم گردان

هر چه دارد صغیر از او دارد — بظهورش آرزو دارد